



د افغانستان اسلامي جمهوري دولت
د علومو اکاډمي
معاونيت بخش علوم اسلامي

وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ
وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِّلْمُسْلِمِينَ

تبیان

مجله علمی - تحقیقی تبیان

شماره ۱ سال ۱۳۹۸

په دې گڼه کې:

- دوره دوم
- ربع: اول
- سال: ۱۳۹۸ هـ.ش
- شماره مسلسل: ۶۱
- سال تاسیس: ۱۳۷۹ هـ.ش
- کابل- افغانستان
- مسئولیت رسانه‌ها از نظر قرآن
- اختلاف و برخی پیامدهای زیانبار آن از منظر اسلام
- د مباح د تقیید سببونه
- توسل از دیدگاه شریعت اسلامی
- تحقیق پیرامون مصداق اهل بیت در قرآن و سنت
- نقش آزادی بیان در سیاست و دانش



TEBYAN
Quarterly Journal
Establishment 2000
Academic Publication of
Academy of Sciences of Afghanistan
Serial No: 61

Address:
Academy of Science of Afghanistan
Torabaz Khan, Shabobo Jan Str.
Shar-e-Now, Kabu, Afghanistan
Tel: 0202201279





د افغانستان اسلامي جمهوري دولت
د علومو اکاډمي
معاونیت بخش علوم اسلامی

سپان

مجله علمی - تحقیقی

عقیده، تفسیر و علوم القرآن، حدیث و علوم حدیث، سیرت، فقه،
اصول فقه، تاریخ اسلام و ثقافت اسلامی

سال تاسیس ۱۳۷۹ هـ.ش

شماره مسلسل ۶۱

یادداشت:

- مقاله رسماً از آدرس مشخص با ذکر نام، تخلص، رتبه علمی، نمبر تیلیفون، و ایمیل آدرس نویسنده به اداره اکادمی علوم فرستاده شود.
- مقاله ارسالی باید علمی - تحقیقی، بکر و مطابق معیارهای پذیرفته شده علمی باشد.
- مقاله باید قبلاً در جای دیگری چاپ نشده باشد.
- عنوان مقاله مختصر و با محتوا مطابقت داشته باشد.
- مقاله باید دارای خلاصه حد اقل حاوی ۸۰ الی ۲۰۰ کلمه بوده، و گویای پرسشی اصلی باشد که مقاله در پی پاسخ دهی به آن است. همچنان خلاصه باید به یکی از زبان‌های یونسکو ترجمه شده باشد.
- مقاله باید دارای مقدمه، مبرمیت، هدف، سؤال تحقیق، روش تحقیق، نتایج به دست آمده و فهرست منابع بوده و در متن به منبع اشاره شده باشد.
- مقاله باید بدون اغلاط تایپی با رعایت تمام نکات دستور زبان، تسلسل منطقی موضوعات در صفحه یک رویه کاغذ A۴ در برنامه word تنظیم شده باشد.
- حجم مقاله حد اقل ۷ و حد اکثر ۱۵ صفحه معیاری بوده، با فونت ۱۳ تایپ شود، فاصله بین سطر ها واحد (Single) باشد و به شکل هارد و سافت کاپی فرستاده شود.
- هیأت تحریر مجله صلاحیت رد، قبول و اصلاح مقالات را با در نظر داشت لایحه نشراتی اکادمی علوم دارد.
- تحلیل ها و اندیشه های ارائه شده بیانگر نظریات محقق و نویسنده بوده، الزاماً ربطی به موقف اداره ندارد.
- حق کاپی مقالات و مضامین منتشره محفوظ بوده، فقط در صورت ذکر مأخذ از آن استفاده نشراتی شده می تواند.
- مقاله وارده دوباره مسترد نمی گردد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ناشر: ریاست اطلاعات و ارتباطات عامه اکادمی علوم افغانستان

مدیر مسؤول: معاون سرمحقق خواجه ذاکر (صدیقی)

مهتمم: معاون سرمحقق عبدالروؤف (هجرت)

هیأت تحریر:

سرمحقق عبدالمعبود (ضریری)

سرمحقق فضل الرحیم (محمود)

معاون سرمحقق ویس الدین (نوری)

محقق محمد یعقوب (عبدالرحیمزی)

دیزاین: محمد صابر (صبوریار)

محل چاپ: مطبعه صنعتی چهاردهی

تیراژ: ۵۰۰ نسخه

آدرس: اکادمی علوم افغانستان، طره باز خان وات،

کوچه شاه بوبو جان، شهرنو، کابل

شماره تماس ریاست اطلاعات و ارتباطات عامه: ۰۲۰۲۲۰۱۲۷۹ (۰۰۹۳)

ایمیل ریاست اطلاعات و ارتباطات عامه: info@asa.gav.af

ایمیل مدیریت مجله: tabiyan.af@gmail.com

اشتراک سالانه:

کابل: ۳۲۰ افغانی

ولایات: ۴۸۰ افغانی

کشورهای خارجی: ۲۰ دلر امریکایی

قیمت یک شماره در کابل:

• برای استادان و دانشمندان اکادمی علوم: ۷۰ افغانی

• برای محصلین و شاگردان مکاتب: ۴۰ افغانی

• برای سایر ادارات: ۸۰ افغانی

الهي ارشاد

وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ (اعراف: ۱۵۷)
ترجمه: او [پیامبر اسلام] بارهای سنگین و زنجیرهایی را که بر آنها بود
[از دوش و گردنشان] برمی دارد.

فهرست موضوعات

شماره	عنوان	نویسنده	صفحه
. ۱	مسئولیت رسانه ها از نظر قرآن	سرمحقق نورالحق (عزیزی)	۱
. ۲	اختلاف و برخی پیامدهای زیانبار آن از منظر اسلام	معاون سرمحقق عبدالرؤف (هجرت)	۲۴
. ۳	د مباح د تقیید سببونه	خبرنوال عبدالکریم (فضلی)	۳۶
. ۴	توسل از دیدگاه شریعت اسلامی	معاون سر محقق محمدکبیر (مشفق)	۵۲
. ۵	تحقیق پیرامون مصداق اهل بیت در قرآن و سنت	معاون سرمحقق محمد یوسف (حازمی)	۶۸
. ۶	رد عقیده مسیحیان در پرتو آیات قرآنی	پوهندوی دکتور عبدالجلیل (فقیه)	۹۴
. ۷	نقش آزادی بیان در سیاست و دانش	معاون سرمحقق خواجه ذاکر (صدیقی)	۱۳۰
. ۸	تفسیر حسینی و برخی مشکلات عمده آن	معاون سر محقق عبدالوهاب (عابد)	۱۴۴
۹	د تقوی د حصول د ځینو لاملونو څېړنه	څېړندوی محمد یعقوب (عبدالرحیمزی)	۱۶۶
. ۱۰	تهاجم فرهنگی و راه‌های جلوگیری از آن	معاون سرمحقق عبدالهادی "صافی"	۱۸۶
. ۱۱	آسیب شناسی برخی روایات تفسیری در تفسیر جلالین	معاون سرمحقق عبدالرحمن (حکیمزاد)	۲۰۲
. ۱۲	استعمال اصطلاح رسول و نبی در قرآن	څېړندوی عزیزگل (صافی)	۲۲۰

سرمحقق نورالحق (عزیزی)

مسئولیت رسانه ها از نظر قرآن

ملخص البحث

أن الإعلام وسيلة فعالة من وسائل الاتصال بالجماهير في أونة الاخيرة وعليه قيامها بدور فعال في الدعوة الإسلامية وفاء لواجب من واجبات الإسلام الأساسية عليها. لان للإعلام أهمية كبيرة في حياة الأفراد والمجتمعات، وما يقوم به من التأثير سلباً أو إيجاباً.

الأعلام هي لسان الأمة لمواجهة الغزو الفكري والثقافي والحضاري الأجنبي ، الذي تتعرض له الأمة. فعلينا أن ندعو إلى سبيل الله بحكمة و بصيرة باستخدام هذه الوسائل و لتكن الدعوة الإسلامية هدفاً أساسياً للإذاعة و وسائل الاعلام الاخرى المختلفة و على الاعلام مراعاة الاصول و ضوابط الشرع كما أشار اليها القرآن الكريم في مجالات الأخلاقية والانسانية والاجتماعية والدينية؛ مثل: البدء بما بدأ الله سبحانه و تعالى كتابه و اخلاص النية و العمل لله تعالى، حفظ التوازن والاعتدال وافياً بحاجات الشعب في المعرفة والتثقيف في شتى المجالات و اتخاذ الموقف الشرعي الصحيح تجاه الأحداث والوقايع و توعية الناس و توجيههم حول ما يدور في الساحة من الوقايع، توجيه الناس الى دين الله والحق والهداية، الدفاع عن الحق واهله في مقابلة الباطل واعدائه، لنشر الخير و ما به صلاح المجتمع، ليكون البرنامج متنوعاً و مفيداً بحيث لايسبب الملل للسامعين والمخاطبين، رعاية لاصل التسامح والتساهل في الامور كما علمنا الشريعة الاسلامية.

تبیان

خلاصه بحث

وسایل ارتباط جمعی و مطبوعات در عصر حاضر از اهمیت خاصی برخوردار است، و در همه عرصه های حیات بشری نقش تعیین کننده را بازی میکنند، رسانه های هدفمند، نشر قانون الهی و مبارزه با ظلم، دعوت به حق، عدالت و تقوی، اتمام حجت و ارشاد بشریت بسوی هدایت را رسالت خویش میدانند. بنابراین، در درجه اول این مسئولیت بزرگ از جانب الله متعال بر دوش انبیاء علیهم السلام و سپس بر دوش علمای ربّانی و دعوتگران گذاشته شده است.

یک رسانه با رسالت و هدفمند، اصول و ضوابطی شرعی را باید رعایت کند که قرار ذیل متذکر میشویم:

آغاز با نام الله متعال و اخلاص در عمل داشته و اتکاء و استناد به وحی الهی مینماید؛ زیرا کلام انسان، هیچگاه خالی از سهو و اشتباه نخواهد بود، مگر اینکه به وحی تمسک جوید، که همان صراط مستقیم است، و در غیر آن، به خطر انحراف و کجروی مواجه خواهد شد.

یک رسانه هدفمند و با رسالت، حق گویی و حق طلبی را شعار خویش قرار میدهد و پیام آور خیر و نیکی میباشد، هدایت گر بوده و به روشنگری میپردازد. همیشه در سنگر دفاع از حق و مقابله با باطل و نشر و پخش خیر و نیکی قرار دارد، با منطق رسا و حجت استوار و موافق با حق و حقیقت است، بشارت دهنده و تشویق کننده است. دارای برنامه های جامع و متنوع و مفید بوده و سبب خستگی مخاطبان نمی شود، از خصیصه خوب آسان گیری و مسامحه برخوردار است.

مقدمه

الحمد لله والصلوة والسلام على رسول الله وعلى من اهتدى بهديه الى يوم الدين وبعد: الله متعال ارشاد میفرماید:

﴿الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا﴾^(۱) کسانی که پیام های الله متعال را می رسانند و از او می ترسند و جز خدا از کسی نمی ترسند و خداوند (به عنوان) حسابرس بس است.

﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ و باید از شما گروهی باشند که (مردم را) به خیر فرا بخوانند و به کار خوب فرمان دهند و از کار بد باز دارند و ایشان رستگارانند.

رسانه ها و مطبوعات یکی از مهم ترین وسایل ارتباط جمعی اند، به ویژه در عصر حاضر که آنرا عصر انفجار اطلاعات مینامند، ابزار مناسبی برای نشر اندیشه ها و فرهنگ ها بشمار رفته و از اهمیت و جایگاه بزرگی برخوردار میباشند؛ و در همه عرصه های حیات اجتماعی و سیاسی انسان ها نقش تعیین کننده را بازی میکنند، حتی میتوان گفت که جهان امروز با تبلیغات رسانه ای حرکت می کند.

رسانه ها سهم بارز در ترسیم و توجیه برنامه ها و ترسیخ مفاهیم و نشرافکار و اندیشه ها دارند، رسانه های هدفمند و با رسالت، درصدد نشر قانون الهی و مبارزه با ظلم، دعوت به حق، عدالت و تقوی، اتمام حجت و ارشاد بشریت بسوی هدایت اند. بنابراین، از ارزشمندی و رسالت بزرگی برخوردار اند که در درجه اول این مسئولیت بزرگ از جانب الله متعال بر دوش انبیاء علیهم السلام و سپس بر دوش علمای ربّانی ودعوتگران گذاشته شده است. لذا کار رسانه ای يك حرفه و منبع درآمد نه، بلکه يك رسالت شرعی و انسانی است، که وظیفه پیامبران علیهم السلام بوده زیرا وظیفه پیامبر ابلاغ

تبیان

آشکارا است، ارشاد الهیست: ﴿فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴾^(۳) [مگر بر پیامبران وظیفه ای جز تبلیغ و رساندن آشکار است؟

مبرمیت موضوع

رسانه ها زبان گویای حق و صدای رسای مظلومین اند، و این امر، در صورتی تحقق می یابد که اصول، معیارها و ضوابط کار رسانه ای را در روشنی ارشادات و تعالیم والای اسلام که قرآن کریم بیانگر آن است، در نظر گرفته و از آن تخلف صورت نگیرد. بناء، باید اصول، معیارها و ضوابط که یک رسانه رسالتمند شرعا باید پابند به آن باشد، بصورت مشخص بیان گردد، تا آگاهی از این قضایا عمومیت یافته و رسانه های معیاری، هدفمند و باکیفیت، در خدمت جامعه قرار داشته باشند.

هدف تحقیق

توجیه فعالیت های رسانه ای در جهت رعایت اصول و معیار های قرآنی و اخلاق اسلامی و حفظ کرامت انسانی اتباع کشور، و آگاهی دهی عامه ملت از قضایا و حوادث و تحولات، تا رسانه های کشور در تحقق رسالت سنگین و بزرگ خویش که نشر خیر و مبارزه با ظلم، دعوت به حق و ارشاد بشریت بسوی هدایت است، نایل آیند.

روش تحقیق

در این مقاله معمولا از روش تحلیلی و استدلالی کارگرفته شده است. رسانه ها بهترین وسیله پیام رسانی اند، و این وسیله در صورتی میتواند بصورت دقیق و درست پیام خویش را ابلاغ و نشر کند که از آزادی لازم برخوردار بوده و بدون کمی و کاستی و بدون ترس و هراسی حقایق را بیان و برای مخاطبان ابلاغ نماید، اینجاست که مسئله آزادی، بیان بعنوان یک ارزش دینی متبلور شده و اهمیت آن برجسته میگردد، همانطوریکه آزادی بیان بعنوان یک اصل و ارزش مطرح است، که در سایه آن این مأمول بزرگ (پیام رسانی) تحقق می یابد، رسانه ها نیز باید این ارزش را اهمیت داده و

رسالت خویش را در قبال آن بسر رسانند، و به بهانه آزادی بیان نباید حدود و ثغور اندیشه های دینی و عقاید و باورها و ارزش ها درنوردیده شود و زیرپاگردد. باید اصول، معیارها و ضوابطی را درنظرداشته باشند که هم از جایگاه و ارزش آزادی بیان چیزی کاسته نشود و هم سبب توهین، تحقیر اشخاص و هیئت ها و تجاوز بر حریم مقدسات دینی و حرمت الهی نگردند.

بزرگترین رسالت و هدف یک رسانه در اسلام، آشنا نمودن مردم با احکام اسلامی، نشر و پخش ارشادات الهی و رساندن دعوت حق به گوش جهانیان و بشارت دادن مؤمنان و انذار و هشدار مخالفان و منکران است.

در قرآن کریم برای تبلیغ و رساندن سخن حق، کلمات: انذار، بلاغ، تبشیر، تخویف، هدایت، ارشاد و دعوت، امر به معروف و نهی از منکر و.. بکار رفته است که به آزادی بیان بعنوان یک ارزش، دلالت واضح داشته و هر یک به بُعدی از ابعاد کار رسانه ای اشاره دارد.

بلاغ: ﴿الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا﴾^(۳) کسانی که پیام های الهی را می رسانند و از او می ترسند و جز اوتعالی از کسی نمی ترسند و الله متعال (به عنوان) حسابرس بس است. انذار و تبشیر: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا﴾^(۴) و ما تو را نفرستادیم مگر بعنوان بشارت دهنده و ترساننده .

تخویف: ﴿وَمَا نُرْسِلُ بِالْآيَاتِ إِلَّا تَخْوِيفًا﴾^(۵) و ما معجزات و آیات را تنها برای این می فرستیم که مردم از خدا بترسند.

هدایت و ارشاد: ﴿يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا﴾^(۶) قرآن به خیر و صلاح هدایت می کند، بنابراین به آن ایمان آوردیم.

یک رسانه رسالت مند و باهدف، درنقش یک مبلغ توانا برای اتمام حجت برعلیه مستکبرین و بدکاران موثر واقع شده میتواند، که اگر با وجود آشکارشدن حق و اقامه حجت و برهان قاطع برای حق، باز هم دین خدا را نپذیرند و به کفر و انکار خویش ادامه دهند و به انذار دعوتگران بی توجهی

تبیان

کنند، هیچگونه حجتی نزد الله متعال نخواهند داشت و بدون تردید در آتش قهر الهی خواهند سوخت.

درحالیکه الله متعال در قرآن می فرماید: ﴿وَأِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ﴾^(۷) هیچ امتی وجود نداشته، مگر آنکه در میانشان ترساننده و راهنمایی بوده است.

و فرموده است: ﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا﴾^(۸) ما هیچ کس را عذاب نمی کنیم، مگر اینکه پیامبری فرستاده و احکام الهی را به او رسانده باشیم (ولی او به فرمان آن رسول عمل نکرده باشد).

الله متعال در خطاب به اهل کتاب نیز بر این نکته تأکید نموده می فرماید: ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ﴾^(۹) خداوند به وسیله آن (کتاب) کسانی را که جویای خوشنودی او هستند به راههای امن و امان هدایت می نماید، و آنان را به فرمان خود از تاریکی ها به سوی نور بیرون می آورد، و آنان را به راه راست هدایت می کند.

اینک مسئولیت هائی را که یک رسانه رسالتمند شرعا باید آن را همیشه در نظر داشته باشد، قرار ذیل متذکر میشویم:

مسئولیت های يك رسانه هدفمند

۱. آغاز با نام الله متعال و اخلاص در عمل

از آنجا که مؤثر واقعی در هر کاری الله متعال است و توفیق در هر عملی بستگی به خواست و اراده او تعالی دارد، پس باید هر سخن با نام او و خالصانه جهت کسب رضای او تعالی آغاز شود، اولین دستوری که پیامبر علیه السلام از جانب پروردگار دریافت کرد، این بود که پیام و سخنش را با نام او تعالی شروع کند؛ ﴿اقراء باسم ربك الذي خلق﴾^(۱۰) بخوان به نام پروردگارت که آفرید.

سلیمان علیه السلام هنگامیکه بلقیس ملکه سبأ را به پرستش

خدای یگانه دعوت میدهد، نامه ای توسط هدهد برایش می فرستد که آغازش با نام الله ﷻ است: ﴿إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾^(۱۱) آن نامه از سوی سلیمان است و (سرآغاز) آن چنین است: بنام خداوند بخشنده مهربان.

پیامبر ﷺ فرموده اند: ﴿كُلُّ أَمْرٍ ذِي بَالٍ لَا يَبْدَأُ فِيهِ بِالْحَمْدِ لِلَّهِ أَقْطَعُ﴾^(۱۲) هر کار مهمی که با نام الله متعال آغاز نشود، به انجام نیکو نخواهد رسید. به همین ترتیب، اخلاص در عمل یکی از شرائط پذیرش عمل نیک و صالح نزد الله سبحانه و تعالی میباشد، و بدون نیت درست و اخلاص قابل قبول درگاه الهی واقع نخواهد شد، ارشاد الهیست: ﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾^(۱۳) و مأمور نشده اند، مگر اینکه الله متعال را خالصانه عبادت کنند.

۲. اتکاء واستناد به وحی الهی

کلام انسان، اگر منطبق با وحی الهی نباشد. هیچگاه از سهو و اشتباه عاری نخواهد بود، بناء، باید به وحی تمسک جوید، که همان صراط مستقیم است، ورنه به خطر انحراف و کجروی مواجه خواهد شد؛ ارشاد الهیست: ﴿فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^(۱۴) ای رسول! به آنچه به تو وحی شده تمسک کن که تو بر راه راست هستی.

کلامی که به منبع وحی متصل باشد، از هوی و هوس و سخنان باطل به دور است؛ ارشاد الهیست: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾^(۱۵) رسول ما از روی هوای نفس سخن نمی گوید. سخن او چیزی جز وحی الهی نیست. وبه همین ترتیب، استناد به آیات قرآن بر تأثیر گذاری سخن می افزاید، زیرا در درستی کلام الهی، هیچگونه شك و تردیدی نیست. او تعالی خالق جهان و جهانیان است و به تمام زوایای جهان و کائنات و همه مخلوقش آگاه است. پس می داند که برای سعادت دنیا و آخرت او چه اموری لازم است.

تبیان

۳. حق گویی و حق طلبی

حق گویی باید شعار یک رسانه هدفمند باشد، زیرا دین بر حق نازل شده و حق گویی و حق طلبی، پیام همه ادیان الهی است؛ و وظیفه مسلمان، گفتن حق است، گرچه ظاهراً به ضررش هم تمام شود.

عَنْ أَبِي ذَرٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: ﴿قُلِ الْحَقُّ وَلَوْ كَانَ مُرًّا﴾^(۱۶) حق گوباش اگرچه تلخ باشد. یک رسانه باید چنان به هدف خود ایمان داشته باشد که در هیچ حالتی تحت تاثیرتطمیع و تخویف هیچ کسی قرارنگیرد و دست از هدف خود برندارد. همانطوریکه الله متعال ارشاد میفرماید: ﴿الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا﴾^(۱۷) ... آنان (بندگان نیک الله متعال) کسانی هستند که رسالت های الهی را می رسانند و از الله می ترسند و از هیچکس جز او نمی ترسند.

۴. پیام آور پاکی و نیکی

پاك و دلپسند بودن پیام، یکی از خصوصیات رسانه هدفمند میباشد، چرا که راه حق، راه پاکی هاست و آنها که به راه الله هدایت شده اند، جز سخن پاك نمی گویند. ارشاد الهیست: ﴿وهدوا الى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَهدوا الى صراطِ الحميد﴾ مؤمنان به سخنان پاك و به راه الله متعال که ستایش شده است، هدایت شدند.

سخن پاك، مورد رضایت او تعالی واقع می شود و به سوی او بالا می رود و به درجه قبولیت میرسد: ﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ﴾^(۱۸) گفتار پاکیزه به سوی او بالا می رود و کار پسندیده را بالا می برد.

سخن انسان، حیثیت بذر را دارد که می روید و به درخت تبدیل می شود. سخن پاك، درختی پاکیزه می گردد که ریشه ای محکم در اعماق زمین دارد و شاخه های آن سر به آسمان می کشد و در هر زمان به اذن الله متعال ثمر می دهد. ولی سخن پلید درختی بی ریشه است که همچون علف هرزه،

روی زمین می روید و هیچ قراری ندارد، ارشاد الهیست: ﴿الَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ﴾^(۱۹) آیا نمی دانی که الله متعال چگونه مثال می زند: سخن خوب و زیبا به درخت پاک و زیبایی می ماند که ریشه اش استوار و شاخه اش در آسمان است.

۵. هدایت پذیری و روشنگری

همانطوریکه هدف از بعثت انبیاء علیهم السلام، هدایت مردم به سوی حق و هدایت بوده است، پیروان ایشان نیز این داعیه را ترک نکرده همیشه در صدد هدایت گری و روشنگری میباشند، یک رسانه هدفمند و با رسالت، هیچگاه از این موقف خویش عقب ننشسته؛ همیشه به روشنگری میپردازد. ﴿الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُو الْأَلْبَابِ﴾^(۲۰) بندگان خوب من کسانی هستند که سخن را می شنوند و بهترین آنرا پیروی می نمایند.

۶. دفاع از حق و مقابله با باطل

رسانه هدفمند و با رسالت، حیثیت سنگر مبارزه در برابر باطل را دارا است، و این سنگر باید نقش خود را در دفاع از حق و مقابله و مبارزه با باطل، بصورت درست ایفاء نماید، با اتخاذ مواقف سالم و بدور از تعصب و تبعیض، صدای رسای حق و حقیقت بوده از مظلومان دفاع نماید، رسول الله گفتار نیکو و اظهار سخن حق را بزرگترین جهاد معرفی نموده طوریکه وارد است: قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَيُّ الْجِهَادِ أَحَبُّ إِلَيَّ اللَّهُ؟ قَالَ: ﴿كَلِمَةُ حَقٍّ تَقَالُ لِإِمَامٍ جَائِرٍ﴾^(۲۱)

از رسول الله پرسیده شد، کدام جهاد را الله متعال بیشتر دوست دارد؟ فرمودند: سخن حقی که برای امام ظالم و جابر گفته میشود.

کلام و سخنی که صدای حق را بلند میسازد، و حق را از باطل جدا میکند، مورد تائید الله متعال قرار گرفته، در ردیف کلام الهی جا میگیرد که فرقان نامیده میشود و همه مردم دنیا را مورد خطاب قرار میدهد. و آن کلام،

تبیان

کلام الهی قرآن کریم است، که یکی از نام های آن (فرقان) میباشد و با حق و حقیقت مقرون میباشد.

﴿تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا﴾^(۲۳) بزرگوار است پروردگاری که (قرآن)، جدا کننده حق از باطل را بر بنده خود نازل فرمود تا ترساننده عالمیان از عذاب الهی باشد.

یک رسانه با رسالت باید حامی محرومان و بینوایان و مظلومان باشد، که هیچ وسیله برای رساندن فریاد های مظلومانه آنها بگوش سردمداران و ظالمان وجود ندارد، و حق دارند که از آنها حمایت شود و صدای اعتراض ایشان به گوش مسئولان رسانده شود، ارشاد الهیست: ﴿لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا﴾^(۲۳) خداوند دوست ندارد (که انسانها) آشکارا بدگویی کنند، مگر کسی که بر او ستم شده است و خداوند شنوا و داناست.

بیشترین یاران و پیروان رسولان الهی در طول تاریخ، مستضعفان و محرومان بوده و بیشترین سختی رسالت انبیا بر دوش آنان بوده است. بنابراین، یک رسانه رسالتمند باید از محرومان مظلومان حمایت کند و از طرد آنان بپرهیزد؛ الله متعال در مورد حمایت از مظلومان توسط پیامبر ﷺ، چنین دستور میدهد:

﴿وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾^(۲۴) و کسانی را طرد مکن که سحرگاهان و شامگاهان پروردگارشان را به فریاد می خوانند، درحالیکه رضایت و خشنودی او را می طلبند، از حساب ایشان چیزی بر عهده تو نیست و از حساب تو (نیز) چیزی بر عهده آنان نیست، اگر آنان را طرد کنی از زمره ستمکاران خواهی بود.

۷. نشر و پخش خیر و نیکی

نیک گفتن و خیر و نیکی را نشر نمودن، یکی از مکلفیت های فرد مومن

است، که باید در همه موارد زندگی خیر رسانی و نیکی اندیشی را معیار و اساس زندگی خویش قرار دهد، و در نشر و اشاعه آن از هیچگونه سعی و تلاش دریغ نوزد، ارشاد الهیست: ﴿وَقُولُوا لِلنَّاسِ حَسَنًا﴾^(۲۵) با مردم (با زبان) خوش سخن بگویید.

یک رسانه با رسالت میتواند، بهترین وسیله نشرخیر در جامعه باشد، و بندگان صالح اوتعالی نیز مکلف اند، با نیکوترین سخن مردم را به دین الهی فراخوانند: ﴿وَقُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾^(۲۶) به بندگانم بگو که در هنگام گفتگو، نیکوترین سخن را بر زبان آورند (و از گفتن حرف زشت دوری کنند).

بهترین الگو برای مومنان قرآن کریم است، الله متعال برای هدایت مردم، نیکوترین سخن را فرستاد: ﴿اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ﴾^(۲۷) الله متعال بهترین سخن را نازل فرمود. پیامبر ﷺ نیز به موعظه حسنه مامور گردیده تا با چنین شیوه نیکو مردم را به سوی او تعالی فرا خواند: ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾^(۲۸) ای رسول! مردم را با دلیل محکم و پند و اندرز نیکو به سوی پروردگار دعوت کن.

طبق دستور قرآن در این آیه مبارکه، حتی در هنگام مجادله با دشمن نیز باید از استعمال کلمات زشت و ناپسند دوری نمود؛ ارشاد الهیست: ﴿وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾^(۲۹) ای رسول! با ایشان با سخنانی نیکو مجادله کن.

پیام باید مؤدبانه، دوستانه، مستدل و خالی از هر نوع گناه و جنجال باشد. چرا که سخنان زشت و ناپسند و دشنام، سبب می شود که حق و حقیقت نادیده گرفته شده و حتی به مقدسات اسلام توهین شود و دشنام داده شود؛ ارشاد الهیست: ﴿وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ﴾^(۳۰) (شما مؤمنان)، به آنان که غیر اوتعالی را می خوانند،

تبیان

دشنام ندهید، تا مبدا آنان نیز از روی جهالت و دشمنی او تعالی را دشنام دهند.

از نکات مهم در پیام رسانی، انتخاب الفاظ و جملات مناسب و زیباست، تا گوش ها را از شنیدن بی رغبت نکند و فهم ها را به سختی نیندازد.

۸. مستدل و منطقی بودن

اسلام دین الهی، مطابق با فطرت انسانی و دارای منطق رسا و حجت استوار و موافق با حق و حقیقت است، ارائه دلیل و برهان واقعه شاهد و گواه در موارد خاص و مورد نیاز، یک ضرورت مبرم و نشانه حقانیت یک فرد و یا یک نهاد میباشد، طوریکه قرآن کریم در آیات مختلف، به پیامبرش دستور میدهد که از مخالفان خود دلیل بخواهد؛ ﴿قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾^(۳۱) ای پیامبر! بگو، اگر راست می گویند برهانتان را بیاورید.

﴿قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ هَذَا ذِكْرٌ مِّنْ مَّعِيَ وَذِكْرٌ مِّنْ قَبْلِي﴾^(۳۲) بگو برهانتان را بیاورید. این سخن من و (عالمان امت من) است.

﴿وَنَزَعْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا فَقُلْنَا هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ فَعَلِمُوا أَنَّ الْحَقَّ لِلَّهِ وَصَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ﴾^(۳۳) گفتیم که (برای سخنان باطل خود) برهان اقامه کنید، پس (آنان رسوا شدند و) دانستند که حق از آن خداست.

برهان طلبی اسلام، نشان دهنده حقانیت آن است. و استدلالات منطقی و براهین علمی در سطوح مختلف، برای مسایل گوناگون در آیات قرآن، بصورت فراوان به چشم می خورد. طوری که پیامبر علیه السلام می فرماید: من هر چه از جانب الله متعال می گویم همراه با بیّنه و برهان است: ﴿قُلْ إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّنْ رَبِّي﴾^(۳۴) بگو: من بر شریعت واضحی از جانب پروردگارم هستم.

به همین ترتیب، قرآن از مؤمنان می خواهد که سخنانشان محکم و استوار باشد: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا﴾^(۳۵) ای مؤمنان! از خدا بترسید و سخن حق و درست بگویید.

این نکته برای یک رسانه اهمیت بیشتری دارد که سخنان وی باید همچون يك سدّ محکم در برابر امواج فساد و باطل قرار بگیرد. ابراهیم علیه السلام که بهترین مقتدا برای اهل ایمان است، در مجادله با نمرود که فرد مغرور بود و ادّعی خدایی می کرد، با سخنی محکم پاسخ او را داد و سبب حیرت او شد و در برابر حق لاجواب مانده و ملزم گردید.

همچنان، سخن باید حساب شده و بدور از هر گونه دروغ، افتراء و نقص و عیب باشد؛ زیرا سخن گفتن بدون آگاهی و حساب نشده که به دروغ می انجامد و خلاف واقعیت میباشد، به شخصیت و اعتبار گوینده لطمه وارد میکند.

۹. بشارت و تشویق

یک رسانه هدفمند و با رسالت، همیشه به انجام اعمال پسندیده ترغیب می کند و از خیر و نیکی تحسین بعمل آورده و به پاداش الهی بشارت میدهد، و از ارتکاب اعمال زشت و ناپسند، بشدت بر حذر می دارد، و بد اندیشان و عناصر مضر برای جامعه را مورد مذمت قرار داده از عذاب الهی می ترساند.

تشویق میتواند زبانی باشد و یا هم عملی. همانطوریکه وارد است: روزی پیامبر علیه السلام وارد مسجد شدند و گروهی را در حال عبادت و گروه دیگری را در حال گفتگوی علمی دیدند. ضمن تشویق زبانی هر دو گروه، در جمع آنان که بحث علمی می کردند، نشستند.^(۳۶) که سبب تشویق عملی آنان گردید.

رسانه ها رسالت ایمانی و وطنی دارند که از نشر مفاهیم که با ارزش های دینی، فرهنگ ملی، و عنعنات و رسوم معتبر و پذیرفته شده جامعه اسلامی، در مغایرت قرارداد، و همچنان مواردی که اسباب نفرت و انزجار مردم را فراهم نموده و سبب ترس و وحشت در میان مردم شده و اکاذیب خلاف مصالح علیای اسلام و کشور را به نشر می سپارند، جدا اجتناب کنند، و

تبیان

همچنان، نشر و پخش سریال‌ها و فیلم‌های مبتذل اجتناب کنند که از خارج کشور توسط اجانب طراحی و دیزاین شده و به منظور اهداف خاص که تامین کننده خواسته های اجانب میباشد و توسط افراد بی هویت و مزدور و نهاد های که در خدمت آنها فعالیت دارند، در خور جامعه اسلامی ما داده میشود و خلاف همه این موازین و اصول و ظوابط پذیرفته شده ملی و بین المللی در عرصه اطلاع رسانی و قوانین مطبوعات میباشد؛ دولت مکلفیت دارد، تا جلو همچو برنامه ها را گرفته از نشر و پخش این گونه مطالب به شدت ممانعت نماید.

۱۰. دارای برنامه های جامع و متنوع و مفید بوده باشد

برنامه های نشراتی باید متنوع و مفید باشند، تا سبب خستگی مخاطبان نشود. داستان های پندآموز، شعر و نکات لطیف و ظریف، سبب جذابیت برنامه های نشراتی میشود، علی رضی الله عنه می فرماید: (ان هذ القلوب تملّ کما تملّ الابدان فابتغوا لها طرائف الحکمة) . هرآئینه قلب ها همانند بدن ها ملول میشوند، بناء، سخنان گوارا و مملو از حکمت را انتخاب کنید.

طرزسخن گفتن نیز باید جامع باشد. در طرح يك موضوع، باید جوانب مختلف آن مورد بررسی قرار گیرد. زیرا طرح يك بخشی از یک موضوع و نادیده گرفتن ابعاد دیگر آن، شاید سبب انحرافات گردد و مشکلاتی را برای مردم و جامعه فراهم سازد.

باصراحت و قاطعیت بوده و نشرات متناسب با مقتضای حال داشته باشد؛ مخالفت بموقع با باطل و باطل پرستان و مسامحه نکردن با آنان، راه و شیوه انبیاء علیهم السلام است، محافظه کاری و سازشکاری درمقابل باطل، سبب رشد باطل و نادیده گرفتن و در نتیجه، مضمحل شدن حق و حقیقت میگردد، بناء، باید در مقابله با باطل با صلابت برخورد کرد که به هیچ وجه مداهنه و معامله گری صورت نگیرد.

همانطوری که میزان عقل و قوت ایمان انسان ها با هم متفاوت است، رسانه ها نیز باید متناسب با ظرفیت و استعداد شنوندگان و مخاطبین خویش، نشرات داشته باشد، و چیزی را به نشر بسپارد که مفید برای مردم و جامعه و قابل فهم و هضم برای همه اقشار ملت و مخاطبین بوده باشد.

بناء، رسانه ها مکلفیت دارند، تا از ارزش های دینی و فرهنگی محافظت نموده و همچنان، میزان دانش و سویه علمی مخاطبین خویش را در نظر داشته باشند و مطابق با آن نشرات نمایند، از استعمال کلمات زننده و کاربرد اصطلاحات وارداتی و اجنبی که با فرهنگ ملی سازگاری ندارد، جلوگیری بعمل آرند.

۱۱. وضوح و آسان گیری

آسان گیری و مسامحه نمودن یکی از موارد مفید و خصلت نیک است، و یک رسانه با رسالت، باید از این خصیصه خوب برخوردار باشد.

الله متعال جهت جلب توجه مردم به حقایق قرآن، آن را به زبان رسول الله آسان و ساده معرفی نموده میفرماید: ﴿فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ﴾^(۳۷) ما قرآن را به زبان تو ای رسول آسان کردیم تا حقایق آن را متذکر شوند.

استفاده از کلمات مغلق و جملات پیچیده، از تاثیر آن می کاهد؛ زیرا بسیاری از مردم با اینگونه کلمات آشنائی ندارند.

سخن گفتن به زبان مردم و با سادگی کامل، رمز موفقیت یک رسانه در جذب مخاطبان بوده است، و انبیاء علیهم السلام نیز از همین شیوه کارمی گرفتند و یکی از قواعد دعوت الی الله رعایت این امر مهم میباشد. الله متعال در شان پیامبر ﷺ ارشاد میفرماید: ﴿وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴾^(۳۸) وظیفه پیامبر تبلیغ روشن است.

موسی علیه السلام در آغاز کار رسالت، از الله متعال چنین درخواست نمود: ﴿رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي وَاحْلِلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي يَفْقَهُوا

تبیان

قولی ﴿٣٩﴾ الهی! سینه ام را وسعت ده (تحمّل را زیاد کن) و کارم را آسان ساز و گره از زبانم بگشای تا مردم سخنم را بفهمند. هنگامی که موسی علیه السلام به امر الله متعال می خواست به سوی فرعونیان برود، از پروردگار خود خواست که برادرش هارون را نیز با او همراه کند زیرا برادرش زبانی فصیح داشت و شیوا سخن می گفت. موسی علیه السلام خواسته خویش را چنین مطرح نمود: ﴿و اخی هرون هو افصح منی لساناً فأرسله معی﴾^(٤٠) و برادرم هارون از من زبان آور تر است، پس او را با من بفرست تا یاور من باشد و مرا تصدیق نماید. من می ترسم از آنکه مرا تکذیب کنند.

همچنین، یک رسانه باید در نشرات خود از زیباترین و شیواترین الفاظ استفاده کند و مطلب را به بهترین نحو ممکن به مخاطب خود برساند. حفظ آرامش و با اطمینان سخن گفتن در برنامه ها، یکی از موثرترین مواردی است که باید یک رسانه آنرا در توظیف کار کنان و سخنگویان و مجریان برنامه ها در نظر بگیرد و از نشر مطالب که حاوی پرخاشگری و لجاجت میباشد، جدا اجتناب کند.

الله متعال هنگام رفتن موسی و هارون به سوی فرعون از آنان می خواهد که با او به نرمی سخن گویند و از پرخاشگری بپرهیزند، ارشاد الهیست: ﴿اذهبا الی فرعون انه طغی فقولاً له قولاً لیناً لعلّه یتذکر او یخشی﴾^(٤١) به سوی فرعون بروید که او طغیان کرده است و با او به نرمی سخن گویند. امید است که به خود آید (و از خواب غفلت و غرور بیدار شود) یا از خدا بترسد. قسمتی از سخنان نرم موسی و هارون علیهما السلام که قرآن آنرا برای ما بازگو میکند، چنین است:

﴿... قد جئناک بایة من ربک و السّلام علی من اتّبع الهدی﴾^(٤٢) (ای فرعون) ما با معجزه ای از سوی پروردگار تو آمده ایم و سلام حق بر کسی است که از راه هدایت پیروی کند.

از صفات دیگر یک رسانه هدفمند، برخورداری از برنامه های مفید و جالب و مختصر است. نباید با طولانی کردن مطالب، اسباب خستگی مخاطبین فراهم شود، چرا که انسان بطور طبیعی از شنیدن سخنان طولانی خسته می شود.

علی رضی الله عنه می فرماید: (خیر الکلام ما لایمّل و لایقلّ) بهترین سخن آن است که نه کم باشد و نه ملال آور. بطور کلی ذهن انسان بگونه ای است که جملات کوتاه را بهتر می پذیرد و کلمات موجز و مختصر بیشتر در ذهن می ماند.

۱۲. انتقادپذیری

انتقادپذیری یک صفت ارزشمندی است. زیرا هیچ انسانی بدور از خطا و اشتباه نیست و هیچ عملی از اعمال انسان ها عاری از اشتباه نیز نمی باشد. به دلیل اینکه نفس انسانی سرکش بوده و انسان را به بدی امر می کند: ﴿و ما ابرئ نفسی انّ النفس لامارة بالسوء الا ما رحم ربی﴾^(۴۳) من نفسم را تبرئه نمی کنم که همانا امر کننده به بدی است مگر در آنکه پروردگارم رحم کند. به انتقادها باید گوش داد، زیرا گوش ندادن به حقایق، صفت کافران کوردل است؛ ﴿لهم اذان لایسمعون بها﴾^(۴۴) آنان گوش هایی دارند که با آن نمی شنوند. هم چنان در وصف کافران نابکار میفرماید: ﴿وَ اِذَا دُکُّرُوا لَا یَدُکُّرُونَ﴾^(۴۵) و هنگامی که به آنها تذکر داده شود، پند نمی گیرند. انسان مسلمان به انتقادهایی که به او می شود، به دید هدیه ارزشمند می نگرد و کسی را که عیوبش را به او گوشزد کند، بهترین برادر و دوست خود می داند؛ عمر رضی الله عنه میفرماید: (رحم الله امرأ اهدی الی عیوبی)^(۴۶) الله رحم کند بر کسی که عیب هایم را برایم هدیه میکند.

۱۳. دوری از جناح بندی ها و احزاب و جهت گیری های تعصب آمیز:

تبیان

یک رسانه رسالت‌مند، هیچگاه نباید آلت دست جناح معین و یا گروه‌ها و افراد لجوج و زورگو واقع شود. زیرا او به همه مردم تعلق دارد، بنابراین، نباید از حزب و یا گروه خاصی حمایت و پشتیبانی بلاقید و شرط نماید. در اولین روز ورود رسول الله به مدینه، قبایل مختلف از ایشان دعوت کردند، تا به منزل آنان وارد شود، ولی ایشان به خاطر جلوگیری از سوء استفاده‌ها فرمود: راه شتر را باز کنید، خودش مأمور است، هر کجا نشست من همانجا وارد می‌شوم و بدینوسیله بی طرفی خود را نسبت به تمام مسلمانان و اهل مدینه ثابت نمودند.

نشریات یک رسانه باید حساب شده و موضع‌گیری‌هایش آنقدر دقیق باشد که هیچگاه تحت تاثیر این و آن قرار نگیرد. باید شرایط زمان و مکان را به دقت درک نموده و اهل زمانش را بشناسد و در راه هدف خویش آنرا بکار گیرد، زیرا آگاهی از شرایط زمان و مکان، احتمال خطا را در تصمیم‌گیری‌ها به حد اقل می‌رساند.

۱۴. مردمی و آگاه از مشکلات و درد های جامعه باشد

انبیاء علیهم السلام که وظیفه و رسالت پیام‌رسانی را داشتند، از میان خود مردم برانگیخته شده بودند. و الله متعال تأکید می‌کند که ای رسول بگو من بشری همانند خود شما هستم: ﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ﴾^(۴۷) بگو مسلمانان بشری مانند شما هستم. رسولی که از مردم است و در بین آنهاست: ﴿فَأَرْسَلْنَا فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ﴾^(۴۸) رسول از خودشان را میان آنها فرستادیم. طبیعتاً، فرستاده‌ای که از خود مردم باشد و با زبان آنها صحبت کند و از حالات اجتماعی و اقتصادی و روحی ایشان آگاهی داشته و با درد‌ها و مشکلات آنها آشنا باشد و همچون آنان و در میان آنان زندگی کند، بهتر می‌تواند دستورات الهی را برایشان به طریقه روشن بیان کند. و سخنان و پیام‌های او شنونده‌های بیشتر داشته باشد.

اللّٰهُ متعال می فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ﴾^(۴۹) ما هیچ رسولی را برای مردم نفرستاده ایم مگر با زبان قومش تا (پیام حق را) بیان کند.

به همین ترتیب، رسانه ها در جوامع امروزی پیام رسانانی اند که شنونده ها و مخاطبین زیادی دارند و مردمی بودن و تکلم نمودن با زبان آنها، رمز و راز موفقیت آنها است، یکی از عوامل محبوبیت یک رسانه موفق، درد آشنا، متعهد و هدفمند و انعکاس دهنده درد ها و مشکلات مردم محروم و ستم کشیده جامعه اش میباشد، مشکلات را درک نموده و در حل آن تلاش خود را دریغ نمی ورزد.

نتیجه گیری

رسانه ها در عصر حاضر بعنوان یک نیروی بزرگ در توجیه و سمت دهی افکار و اندیشه ها نقش تعیین کننده و مهم دارند، و کار رسانه ای و مطبوعاتی يك رسالت شرعی و انسانی است. رسانه های هدفمند و با رسالت، در صد نشر و پخش نیکی ها و مقابله با ظلم و بی عدالتی ها، و ارشاد و دعوت بشریت بسوی هدایت اند. بنابراین، ارزشمندی رسانه ها وابسته به محتوای نشراتی و برخورداری مواصفات نیک (طوریکه ذکر گردید) و رعایت اصول و ظوابطی است که در قلوب مخاطبان محبوبیت اش روز تا روز بیشتر شده می رود، اصول و ظوابطی که یک رسانه رسالتمند باید پابند به آن باشد، قرارذیل مختصرا ذکر میگردد:

اتکاء و استناد به وحی الهی داشته حق گوئی و حق طلبی شعار وی بوده پیام آور پاکی و نیکی ها میباشد، هدایت گر و روشنگر بوده از حق دفاع و با باطل مقابله و مبارزه مینماید، در نشر و پخش خیر و نیکی پیش قدم بوده دارای برنامه های جامع و متنوع و مفید میباشد. با صراحت و قاطعیت عمل نموده و نشرات متناسب با مقتضای حال داشته باشد؛ انعکاس دهنده فرهنگ و ارزش های معنوی و ملی است، دارای روحیه انتقادپذیری و حق

تبیان

گوئی و دوری از جناح بندی ها و احزاب بوده مردمی و درد آشنا میباشد، قرین با حق و حقیقت فعالیت نموده، در پاسداری از منافع اسلامی و ملی عمل میکند.

پیشنهادهات

بادر نظر داشت محتوای مقاله مبنی بر رسالت رسانه ها از دیدگاه قرآن کریم و مطالب ارائه شده؛ پیشنهاداتی به مراجع مربوط عرض میگردد: رسانه هائی که در داخل کشور مصروف نشرات صوتی و یاتصویری اند، حاملین رسالت بزرگی اند که باید صدای رسای حق و انعکاس دهنده آواز ملت مظلوم باشند و آنرا به درستی بسر رسانند، بناء، باید از نشر برنامه های مبتذل و خلاف ارزش های اسلامی و فرهنگ ملی و رسوم و عنعنات پذیرفته شده جامعه افغانی جدا جلوگیری نمایند.

وزارت محترم اطلاعات و فرهنگ باید طبق قوانین نافذه کشور، هر رسانه ای که دارای محتوای نشراتی خلاف موازین دینی و عقیده اسلامی و فرهنگ ملی بوده باشد، شناسائی نموده و جلو آنرا بگیرد. از قبیل گفتگو های خلاف ارزش ها و عقاید اسلامی و وحدت ملی، سریال های که عقاید و افکار غیراسلامی را انعکاس میدهند، محافل فحشاء و هرزگی و...

وزارت محترم اطلاعات و فرهنگ باید تلاش بورزد، تا در نشرات رسانه ها پویائی فرهنگ اسلامی و ملی را در اولویت نشراتی خویش قرار داده و هنراسلامی را در مطابقت با فرهنگ ملی، رشد و رونق بیشتر دهد و از مطالب و ویدیو های که از خارج کشور وارد میشود، و با فرهنگ ملی ما سازگاری نداشته و خدشه دار میسازد، جدا ممانعت ورزد.

ملت مومن و مسلمان افغان که در اثر حوادث دردناک چند دهه اخیر شدیداً متضرر گردیده است، به مداوا و بازسازی و مرهم گذاری مادی و معنوی نیاز دارد، بناء، باید در نشریات صوتی و تصویری رسانه ها مطالب مفید، سازنده و آموزنده که به درد ملت مظلوم مداوا شده بتواند، بدست نشر سپاریده شود و

به جای نشر موسیقی مبتذل و سریال های وارداتی خلاف موازین اسلامی و فرهنگ ملی، برنامه های علمی و آموزنده و مفید را نشر نمایند.

مآخذ

- ۱- (الاحزاب: ۳۹).
- ۲- (النحل: ۳۵).
- ۳- (الاحزاب: ۳۹).
- ۴- (الفرقان: ۵۶).
- ۵- (الاسراء: ۵۹).
- ۶- (الجن: ۲).
- ۷- (فاطر: ۲۴).
- ۸- (الاسراء: ۱۵).
- ۹- (المائدة: ۱۵).
- ۱۰- (العلق: ۱).
- ۱۱- (النمل: ۳۰).
- ۱۲- البیهقی، أبو بکر أحمد بن الحسین بن علی، مؤلف الجوهر النقی: علاء الدین علی بن عثمان الماردینی الشهیر بابن الترمذی، السنن الکبری و فی ذیلہ الجوهر النقی، الناشر: مجلس دائرة المعارف النظامیة الکائنة فی الهند ببلدة حیدرآباد، الطبعة: الطبعة: الأولى - ۱۳۴۴ هـ، ۲۰۸/۳.
- ۱۳- (البینہ: ۵).
- ۱۴- الزخرف: ۴۳.
- ۱۵- (النجم: ۳).
- ۱۶- المناوی، العلامة محمد عبد الرؤوف، فیض القدر، شرح الجامع الصغیر من أحادیث البشیر النذیر، ضبطه وصححه أحمد عبد السلام، دار الکتب العلمیة، بیروت - لبنان، الطبعة الأولى ۱۴۱۵ هـ - ۱۹۹۴ م، ۴۵/۱۴.
- ۱۷- (الاحزاب: ۳۹).

تبيان

- ١٨- (الحج: ٢٤).
١٩- (فاطر: ١٠).
٢٠- (ابراهيم: ٢٤).
٢١- (الزمر: ١٨).
٢٢- البيهقي، أبو بكر أحمد بن الحسين بن علي، مؤلف الجوهر النقي:
علاء الدين علي بن عثمان المارديني الشهير بابن التركماني، السنن الكبرى
وفي ذيله الجوهر النقي، الناشر: مجلس دائرة المعارف النظامية الكائنة في
الهند ببلدة حيدر آباد، الطبعة: الطبعة الأولى - ١٣٤٤ هـ، ٩١/١٠.
٢٣- (الفرقان: ١).
٢٤- (النساء: ١٤٨).
٢٥- (الانعام: ٥٢).
٢٦- (البقره: ٨٣).
٢٧- (الاسراء: ٥٣).
٢٨- الزمر: ٢٣.
٢٩- (النحل: ١٢٥).
٣٠- همان.
٣١- (الانعام: ١٠٨).
٣٢- (البقره: ١١١).
٣٣- (الانبياء: ١٢٤).
٣٤- (القصص: ٧٥).
٣٥- (الانعام: ٥٧).
٣٦- (الاحزاب: ٧٠).
٣٧- البزار، أبو بكر أحمد بن عمرو بن عبد الخالق، مسند البزار (المطبوع
باسم البحر الزخار)، الناشر: مكتبة العلوم والحكم - المدينة المنورة، الطبعة
الأولى، عدد الأجزاء: ١٨، ٤٢٨/٦.

- ۳۸- (مریم: ۹۷).
۳۹- (العنكبوت: ۱۸).
۴۰- (طه: ۲۸).
۴۱- (القصص: ۳۴).
۴۲- (طه: ۴۴).
۴۳- (طه: ۴۷).
۴۴- (يوسف: ۵۳).
۴۵- (الاعراف: ۱۷۹).
۴۶- (الصافات: ۱۳).
۴۷- الدارمي، عبدالله بن عبدالرحمن أبو محمد، سنن الدارمي، الناشر:
دار الكتاب العربي - بيروت، الطبعة الأولى، ۱، ۱۴۰۷/۱۶۶.
۴۸- (فصلت: ۶).
۴۹- (المؤمنون: ۳۲).
۵۰- (ابراهيم: ۴).

معاون سرمحقق عبدالرؤوف (هجرت)

اختلاف و برخی پیامدهای زیانبار آن از منظر اسلام

ملخص البحث

يبحث مقاله عن مسألة الاختلاف التي لها جزور في المسائل الاسلامية والقرآنية، وجاءت موضوع الاختلاف عدة مرات في القرآن الكريم و هذا يدل على خطورة هذه المسألة، فلهذا نسعى ان نبحت بمساعدت الآيات والروايات وكشف الجزور عن المسائل والمباحث التي يدور حول هذه المسألة.

خلاصه

در این مقاله مسأله اختلاف که یکی از مسائل مهم و یک معضل اجتماعی است در روشنی نصوص شرعی مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. از اینکه درقرآن کریم واژه اختلاف ذکرگردیده و نشان دهنده مبهم بودن این موضوع است، بنابر این کوشش بعمل آمده تا با استفاده از آیات و روایات و ریشه یابی واژه اختلاف به بررسی گرفته شود و به مسایل و مباحث پیرامون آن پرداخته شود.

تبیان

مقدمه

مهم‌ترین عاملی که در جامعه اسلامی موجب شکست و تضعیف مؤمنان می‌شود اختلاف است، که موجب ضعف مؤمنان، قدرت یافتن فرومايگان، جنگ و خونریزی و هدر رفتن سرمایه‌ها و فروپاشی قدرت و شوکت مؤمنان می‌شود.

اختلاف مخالف اتحاد و اتفاق است، به این معنا که یکی برخلاف جهت دیگری برود، به عبارت دیگر، اختلاف و مخالفت به مفهوم این است که هرکسی راهی و شیوه‌ای را برخلاف رفتار و شیوه دیگری، در حالات و گفتارش برگزیند.^(۱)

در این مقاله سعی شده است که به علل و عوامل اختلاف و پیامدهای آن پرداخته شود که در مورد خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ﴾^(۲) و این (دین اسلام) راه مستقیم و راست من است، پس از آن پیروی کنید و از راه‌های دیگر پیروی نکنید تا از راه خدا متفرق شوید.

تفرقه و اختلاف امری است که در این آیه به آن توجه شده است و آسیب‌های عدم اتحاد و اختلاف روشن و بیان گردیده است، آسیب‌هایی که نه تنها در دنیا و شیوه زیست و بهره‌مندی از دنیا پدیدار خواهد شد بلکه نتایج آن به آخرت نیز کشانده و انسان از آثار سوء آن در امان نخواهند ماند.

مبرمیت: درمورد اختلاف زیاد می‌شنویم، اما اینکه اختلاف چیست و به چند نوع است و بالای افراد و اشخاص در جامعه چه تأثیری دارد، برآن شدم که درمورد تحقیق نمایم تا ابعاد مختلف آن برملا گردد.

هدف تحقیق: عبارت است از: شناخت اختلاف که آیا اختلاف همیشه

زشت و ناروا است و یا گاهی پسندیده و جایز هم است؟

روش تحقیق: راهکار تحقیق توصیفی بوده که با استفاده از شیوه مطالعات کتاب‌خانه‌ای و نرم افزار معلومات موضوع را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده ام.

انواع اختلاف در اسلام

اختلاف در اسلام بر دو نوع است: اختلاف معقول و اختلاف نامعقول:

اختلاف معقول: عبارت از اختلافی است که ناشی از چگونگی اطلاعات مربوط به مسأله و استعدادها باشد، نبوغ و عموم موضع گیریهایی طبیعی و قانونی که اشخاص در ارتباط با حقایق دارند، مانند اختلاف نظر در دریافت واقعیات عالم هستی از دیدگاه علوم نظری و فلسفی، این همان اختلاف معقول است که نباید مورد تردید و انکار قرار بگیرد، و در هیچ جای از کلام خداوند متعال مذمت نشده است، مگر در آن مواردی که این اختلاف آمیخته با هوای نفس و بر خلاف هدایت عقل باشد، مانند اختلاف در دین، که در موارد بسیاری قرآنکریم اختلاف در دین را به ظلم و طغیان اختلاف کنندگان نسبت داده است.^(۳) روایت معروف (اختلاف امتی رحمة)^(۴) (اختلاف امت من رحمت است) اشاره به همین اختلاف معقول است، بر اساس همین دیدگاه بوده است که اکثریت قریب به اتفاق دانشمندان اسلامی، چه در فقه و اصول و فهم احادیث، چه در فلسفه و کلام و ادبیات و غیره با کمال رضایت به بحث و کاوش و اظهار نظرهای مختلف می پرداختند و هیچ یک دیگری را خارج از اسلام تلقی نمی کردند، اگر به تاریخ اسلام نگاه کنیم، خواهیم دید که علمای فراوانی در حضور علمایی که در مسائل نظری هم رأی آنان نبوده اند، شاگردی کرده اند و کتاب های یکدیگر را مورد شرح و تحقیق قرار می دادند، مثلاً کتاب تجرید الاعتقاد تألیف خواجه نصیر الدین طوسی از بزرگترین علمای شیعه، مورد شرح ملا علی قوشجی، از علمای اهل سنت قرار گرفته است، و کتاب المحجة البيضاء ملا محسن فیض، از مشاهیر علمای شیعه، در شرح و تحقیق احیاء العلوم غزالی که از معروف ترین علمای اهل سنت است، تألیف شده است.^(۵)

تبیان

۲- **اختلاف نامعقول:** عبارت است از اختلافی که ناشی از عوامل غیر اخلاقی و انحرافی باشد، مانند پیروی از هوی و هوس که از مهمترین نمونه های آن، خود نمائی و شهرت طلبی است، در طول تاریخ کسانی بوده اند که خواسته اند خود را مطرح کنند و با بیاناتی مثل آزادی بیان، فکر و اندیشه، اما در حقیقت قدرت طلبی و شهرت خواهی بوده است، یکی از اساسی ترین عوامل بدست آوردن قدرت در طول تاریخ، ایجاد اختلاف در عقاید مردم یک جامعه بوده است، به وجود آوردن اختلاف های نامعقول میان انسان ها برای نیل به قدرت یکی از ضد انسانی ترین روشهای قدرت طلبان محسوب می شود، از انواع دیگر اختلافات نامعقول، آن است که ناشی از کاوشات ذهنی در علوم نظری برای بلند پردازی و خودنمایی در امور فکری محض بوده، بدین ترتیب، با کمال صراحت می توان گفت که اختلاف در مسیر رقابت های سالم و سازنده، مطلوب ترین عامل پیشرفت معرفت و عمل است.

قرآن کریم با توجه به این که ریشه بسیاری از اختلافات مذهبی و فرقه ای میان امت واحد، گرایش ها و تفسیرهای فرقه ای است، از مسلمانان خواسته است تا به قرآن تمسک جسته و از تفرقه پرهیز کنند: ﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا﴾^(۶) و همگی به ریسمان خدا چنگ بزنید و پراکنده نشوید، این دعوت الهی نشان می دهد که قرآن کریم، ظهور چنین پراکندگی و تفرقه را پیش بینی کرده و به سبب خطر آفرینی آن، به شدت درباره آن هشدار داده است، علامه طباطبایی معتقد است که تأکید قرآن بر اتحاد و پرهیز از اختلاف به سبب پیش بینی وقوع اختلاف در میان امت اسلامی است.

عوامل پیدایش اختلاف و تفرقه

قرآن کریم اختلافات بشری را در چند دسته بیان می کند و عامل هر یک را توضیح نموده و راهکارهای برون رفت از آن را نیز بیان می دارد.

موضوع اختلاف از بزرگ‌ترین مشکلات جامعه بوده، از همین جهت است که دین مبین اسلام با تعبیر تندی مسلمانان را از اختلاف و پراکندگی نهی کرده است، چنانچه در مورد روایت است: «إِنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَمْرِو قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ -صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: "مَنْ نَزَعَ يَدًا مِنْ طَاعَةٍ، أَوْ فَارَقَ الْجَمَاعَةَ، مَاتَ مَيِّتَةً الْجَاهِلِيَّةِ»^(۷) شخصی که از طاعت دست بکشد و به اندازه یک وجب، از جماعت مسلمین کناره بگیرد و در آن حال بمیرد، به مرگ جاهلی از دنیا رفته است.

نفاق و اختلاف نوعی بیماری و ناهنجاری اجتماعی است و برای از بین بردن این بیماری و نیل به وحدت امت اسلامی ضرورت است علل و عوامل اختلافات ریشه یابی شده از بین برده شود.

برخی از ریشه های اختلاف قرار ذیل است:

۱- **استخدام نادرست یا غیر عادلانه یکدیگر:** از منظر قرآن، ریشه اختلاف در میان انسانها به مسأله استخدام نادرست و غیر عادلانه از یکدیگر برمی‌گردد، قرآن در این باره می‌فرماید: ﴿وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا﴾^(۸) و ما برخی از مردمان را بر برخی دیگر به درجاتی برتری دادیم تا برخی از ایشان برخی دیگر را به تسخیر خود درآورند و در خدمت خویش قرار دهند.

بنابر تحلیل قرآنی ریشه اختلافات را می‌باید در اجتماع بشری جستجو کرد، از آن جایی که انسان مستخدم بالذات است و می‌کوشد تا دیگری را برای اهداف و منافع خود به کارگیرد، مجبور می‌شود تا اجتماع را برپا دارد تا از این طریق بتواند منافع خود را تأمین و دیگران را به استخدام و به تعبیر قرآنی سخریه و مسخر خود گرداند، در این میان هر کسی می‌کوشد تا بر دیگری تسلط یافته و از منافع دیگری بهره برده و وی را به استخدام خود در آورد، از این طریق تنازع و تضاد منافع پدید می‌آید، برخی حاضر نمی‌شوند تا به استخدام دیگری در آیند و یا منافع خود را در اختیار دیگری

تبیان

قرار دهند و یا می‌خواهند خود از منافع بیشتری بهره‌مند گردند، از این روست که طبیعت استخدام‌گری که موجب پدیداری اجتماعات شده است خود موجب تنازع و اختلاف و درگیری می‌شود و انسان‌های هم‌رأی و هم‌عقیده را به جان هم می‌اندازد.

۲- **جهل و نادانی به حقایق:** چنانچه در مورد می‌فرماید: ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَىٰ عَلَىٰ شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصَارَىٰ لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ﴾^(۹) و یهودیان گفتند ترسایان بر حق نیستند و ترسایان گفتند یهودیان بر حق نیستند با آنکه آنان کتاب [آسمانی] را می‌خوانند افراد نادان نیز [سخنی] همانند گفته ایشان گفتند پس خداوند روز رستاخیز در آنچه با هم اختلاف می‌کردند میان آنان داوری خواهد کرد.

۳- **تعصبات جاهلی:** که در مورد خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْلَوْكَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ﴾^(۱۰) و چون به آنان گفته شود از آنچه خدا نازل کرده است پیروی کنید می‌گویند نه بلکه از چیزی که پدران خود را بر آن یافته‌ایم پیروی می‌کنیم آیا هر چند پدرانشان چیزی را درک نمی‌کرده و به راه صواب نمی‌رفته‌اند [باز هم در خور پیروی هستند].

۴- **دنیاخواهی:** است که قرآن کریم می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلَّةٌ مِنَ الْأَرْضِ ذَهَبًا وَلَوْ افْتَدَىٰ بِهِ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ﴾^(۱۱) در حقیقت کسانی که کافر شده و در حال کفر مرده‌اند اگر چه [فراخنای] زمین را پر از طلا کنند و آن را [برای خود] فدیة دهند هرگز از هیچ يك از آنان پذیرفته نگردد آنان را عذابی دردناک خواهد بود و یاورانی نخواهند داشت.

۵- همچنین تفسیر نادرست از آیات و تمسک به متشابهات به جای محکمت و سوء برداشت‌ها از ریشه اختلاف به شمار می‌روند ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ

آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ ﴿١٣﴾ اوست کسی که این کتاب [قرآن] را بر تو فرو فرستاد پاره‌ای از آن آیات محکم [صریح و روشن] است آنها اساس کتابند و [پاره‌ای] دیگر متشابهاتند [که تاویل‌پذیرند] اما کسانی که در دل‌هایشان انحراف است برای فتنه جویی و طلب تاویل آن [به دلخواه خود] از متشابه آن پیروی می‌کنند با آنکه تاویلش را جز خدا و خردمندان در علم و دانش کسی نمی‌داند [آنان که] می‌گویند ما بدان ایمان آوردیم همه [چه محکم و چه متشابه] از جانب پروردگار ماست و جز خردمندان کسی متذکر نمی‌شود.

۶- پیروی از شیطان: پیروی از شیطان و همراهی او در عمل به رذایل اخلاقی و هواهای نفسانی چون شرابخواری و قماربازی و مانند آن از ریشه‌های اختلاف به شمار می‌رود که در مورد قرآن کریم می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيُصَدِّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ﴾ ^(۱۳) همانا شیطان می‌خواهد با شراب و قمار میان شما دشمنی و کینه ایجاد کند و شما را از یاد خدا و از نماز باز دارد پس آیا شما دست برمی‌دارید.

﴿وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ﴾ ^(۱۴) و از پی گام‌های شیطان مروید که او برای شما دشمنی آشکار است.

آثار زیانبار اختلاف و تفرقه

قرآن‌کریم برای اختلاف و تفرقه آثار زیانباری را یاد می‌کند، از مردم می‌خواهد که به جهت همین آثار و رهایی از پیامدهای زشت و زیانبار آن دست از تفرقه بردارند و به اتحاد و همبستگی و انسجام روی آورند، از جمله آثاری که قرآن برای اختلاف و تفرقه بیان می‌کند عبارت‌اند از:

۱- ذلت مؤمنان و سیطره ستم‌گران بر آنان: قرآن با بیان داستان قوم موسی (ع) به انگیزه و سیاست‌های فرعون در ایجاد تفرقه و اختلاف میان قوم اشاره کرده و درباره شیوه چگونگی سیطره ذلت‌آفرین فرعون بیان

اختلاف و برخی ...

می‌کند: ﴿إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِنْهُمْ يُدَّبِحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ﴾^(۱۵) فرعون در سرزمین [مصر] سر برافراشت و مردم آن را طبقه طبقه ساخت طبقه‌ای از آنان را زبون می‌داشت فرزندانشان را سر می‌برید و زنانشان را [برای بهره‌کشی] زنده بر جای می‌گذاشت که وی از فسادکاران بود.

۲- قدرت یافتن فرومایگان: از دیگر آثاری که قرآن برای اختلاف بیان

می‌کند سیطره و قدرت یافتن فرومایگان است، زیرا با اختلاف فرهیختگان و نخبگان قوم تضعیف و یا کشته می‌شوند و زمینه برای قدرت یافتن فرومایگان فراهم می‌آید، که در مورد قرآن کریم می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنِّي نُهَيْتُ أَنْ أُعْبَدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قُلْ لَا أَتَّبِعُ أَهْوَاءَكُمْ قَدْ ضَلَلْتُ إِذَا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ﴾^(۱۶) بگو من نهی شده‌ام که کسانی را که شما غیر از خدا می‌خوانید بپرستم بگو من از هوسهای شما پیروی نمی‌کنم و گر نه گمراه شوم و از راه‌یافتگان نباشم، این را به معنای قدرت یافتن فرومایگان و کسانی دانسته‌اند.^(۱۷)

۳- جنگ و خونریزی بر اثر تفرقه و اختلاف: از دیگر پیامدهای شوم و

زیانباری است که قرآن به آن اشاره می‌کند: ﴿وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾^(۱۸) و از فتنه‌ای که تنها به ستمکاران شما نمی‌رسد بترسید و بدانید که خدا سخت کیفر است.

قرآن هشدار می‌دهد که در پی اختلاف اگر جنگی بر افروخته شود تنها دامن فتنه جویان را نمی‌گیرد بلکه همه از این آتش زیان می‌بینند.

۴- شکست و ضعف و سستی: از دیگر آثاری است که اختلاف را پدید

می‌آورد، قرآن می‌فرماید: ﴿وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ﴾^(۱۹) و با هم نزاع نکنید که سست شوید و هیبت شما از بین برود.

۵- فروپاشی هیمنه و تسلط روحی و معنوی امت: از دیگر پیامدهای زیانبار

اختلاف و تفرقه است که قرآن بدان اشاره می‌کند و می‌فرماید: ﴿وَاطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ﴾^(۲۰)

تبیان

و از خدا و پیامبرش اطاعت کنید و با هم نزاع نکنید که سست شوید و مهابت شما از بین برود و صبر کنید که خدا با شکیبایان است، یعنی، اگر اختلاف کنید هیبت شما در چشم دشمنان فرو می‌ریزد و به دشمنان جرأت می‌دهد تا به شما یورش آورند و به این طور شما همانند بادی بر هوا برخاسته و نابود می‌شوید و از شما چیزی باقی و پایدار و برقرار نمی‌ماند.

مرجع حل اختلاف

قرآن کریم، خداوند متعال و رسول (ص) را مرجع حل اختلاف معرفی کرده و از مردم خواسته است در صورت اختلاف می‌بایست به الله (ج) و رسولش مراجعه کنند، به این معنا که اگر در چیزی اختلاف کرده آن را به خداوند متعال و پیامبرش برگردانده و از او برای حل اختلاف یاری جویند، قرآن کریم می‌فرماید: ﴿فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾^(۲۱) هرگاه در چیزی اختلاف و نزاع کردید پس آن را به سوی خدا و پیامبرش برگردانید.

نتیجه

در نتیجه باید گفت که، استعدادهای مسلمانان یکسان نیست، که همه به نتایج واحد برسند، از طرف دیگر اصرار شدید اسلام بر این است که، بحث، تحقیق و اجتهاد باید دایمی و مستمر باشد، بدیهی است این قضیه ی دوم، بدون بروز اختلاف امکان پذیر نخواهد بود.

بنابر این اختلاف نظرها به عنوان یک پدیده طبیعی پذیرفته شده، اما این اختلاف باید در مسیر رقابت های سازنده قرار گیرد، نه تضادهای ویران کننده، زیرا این رقابت های مثبت، گاه از طرف قدرت پرستان، مبدل به تضادهایی می‌گردد که عامل ترقی را، به عامل رکود و سقوط نابود کننده مبدل می‌سازد.

اگر ما در حل اختلافات، مخلصانه و صادقانه به کتاب الله و احادیث صحیح رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم رجوع کنیم حتماً به نتیجه خواهیم رسید و آن نتیجه از دو حالت خالی نیست:

۱- یا اینکه به اتفاق نظر می‌رسیم و هر دو بر حکم اتفاق می‌کنیم که الحمد لله اختلاف برداشته و به نتیجه‌ی متفق علیه دست خواهیم یافت.

۲- و یا اینکه بنا بر برداشت‌های گوناگون و دلایل متفاوت اختلاف نظر کماکان باقی می‌ماند در این جا این یک واقعیت است که طرفین باید بپذیرند که یکی در اشتباه اند و دیگر درست ولی چون بنا بر برداشتها و دلایل متفاوت به نتیجه نرسیدیم در این باره نیز اسلام راه کار بسیار جالبی را مطرح نموده که هیچ یک از طرفین نباید یکدیگر را محکوم کند بلکه هر دو باید مخلصانه و صادقانه به این حدیث صحیحی که در بخاری و مسلم آمده توجه کنند رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم می‌فرماید: إِذَا حَكَمَ الْحَاكِمُ فَاجْتَهَدَ ثُمَّ أَصَابَ فَلَهُ أَجْرَانِ وَإِذَا حَكَمَ فَاجْتَهَدَ ثُمَّ أخطأَ فَلَهُ أَجْرٌ^(۲۲)، یعنی: هرگاه مجتهد وقاضی تلاش نموده و فیصله نماید اگر درست و به حق رسیده بود دو اجر و ثواب برده و اگر با وجود تلاش به اشتباه فیصله و حکم نموده بود یک اجر و ثواب برده است.

حالا خوب دقت کنید که هر دو گروه از اجر و ثواب محروم نشده اند و بلکه هر کس به اندازه نزدیکی و دوری از حق اجر و ثواب برده است.

مآخذ:

۱- راغب اصفهانی حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، ناشر: دارالعلم الدار الشامیه، مکان چاپ: دمشق- بیروت، سال چاپ ۱۴۱۲ق، چاپ اول، ص ۲۴۹.

۲- (الانعام: ۱۵۳).

تبیان

- ۳- طباطبایی سید حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ناشر: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، مکان چاپ قم، سال چاپ ۱۴۱۷ق، نوبت چاپ پنجم، ج ۱۱، ص ۸۱.
- ۴- محمد عبد الرؤوف المناوی، فیض القدير شرح الجامع الصغير من أحاديث البشير النذير، تصحیح أحمد عبد السلام دار الكتب العلمية بيروت - لبنان طبع اول ۱۴۱۵هـ ج ۶ ص ۳۵.
- ۵- جعفری، محمدتقی، تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی جلال الدین محمد بلخی، چاپ نهم، انتشارات اسلامی، تهران ۱۳۶۳
- ۶- (آل عمران: ۱۰۳).
- ۷- احمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن اسد الشیبانی، مسند الامام احمد بن حنبل، تحقیق: احمد محمد شاكر، ناشر: دارالحدیث، قاهره، طبع، اول ۱۴۱۶هـ ۱۹۹۵م، ج ۵ ص ۴۰۷.
- ۸- (الزخرف: ۳۲).
- ۹- (البقره: ۱۱۳).
- ۱۰- (البقره: ۱۷۰).
- ۱۱- (آل عمران: ۹۱).
- ۱۲- (آل عمران: ۷).
- ۱۳- (المائدہ: ۹۱).
- ۱۴- (الانعام: ۱۴۲).
- ۱۵- (القصص: ۴).
- ۱۶- (الانعام: ۵۶).
- ۱۷- طباطبایی، ج ۳ ص ۳۷۴.
- ۱۸- (الانفال: ۲۵).
- ۱۹- (الانفال: ۴۶).
- ۲۰- (الانفال: ۴۶).

اختلاف وبرخي ...

٢١- (النساء:٥٩).

٢٢- محمد بن إسماعيل أبو عبدالله البخاري ، الجامع الصحيح،
المختصر، تحقيق : د. مصطفى ديب البغا. الناشر : دار ابن كثير ، اليمامة -
بيروت، الطبعة الثالثة ، ١٤٠٧ - ١٩٨٧، ج٦ ص٢٦٧٦.

خېړنوال عبدالکريم (فضلي)

د مباح د تقييد سببونه

الملخص

هذا المقال (اسباب تقييد المباح) يبحث عن تعريف المباح لغة: وهي من الإباحة، وهي: الإظهار، باح الشيء أي ظهر، أباح الشيء له ، أي أطلقه له و المباح: اسم مفعول ضد المحظور و تعريف المباح شرعاً: كل فعل مأذون فيه لفاعله، حيث لا ثواب في فعله ولا عقاب في تركه. و لتقييد المباح اسباب خاصة مثل: الضرورة و المصلحة و السياسية الشرعية و الزام قول واحد في المسائل الاختلافية، إن تقييد المباح يكون الى مدة محدودة ولا يكون الى الابد وفق الظروف والحالات، و تقييد المباح من وظيفة ولي الامر او المفتي غير أن تقييد ولي الامر يلزم الجميع بخلاف تقييد المفتي فانه لا يلزم الجميع.

لنډيز

مباح د جايز، رواوالي او ښکاره کولو په معنی ده، په شریعت کې: هر هغه فعل چې فاعل ته یې د کولو اجازه وي، چې په سرته رسولو کې یې ثواب او په پرېښودلو کې یې عذاب نشته دی، د مباح تقييد ځانگړي اسباب لري، چې د هغو له امله د مباح تقييد رامنځ ته کېږي، د مباح د تقييد سببونه لکه ضرورت، د ضرر مخنیوی، مصلحت، شرعي سیاست او په اختلافي مسئلو کې یو نظر الزامي کول. د مباح تقييد د تل لپاره نه وي، بلکې د مؤقت وخت لپاره

تبيان

وي، د حالاتو او ظروفو سره مطابق ولي الامر يا مفتي تقييد کولای شي، د ولي الامر تقييدول په ټولو لازمي دی او د مفتي تقييد په ټولو نه لازميږي.

سريزه

د مباح او اباحت بحث په اصول فقه کې ډېر مهم بحث دی، د مباح تقييد زياتره په تقنين کې کارول کيږي، ځکه چې تقنين هم د مصالحو پر بنسټ رامنځ ته کيږي، کيدای شي چې تقنين د مباح څيزونو په منع کې وي او يا د مباح په الزاميت کې وي، په دې معنی هغه څوک چې د مباح د تقييد واک لري پر رعيت باندې مباح د مصلحت له امله منع کړي او يا يې د مصلحت له امله لازم کړي، نو په دغه مقاله کې به چې مباح تقييد په څه وخت کې شونې ده، د مباح د تقييد حکم او د مباح تقييد د چا واک دی وڅېړل شي.

د څېړنې مبرميت: د دې لپاره چې د مباح تقييد سببونه و پيژنو، د مباح تقييد د چا واک دی او په قوانينو کې زيات تقييد راغلی حتا قوانين په هغو مواردو کې جوړيږي چې نصوص نه وي، نو اړينه ده چې په دې موضوع کې څېړنه وشي.

د څېړنې موخه

د مباح تقييد پېژندل او د تقييد اسباب باندې علم حاصلول تر څو مقنن د مباح په تقييد کې خطا نه شي.

د څېړنې ميتود

په دې موضوع کې له تحليلي او استقرايي ميتود څخه گټه اخيستل شوی دی.

د مباح لغوي معنی: مباح د اسم مفعول صيغه له اباحت څخه مشتق ده. دغه لفظ عربي دی، په لغت کې ښکاره کولو ته وايي^(۱)، لکه په حديث کې راغلي: {إِلَّا أَنْ تَرَوْا كُفْرًا بَوَاحًا عِنْدَكُمْ مِنَ اللَّهِ فِيهِ بُرْهَانٌ}^(۲) دا چې ته ښکاره کفر ووينې، د الله له خوا په هغه کې له تاسو سره دليل وي، په دغه حديث کې (بواحا) لفظ د ښکاره والي په معنی ده. همدا راز د اجازې او د روا والي

د مباح د تقييد سببونه

معنی باندې کارول کېږي، لکه چې ويل کيږي: أبحتك الشيء، د خيز اجازه مې تاته وکړه. لکه ويل کيږي: أباح الرجل ماله، سړي د خپل مال څخه د گټې اخيستنې اجازه وکړه، مباح د منعې او محظور ضد دی جايز او روا ته وايي^(۳) دغه ټولې معنا گانې په دې مورد کې سمې دي، ځکه د ممنوع ضد مباح دی، نو چې کوم خيز روا وي د هغه کارول جايز دي، بنکاره والی په دې مفهوم چې د يو شي حکم روڼ وي، چې استعمال يې جواز ولري، حکم يې بنکاره دی او د سرته رسولو يې اجازه شته دی، په همدې بحث کې مباح د جواز په معنی کارول کېږي.

الله تعالیٰ علیم او حکیم ذات دی او دا د الله تعالیٰ احسان، فضل، توسع او رحمت دی چې ځينې شيان يې بنده گانو ته ازاد او مطلق پريښودلی دي، بنده گان يې د هغو په کولو او نه کولو کې مختار دي چې هغه سرته رسوي او که يې نه رسوي. هو د حالاتو او مصلحت له مخې به د مسلمانانو اميران او چارواکي ځينې وخت مباح مقيد په الزام او ځينې وخت مقيد په منعې سره کولی شي.

د مباح تعريف

دا چې اصولين او فقهاء بيلا بيل تعريفونه د مباح لپاره کوي، په دې برخه کې د اصول فقهي د علماوو او د فقه د پوهانو له نظره د مباح تعريف کوو:

د اصولينو تعريف

۱- د شاطبي تعريف: ان المباح عند الشارع ، هو المخير فيه بين الفعل و الترك من غير مدح و ذم لا على الفعل والترك^(۴) د شارع په نزد مباح داده چې مکلف يې په کولو او پريښودلو کې اختيار لري چې په کولو او نه کولو يې نه ملامت او نه هم ستايل کېږي.

۲- د محمد ابوزهرة تعريف: المباح ما خير الشارع المكلف فيه بين الفعل و الترك^(۵) مباح هغه چاره ده چې په کولو اونه کولو کې يې شارع مکلف ته اختيار ورکړی دی.

تبیان

۳- د شوکانی تعریف: ما لایمدح علی فعله ولا علی ترکه^(۶) مباح هغی چاری ته وایی چې فاعل یې په پرینودلو او نه پرینودلو سره نه ستایل کېږي.

۴- د ابو الحسن الآمدی تعریف: هو ماخیر المرء فیہ بین فعله و ترکه شرعاً^(۷) مباح هغی چاری ته وایی چې یو شخص یې په کولو او نه کولو کې شرعاً اختیار لري.

۵- د ابو المعالی الجوینی تعریف: اما المباح فهو ما خیر الشارع فیہ بین الفعل و الترتک من غیر اقتضاء و لا زجر^(۸) مباح هغه حکم دی چې شارع مکلف ته د کولو او پرینودلو اختیار ورکړی، چې نه یې په کې طلب او نه هم په کې منعه راغلی وي.

۶- حنیان مباح داسې تعریفوي: الْمُبَاحُ مَا لَا يَسْتَحِقُّ بِفِعْلِهِ الثَّوَابَ وَلَا بِتَرْكِهِ الْعِقَابَ^(۹) مباح هغه چاره ده چې فاعل یې په کولو سره د ثواب او په نه کولو سره یې د عذاب وړ نه گرځي.

پورته ټول تعریفونه په معنا او مفهوم کې ورته والی لري، ټول یو ډول مقصد وړاندې کوي کوم ځانگړی توپیر نه لري.

د مباح لپاره دغه تعریف غوره دی: کل فعل ماذون فیہ لفاعله، لا ثواب فی فعله ولا عقاب فی ترکه^(۱۰) په تعریف کې د (ماذون فیہ) قید سره حرام او مکروه وځي، ځکه چې په هغو کې منعه راغلی ده او سرته رسول یې ناروا او گناه گڼل کېږي او د (لا ثواب فی فعله ولا عقاب فی ترکه) قید سره واجب، سنت او مندوب وځي، ځکه چې د هغو په سرته رسولو کې ثواب او د واجب په پرینودلو کې عذاب شته دی.

د یادونې وړ ده چې مباح د نیت په اساس د ثواب او عذاب سبب جوړېږي، لکه یو څوک په دې نیت ډوډۍ خوري چې عبادت ښه ادا کړي، یا یو څوک د دې لپاره د ورځې ویده کیږي چې په شپه کې د تهجدو لمانځه ته پورته شي، نو دغه مباح په نیت سره د اجر سبب گرځي او فاعل ته یې ثواب ورکول کیږي، دغه راز که څوک مباح بل ته د ضرر رسولو یا د گناه کولو په نیت سره

سرتنه رسوي لکه يو څوک ښکار د دې لپاره په ټوپک ولي چې خلک وډار کړي او په ويږه کې يې واچوي نو دغه مباح په نيت سره د عذاب او گناه سبب جوړېږي.

د مباح په اړه د اصولينو او فقهاؤ تعريفونه کوم چې پورته وړاندې شول له هغو څخه مطلق مباح مراد دی چې د نيت په اساس سرتنه ونه رسېږي، له نيت څخه عاري وي، د کولو او نه کولو خوا يې يو پر بل باندې رجحان نه لري، هو! که چېرې د مباح په سرتنه رسولو کې عام منفعت وي نو بيا يې کول مستحب دي او که د مباح په سرتنه رسولو کې بل ته ضرر رسیده، نو بيا د مباح سرتنه رسول منع دی، دلته چې کوم تعريفونه شوي دي هغه مطلق مباح دی.

د مباح د تقييد تعريف: هغه مباح چې د مصلحت، ضرورت او د ضرر د مخنيوي له کبله په منعې يا الزام سره د اولو الامر په حکم تقييد شي، هغه ته د مباح تقييد وايي. په واقعيت کې خو مباح وي خو د حالاتو او مصلحتونو پر بنسټ د اولو الامر په حکم په کولو يا نه کولو باندې مقيد شي.

د مباح د تقييد حکم: دا چې مباح د اولو الامر په حکم سره مقيد کېږي، نو د اولو الامر حکم منل په روا چارو کې واجب دي، که چېرې د مباح تقييد په الزام سره شوی وي، حکم واجب دی، يعني سرتنه رسول يې په رعيت باندې واجب دي، که چېرې د مباح تقييد په منعې سره شوی وي، نو بيا حرام دی، په دې معنی چې رعيت به هغه سرتنه نه رسوي او ځان به ور څخه ساتي، ځکه چې د اولو الامر حکم د الله او د الله د رسول (صلی الله عليه وسلم) د حکم په اساس واجب دي، الله تعالی فرمايي: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ**^(۱) ای مؤمنانو د الله تعالی اطاعت وکړئ، او د الله د رسول اطاعت وکړئ او د امير اطاعت وکړئ چې له تاسو څخه وي، الله او پيغمبر (صلی الله عليه وسلم) پر مور باندې د اولو الامر اطاعت واجب کړی، پيغمبر (صلی الله عليه وسلم) ابوهريرة رضی الله عنه وايي چې رسول الله (صلی الله عليه وسلم) وفرمائيل: «من اطاعني فقد اطاع الله و من عصاني فقد

تبیان

عصی الله و من اطاع امیري فقد اطاعني و من عصی امیري فقد عصاني»^(۱۲) خوځک چې زما اطاعت وکوي هغه د الله تعالی اطاعت وکاوو او خوځک چې زما نافرمانی وکړي هغه د الله تعالی نافرمانی وکړه او خوځک چې زما د امیر اطاعت وکوي هغه لکه زما اطاعت کړی وي او خوځک چې زما د امیر اطاعت ونه کړي نو هغه لکه زما اطاعت نه وي کړي. د ایت په شرح کې راغلي: د الله تعالی، د پیغمبر او مسلمانو امیرانو او علماو اطاعت واجب دی، د پیغمبر اطاعت ځکه واجب دی چې الله ورباندې امر کړی او دا د الله اطاعت دی، د امیر اطاعت د دې لپاره واجب دی چې د پیغمبر اطاعت دی»^(۱۳).

د الله تعالی او د الله تعالی د رسول (صلی الله علیه وسلم) اطاعت په مطلق توګه فرض دی، په دې معنی چې د بل چا تاکید او فرمایش ته اړتیا نه لیدل کیږي، ځکه چې الله او د الله پیغمبر په ښو چارو حکم کوي او له ناوړه چارو څخه د مخنیوي حکم کوي، خو د اولوالامر اطاعت په مستقله توګه واجب نه دی، بلکې د الله او د الله د رسول (صلی الله علیه وسلم) په حکم واجب دی، هغه هم په روا چارو کې، که امیر په ناروا حکم وکوي د هغه حکم نه منل کیږي، له همدې کبله په ایت کې د (اطیعوا) فعل نه دی راغلی، ځکه چې د اولوالامر حکم هغه وخت منل کیږي، چې د اسلامي شریعت خلاف نه وي. لکه په دې اړه پیغمبر (صلی الله علیه وسلم) فرمائي: «إنما الطاعة في المعروف»^(۱۴) بیشکه د اولوالامر اطاعت په نیکو چارو کې منل کیږي، د امیر اطاعت به د الله او د الله د رسول د امر په استناد وي.

په دې ځای کې یو مثال راوړم هغه دا دی: چې د مور او پلار اطاعت فرض دی، ځکه چې الله فرض کړی دی، که پلار یا مور خپل اولاد ته حکم وکړي چې ما ته اوبه راکړه، ټول په دې نظر دي چې پر اولاد باندې فرض دي چې اوبه ورکړي او که ور یې نه کړي نو هغه گناه گارېږي او د عذاب مستحق گرځي. دغه راز څنگه چې د مور او پلار اطاعت واجب دی، د اولوالامر اطاعت هم الله واجب کړی دی، د مور او پلار اطاعت ولې واجب دی، ځکه الله تعالی

واجب کړی او د الله له حکم څخه اغیزمن دی، دغه راز د اولوالامر حکم هم د الله له حکم څخه اغیزمن شوی دی.

په هغو چارو کې چې معصیت نه وي، د چارواکو اطاعت، د اسلام پوهانو د شرعي نصوصو په رڼا کې واجب گڼلی او په معصیت کې اطاعت ناروا دی، ابن عابدین په رد المحتار کې یو مطلب راوړی: «مطلب طاعة أولي الأمر واجبة»^(۱۵) او له علماوو ېې نقل کړي چې له معصیت نه پرته په نورو چارو کې د اولو الامر اطاعت واجب دی.

نووي (رحمه الله) د مسلم په شرحه کې وايي: (أجمع العلماء على وجوبها في غير معصية وعلى تحريمها في المعصية)^(۱۶) ژباړه: په روا کې د امام د اطاعت په وجوب او په ناروا کې ېې په تحريم علماوو اجماع کړې ده. دغه راز محمد بن صالح بن محمد العثيمين وايي: (تجب طاعته ولو كان فاسقاً، وهو كذلك، فتجب طاعة ولي الأمر ولو كان من أفسق عباد الله؛ وذلك لعموم الأدلة الدالة على وجوب طاعة ولاية الأمور، والصبر عليهم وإن رأينا منهم ما نكره في أديانهم وعدلهم واستثناهم، فإننا نسمع ونطيع فنؤدي الحق الذي أوجب الله علينا، ونسأل الله الحق الذي لنا، هكذا أمر النبي صلى الله عليه وسلم، وهكذا جرى عليه سلف هذه الأمة)^(۱۷). د اولو الامر اطاعت واجب دی که څه هم فاسق وي، دغه راز د هغه اطاعت واجب دی که څه هم ډير فاسق وي، ځکه چې د اولوالامر په اطاعت باندې د نصوصو عموم دلالت کوي، د هغوی په بديو صبر کول که څه هم په عدالت او ديانت او د دوی په غوره گڼلو (خویش خوري) کې ېې کمښت وي، نو مور به غور ورته نيسو او اطاعت به ېې کوو، مور به هغه حق ادا کوو چې الله پر مور باندې واجب کړی او کوم حق چې مور لرو له الله څخه به ېې غواړو، دا د پیغمبر (صلى الله عليه وسلم) امر دی او سلف په همدې منهج تللي دي.

لومړۍ- ضرورت: د مباح د تقیید یو لامل ضرورت دی، د معین او محدود وخت لپاره اولو الامر د دې صلاحیت او واک لري چې د ضرورت له امله یو

تبيان

خيز چې مباح وي په الزام يا منعي سره مقيد كړي، د دې لپاره چې ضرورت رفع شي او كله چې ضرورت مرفوع شو، تقيد ته اړتيا نشته او له اړتيا څخه پرته تقيد صحيح نه دی، لكه چې رسول الله (صلى الله عليه وسلم) د قرباني د غوښو خوړل او ساتل تر دريو ورځو پورې مقيد كړي و، دا له دې امله چې غوښې په نورو فقيرانو وويشل شي او د فقيرانو ضرورت پوره شي او د لوړې مخنيوي وشي، خو بل كال كې دا تقيد پورته شو او د اسلام پيغمبر ((صلى الله عليه وسلم)) وفرمايل: «كلوا و اطعموا و ادخروا»^(۱۸) د قرباني غوښه خوړئ او نورو ته يې وركوئ او تاسو يې ذخيره كوئ) په دغه حديث كې د قرباني د غوښو خوړل او زيرمه كول جواز لري او دا يوه مباح چاره ده، د ضرورت لپاره يې تقيد شوی وو، څه وخت چې ضرورت رفع شو نو تقيد بيرته واخيستل شو او مباح خپل اصلي حالت باندې پاتې شو، دغه يو معين حالت دی او د مؤقت وخت لپاره تقيد راغلی، دغه راز په فقهي قاعده كې راځي: (الضرورات تبيح المحظورات)^(۱۹) د ضرورت له امله ممنوع او ناروا شيان روا كېږي) دا قاعده په دې صراحت لري چې حرام خيز د ضرورت په وخت كې روا گرځي، نو د ضرورت له امله د مباح خيز تقيد خو بالكل روا او جاز دى، مباح د مشروع احكامو په لړ كې راځي، په بله فقهي قاعده كې داسې راغلي: (الضرورة تقدر بقدرها)^(۲۰) ضرورت ته څومره چې اړتيا ليدل كېږي په همغه اندازه ورڅخه استفاده كول جواز پيدا كوي، له اندازې زيات كارول يې ناروا دي.

دويم- مصلحت: كه يو خيز مباح وي، نو د مصلحت له امله د هغه مقيد كول په الزام يا منعي سره روا دي، دغه مصلحت به عام مصلحت وي، د مصلحت تشخيص او پيژندنه به مجتهد كوي، يا به يې اولو الامر كوي، د اولو الامر تصرف به د رعيت په گټه وي، كه چېرې د عامو خلكو مصلحت نه وي يواځې د يوې ځانگړې ډلې گټې وړ پورې تړلې وي، په دغه صورت كې د مباح تقيد درست نه دی، لكه اولو الامر حكم وكړي، چې سړ كال به غنم زيات كړئ،

ددې لپاره چې په هیواد کې غله زیاته شي او د رعیت مشکلات حل کړي، که څه هم چې هر څوک په خپله زمکه کې چې په خپله خوښه تصرف او کرکېله ورته مباح دی او هر شی چې وغواړي کولی یې شي، خو د مصلحت له امله اولو الامر کولی شي چې رعیت د مؤقت وخت لپاره په غنمو کرلو ملزم کړي یا لکه د نرخ ټاکل (تسعیر) اولو الامر د دې حق لري چې د ظلم او تیري په مهال د سوداګرو لپاره نرخ وټاکي ځکه د رعیت مصلحت ورپورې تړلی دی، یا د وخت د دولت رئیس دا حکم، چې ځنگلونه به نه پرې کوي، دغه د رعیت د مصلحت له امله شوی خو ځنگلونه له منځه لاړ نه شي، په خپل سر ځنگل او ونې قطع نه کړي، د ځنگلونو د قاچاق مخه ونیول شي.

دریم- د ضرر مخنیوی: که چیرې د مباح کارول او استعمال ضرر ته مفضي کېده، اولو الامر حق لري چې دغه مباح مقید کړي، تر څو ضرر دفع شي لکه په حدیث کې راغلي: «لا ضرر ولا ضرار»^(۲۱) بل ته ضرر رسول او د ضرر ځواب په ضرر سره ورکول منعه دی) دغه راز په دې اړه فقهي قاعده ده چې وايي: (الضرر یزال)^(۲۲) ضرر به دفع کېږي، مونږ ته چې په اسلامي فقه کې د شفعي حق ثابت دی هغه د دې لپاره چې ضرر دفع شي، د خیارونو حق چې مشتري ته ورکول شوی دی، هغه د دې په خاطر چې ضرر دفع شي او چا ته زیان ونه رسیږي، اسلامي شریعت د مباح د داسې استعمال څخه منعه فرمایلي، چې نورو ته ضرر او زیان په کې رسیږي.

همدا راز د فتنې او فساد پر مهال د وسلې پلورل منعه دي، که څه هم چې سوداګري او تجارت روا او مباح چاره ده، خو د فتنې په وخت د وسلې پلورل منعه دي، دغه راز مسلمان له دې څخه منعه شوی چې پر کافر وسله وپلوري، تر څو مسلمان ته ضرر ونه رسیږي، په دغه حالت کې اولو الامر د دې حق لري چې د وسلو سوداګري منعه کړي، یا اولو الامر د دې حق لري چې د ټوکرانو په مارکېټ کې یو څوک له نانوایي څخه منعه کړي او یا یو څوک له اهنګرۍ څخه منعه کړي، که څه هم چې نانوایي جوړول مباح عمل دی یا

تبيان

اهنگري مباح عمل دی او هر څوک د دې حق لري، چې په خپله خوبه دوکان جوړ کړي، خو د ضرر د مخنيوي لپاره اولو الامر د هغه تصرف مقيد کولای شي او په دغسې ځايونو کې يې له دوکان جوړولو څخه منعه کړي، خو ضرر او زيان له نورو څخه دفع شي.

څلورم - په اختلافي مسئلو کې يو نظر الزامي کول: دا چې په يوه فقهي مسئله کې څو قولونه او نظرونه شتون ولري، د مجتهد نظر او رايه په خلکو الزاميت نلري، ځکه هر څوک د دې اختيار لري، او دغه اختيار د دلایلو په رڼا کې دی، چې په کوم نظر او رايې باندې عمل وکړي او د هېچا رايه ورباندې لازمه نه ده، خو اولو الامر د دې حق لري چې د مجتهدينو څخه د يو تن مجتهد نظر پر هغوی لازم کړي، کوم چې د رعيت مصلحت په کې وي، دغه د مباح تقيد دی، ځکه چې مخکې د اولو الامر له تقيد څخه هر چا دا حق درلود چې د کوم مجتهد قول او نظر باندې عمل کوي، خو د اولو الامر له تقيد څخه وروسته پر رعيت لازم دي چې د هغه د نظر پيروي وکړي، کوم چې هغه يې مقيد کړی دی او په دغه تقيد سره اختلاف قطعې کړي او اولو الامر دغه حق لري لکه په دې اړه چې اصولين وايي: (ان حکم الحاكم في مسایل الاجتهاد لا يرد و لا ينقض)^(۲۳) په اجتهادي مسئلو کې د اولو الامر حکم او پريکړه نه ماتيري او نه هم رديري (نو کوم چې اولو الامر حکم کړی همغه عملي کېږي او اختلاف هم له منځه وړي، په دې اړه اصولين وايي: (ان حکم الحاكم في مسایل الاجتهاد يرفع الخلاف و يرجع المخالف عن مذهبه لمذهب الحاكم و تتغير فتياه بعد الحكم)^(۲۴) د اولو الامر حکم په اجتهادي مسئلو کې اختلاف له منځه وړي او مخالف لوری به له خپل نظر څخه د اولو الامر حکم ته اوږي او فتوا يې بدلون مومي) د بيلگې په توگه: امام ابو يوسف او امام محمد به د اختر په لمانځه کې د ابن عباس په شان تکبيرات ويل، ځکه هارون رشيد د خپل نيکه تکبيرات خوښول، حال دا چې دواړه امامان په دې نظر دي چې زوايد تکبيرونه په هر رکعت کې درې دي او دوی به په

لومړني ركعت كې اوه او دويم ركعت كې پنځه تكبيرونه ويل^(۲۵) دواړو امامانو خپل نظر په دې ځاى كې پريښودلاى دى، ځكه چې اولو الامر ورته حكم كړى، حال دا چې دوى مجتهدين وو او د اولو الامر حكم يې منلى دى او د لاندنيو شرطونو په شتون كې اولو الامر كولاى شي چې رعيت د مجتهدينو په يو نظر سره ملزم كړي:

لومړى دا چې نزاع به په روا وي او اختلاف به معتبر وي، دا چې فقهاء په يو څه كې اختلاف كوي او ځانگړي نظرونه وړاندې كوي، دا به داسې مورد كې وي چې اختلاف ته په كې ځاى وي، خو د رعيت مصلحتونه وساتل شي، كه چيرې داسې وي چې اختلاف نه معتبر او نه روا وي، د رعيت لپاره گټه نلري، دغه اختلاف له سره درست نه دى، نو د اولو الامر تقیید هم كومه گټه نلري او تقیید به نه كوي.

دويم دا چې د اولو الامر د يو قول اختيارول به د ټول رعيت په مصلحت بنا وي، ځكه د هغه تصرف به د رعيت په گټه وي د اولو الامر حكم به په نفساني غوښتنه ولاړ نه وي.

درېم دا چې داسې حكم به كوي چې د امام پورې اړه لري، لكه د مباح تقیید، سياسي چارې او ټولنيزې چارې او په مرسله مصالحو به بنا وي.

په ياد مو وي چې په هغه صورت كې د اولو الامر حكم اختلاف له منځه وړي چې د نص، اجماع او عام مصلحت سره په ټكر كې نه وي او د هغه حكم په نفساني غوښتنو باندې بنا نه وي، كه چيرې زمونږ د هيواد په قوانينو كې اولو الامر داسې حكم وكوي، چې په هغه كې د فقهاؤ اختلاف وي او هغه يو قول په رعيت لازم كړي وي نو په هماغه قول به عمل كوي او هماغه پرې لازم دى، او كه څوك په بل قول عمل وكوي او اولو الامر حكم ترك كوي هغه د تعزيري جزا جوگه گرځي، د نمونې په توگه څو بيلگې راوړو:

۱- د مفقود مسئله: كه څوك له څلورو كالونو څخه زيات نادر ك شي او په غالب گمان چې د هغه د مرگ تصور كېداى شي، دغه رنگ شخص د واك

تبیان

لرونکې محکمې په حکم مړ پیژندل کېږي^(۲۶) د هیواد په قوانینو کې هغه په دغه ماده کې د دولت د رئیس له خوا نافذ دی، په همدغه رعیت مکلف دی، او کوم نظرونه چې د مفقود په اړه د مجتهدینو څخه راغلي پریښودل کېږي، عمل ورباندې نه کېږي.

۲- د مکره طلاق: د حنفي مذهب پیروان په دې نظر دي چې هغه شخص چې زور ورباندې شوی وي طلاق یې واقع کېږي، خو جمهور علماء په دې آند دي چې د مکره طلاق نه واقع کېږي، د هیواد مدني قانون کې هم د جمهورو فقهاوو په نظر عمل شوی او هغه تأیید شوی، او د فقهاؤ له نظرونو څخه یې یو نظر خوښ کړی دی او دا قانون د اولو الامر له خوا توشیح شوی او همدا د اجراء وړ ده او باید د هغه پیروي وشي، ټولو اختلافاتو ته یې د پای ټکې کېښود، مدني قانون کې راځي: د لاندنيو اشخاصو طلاق اعتبار نلري...۳- د هغه چا چې زور پرې شوی وي (...)^(۲۷) اولو الامر د خپل رعیت لپاره یو نظر غوره کړی، اختلافاتو ته یې د پای ټکې ایښی، اصولین په دې اړه وايي: (الحاکم یقطع النزاع)^(۲۸) د اولو الامر حکم اختلاف قطع کوي، عقل هم د دې مقتضي دی چې رعیت لپاره په چارو کې قوانین وړاندې شي تر څو له تشتت او مختلفو نظرياتو څخه وژغورل شي.

۳- په یو لفظ سره درې طلاق: که چېرې یو شخص په یو لفظ سره درې طلاقه ورکړي، په دې اړه د فقهاؤ اختلاف دی، ځینې وايي چې درې طلاقه واقع کېږي او ځینې وايي چې یو طلاق واقع کېږي، حنفيان په دې نظر دي چې درې طلاقه واقع کېږي، څنگه چې هیواد کې اکثره د حنفي مذهب پیروان دي او بیا هم مدني قانون کې په یو لفظ درې طلاق ورکول یو طلاق گڼل شوی، لکه په دې اړه راځي: طلاق د عدد سره یو ځای عام له دې چې په لفظونو یا اشارې یې صورت نیولی، یو طلاق گڼل کېږي^(۲۹) دلته په سهولت باندې حکم بنا دی او په دې اړوند د صحابه و له وخت څخه دغه اختلاف را روان دی، حال دا چې په افغانستان کې حنفي مذهب خپور دی، نو اوس په

مدني قانون باندې عمل کول لازم دي، او له اختلاف نه خبره ويستل شوې او يو قول يې مقيد کړی دی، د کورنۍ انحلال او د ماشومانو پالنه به له منځه نه ځي.

پنځم- شرعي سياست: شرعي سياست اولو الامر يا ولس مشر، دې ته اړ وباسي چې په ځينو چارو کې چې د دولت له کفايې فرضونو څخه دي تقييد راوړي لکه د عشر، زکات او د جهاد د چارو سمبالول او داسې نور، شرعي سياست د دې غوښتنه کوي چې اولو الامر ټولې کفايې چارې تنظيم کړي، که د مباح په تقييد سره وي او که په نورو اجتهادي چارو سره وي لکه د زکات لپاره ځانگړې ادارې جوړه کړي، يوه ځانگړې مياشت ورته وټاکي څو په هغې کې زکات راټول کړي، همدا راز اولو الامر ته شريعت دا حق ورکړی چې د عامه شتمنيو ساتنه وکوي که څه هم چې د مباح په تقييد سره وي، لکه د ځنگلونو، لويو لارو، اوبو، دښتو، کانو، کانونو او وښو تنظيم او ساتنه په داسې توگه چې ټول رعيت ورڅخه استفاده وکړي او په ټول گټو مواردو کې و کارول شي، اولو الامر حق لري چې لويې لارې په ځينو موټرو پورې مقيدې کړي، اولو الامر حق لري چې ځينې دښتې ابادول يې مقيد په الزام يا ممنوع تصرف اعلان کړي.

اولو الامر د دې حق لري چې په هغو مباحو چارو کې چې سمبالول په هغه پورې تعلق نيسي لکه د پوځ، پوليسو، وزارتونو، د دولتي ادارو ویش په داسې توگه مقيد کړي چې په هغو کې عام مصلحت نغښتی وي چې د نمونې په توگه يې څو بيلگې راوړو:

۱- د پوځ لپاره يونيفورم يا ځانگړی لباس: هر څوک د دې حق لري چې د خپلې خوښې جامې او لباس په تن کړي کوم چې د شريعت له عامو نصوصو سره په ټکر کې نه وي، خو په عسکري نظام، پوليسو او ځينو نورو ادارو کې اولو الامر واک لري چې ځانگړې لباس او يونيفورم لازم کړي لکه اوس هم پوځ

تبيان

په رسمي وخت کې خاص لباس اغوندي او که چېرې ناغېرې وکوي نو هغه ته تاديبي سزا ورکول کېږي.

۲- اولو الامر کولای شي چې د وزير لپاره خاص اوصاف تعين کړي، لکه د تحصيل درجه او سن او داسې نور.

۳- اولو الامر کولای شي چې د مامورينو لپاره د کار د پيل او پای په ساعتونو سره مقيد کړي، لکه امر وکوي چې اوه ساعته به کار کوئ، له ۸ څخه تر ۳ بجو پورې.

۴- ځيني موټر په ځينو لارو نه پرېښودل: اولوالامر حق لري چې امر وکوي چې په فلاني سړک به باروړنکي موټران نه ځي.

په اوسني وخت کې چې کوم قوانين تصويب او توشیح کېږي ټول د کفایي فرضونو دي او د ټول گټو ساتنه کوي او د چارو بڼه تنظيم لپاره دي، حکومت ته ضروري ده، چې په هر مورد کې قانون جوړ کړي چې اړتيا ورته ولري.

پایله

مباح هغه حکم دی چې په کولو او نه کولو یې شارع امر نه دی کړی، بلکې دا د الله تعالی مهرباني ده چې د بنده گانو لپاره یې ازاد پرېښودلی دی، خو د حالاتو او مصلحتونو په بنا هغه ولي الامر مقيد کړي، مباح هغه مورد دی چې د ولي الامر صلاحیت په کې چلېږي، د مباح تقيد د مؤقت وخت لپاره وي، د ابد لپاره نه وي، کله چې ولي الامر مباح په منع سره مقيد کړي، نو ځان ساتل ورڅخه لازم او واجب دي.

مآخذ

- الحسيني، محمد بن محمد بن عبد الرزاق، تاج العروس، دار الهداية شپږم جزء، ۳۲۳ مخ.

۲- القشيري، أبو الحسين مسلم بن الحجاج بن مسلم النيسابوري، صحيح مسلم، دار الجيل بيروت، شپږم جزء، ۱۶ مخ.

- ٣- الفرابي، أبو نصر إسماعيل بن حماد الجوهري، الصحاح في اللغة، دار الحديث القاهرة، چاپ ١٤٣٠هـ ق كال، ١٢٠ مخ.
- ٤- الشا طبي، ابراهيم بن موسى الغرناطي، الموافقات في الشريعة الاسلامية، دار ابن عفان، لومړی چاپ، ١٤١٧ كال، ٦٣ مخ.
- ٥- ابو زهرة، محمد، اصول الفقه، دارالفكر العربي، ٤٦ مخ.
- ٦- الشوكاني، محمد بن علي بن محمد، إرشاد الفحول من علم الأصول، دار الكتاب العربي، لومړی چاپ، ١٤١٩هـ، دويم ټوك، ٢٦ مخ.
- ٧- الأمدي، علي بن محمد أبو الحسن، الإحكام في أصول الأحكام، تحقيق، سيد الجميلي، دار الكتاب العربي بيروت لومړی چاپ، ١٤٠٤هـ كال. : لومړی جزء، ١٦٧ مخ.
- ٨- الجويني، عبد الملك بن عبد الله بن يوسف أبو المعالي، البرهان في اصول الفقه، الوفاء المنصورة مصر، خلورم چاپ، ١٤١٨هـ ق كال. : لومړی جزء، ٢١٦ مخ.
- ٩- الجصاص، أحمد بن علي أبو بكر الرازي، الفصول في الاصول وزارة الأوقاف الكويتية، دوهم چاپ، ١٤١٤هـ، دويم ټوك، ٩١ مخ.
- أبو يعلى، محمد بن الحسين بن محمد القاضي، العدة في اصول الفقه: a. لومړی ټوك، ١٦٧ مخ.
- ١٠- (النساء: ٥٩).
- ١١- صحيح مسلم، شپږم جزء، ١٣ مخ.
- ١٢- الجزائري، أبو بكر، أيسر التفاسير، لومړی جزء، ٢٧٥ مخ.
- ١٣- البخاري، محمد بن اسما عيل، صحيح البخاري، محمد بن إسماعيل بن إبراهيم بن المغيرة البخاري، أبو عبد الله، دار الشعب القاهرة، لومړی چاپ، ١٤٠٧هـ، نهم جزء، ١٠٩ مخ.
- ١٤- أفندي، ابن عابد محمد علاء الدين، حاشية ابن عابدين، دار الفكر، ١٤٢١هـ بيروت، اووم ټوك، ٥٣ مخ.

تبيان

- ١٥- النووي، أبو زكريا يحيى بن شرف بن مري، شرح النووي على مسلم، دار إحياء التراث العربي، بيروت، دوهم چاپ، ١٣٩٢ هـ، دولسم جزء، ٢٢٢ مخ.
- ١٦- العثيمين محمد بن صالح بن محمد، الشرح الممتنع على زاد المستقنع، دار ابن الجوزي، لومري چاپ كال، ١٤٢٢ هـ، اتم جزء، ١٨ مخ.
- ١٧- صحيح البخاري: اووم جزء، ١٣٤ مخ.
- ١٨- اللطيف، عبد الرحمن بن صالح العبد، القواعد والضوابط الفقهية، عمادة البحث العلمي بالجامعة الإسلامية، المدينة المنورة، لومري چاپ، ١٤٢٣ هـ، ٧٨٧ مخ.
- ١٩- القواعد و الضوابط الفقهية: ٤٢٦ مخ.
- ٢٠- القزويني، محمد بن يزيد، سنن ابن ماجه، دارلفكر بيروت: دريم جزء، ٤٣٢ مخ.
- ٢١- ابن نجيم، زين العابدين بن ابراهيم، الأشباه والنظائر على مذهب ابي حنيفة، دار الكتب العلمية، بيروت، لبنان ١٤٠٠ هـ.: ٨٥ مخ.
- ٢٢- القرافي، شهاب الدين احمد بن ادريس المالكي، انوارالبروق في انواع الفروق: ، دريم جزء، ٣٣٤ مخ.
- ٢٣- انوار البروق في انواع الفروق: دريم جزء، ٣٣٤ مخ.
- ٢٤- الدهلوي، أحمد بن عبد الرحيم ولي الله ، الإنصاف في بيان أسباب الاختلاف، دار النفائس - بيروت
- ٢٥- الطبعة الثانية ، ١٤٠٤: ١١٠ مخ.
- ٢٦- عدليي وزارت، مدني قانون: رسمي جريده، گنه ٣٥٣، ١٣٥٥ هـ ش كال: لومري ٣٢٦ ماده.
- ٢٧- مدني قانون: لومري ٣٥٦: ١٤١ ماده او دريمه فقره.
- ٢٨- الفروق: دويم جزء، ١٠٣ مخ.
- ٢٩- مدني قانون: لومري ٣٥٦، ١٤٥ ماده.

معاون سر محقق محمدکبیر (مشفق)

توسل از دیدگاه شریعت اسلامی

خلاصه‌البحث

لاشک ان العقيدة الصحيحة عنصر هام و ذات اهمية الخاصة التي ليس لاي عمل قدر عند الله تعالى الا به، فلاجل ذلك لا بد لكل مسلم بعد ان يعتقد بوحداية الله تعالى ان يصح عقيدته و يعمل مطابقاً بها؛ و يكون مواظباً باعمال التي تكون سبباً لجلاءها و صفاءها و قوتها و يجتنب من الاعمال والافعال التي تكون سبباً لضعفها و فسادها؛ لان مكانة العقيدة بالنسبة للاعمال كحيثية القلب لسائر الاعضاء فإن صلح صلحت سائر الاعضاء وان فسد فسدت سائر الاعضاء وكذا اذا سلمت العقيدة سلمت الاعمال والافعال و الا فسدت كلها. و لاشك ان توسل الغير المشروع كان من الاعمال التي يوجد من اثر ضعف العقيدة و فسادها و لازم ان يُجتنب منها. فلذلك يسعى في هذه المقالة ان يبحث عن موضوعات المهم نحو؛ توسل المشروع و غير المشروع و بيان العلل و عوامل ايجاد انواع توسل الغير المشروع و طرق النجاة منها.

خلاصه

بدون شك كه عقيدة صحيح و درست عنصر نهايت مهم و با ارزشی است كه بدون آن هيچ عملی در نزد خداوند(ج) قابليت پذيرش را ندارد؛ لذا لازم و

تبیان

ضرور است که هر فرد مؤمن افزون بر اینکه دارای عقیده توحید و یکتا پرستی می باشد، همیشه متوجه اصلاح و فساد آن هم باشد یعنی اعمال و افعالی را انجام دهد که سبب جلا، پاکی، صفایی و قوت عقیده می گردند و از اعمال و افعالی که سبب فساد، آلودگی و ضعف عقیده می گردند اجتناب نماید؛ چون عقیده در بین اعمال حیثیت قلب، در بین سایر اعضای بدن را دارد و واضح است که اگر قلب صالح باشد همه اعضای بدن صالح می باشند و بالمقابل اگر قلب فاسد شود همه اعضای بدن از آن متأثر گردیده و فاسد می گردند لذا اگر عقیده سالم باشد، اعمالی که بر مبنای آن صورت می گیرند هم نیک و صالح می باشند و اگر بر عکس عقیده فاسد باشد اعمالی که بر مبنای آن صورت می گیرند هم فاسد می باشند، البته یکی از اعمالی که در اثر ضعف عقیده و آلوده بودن آن به وجود می آید و باید از آن اجتناب شود توسل نا مشروع می باشد چون اگر از آن اجتناب نشود سبب محو و نابودی همه طاعات و عبادات شخص میگردد.

بناء در این مقاله سعی می شود تا روی موضوعات عمده و مهم که مرتبط به عقیده اند مانند؛ توسل مشروع و غیر مشروع و بیان علل و عوامل به وجود آمدن انواع توسل غیر مشروع و راه های نجات از آنها، بحث های همه جانبه ای صورت گیرد.

مقدمه

بدون شک که داشتن عقیده توحید و فهم درست از آن و عمل مطابق به آن در رأس همه امور قرار دارد و لازم است که در تعلیم، تعلم و عمل بموجب آن توجه جدی شود تا اعمالی را که انجام می دهیم صحیح، درست، نافع و مقبول بارگاه الله تعالی قرار گیرند به ویژه در عصر حاضر که گروه های باطل و خرافی و دشمنان مکار و حيله گر بیش از هر وقت و زمان دیگر علیه دین مقدس اسلام و پیروان واقعی آن دسایس و توطئه های شومی را طرح ریزی کرده و می کنند و تا حدی زیادی در این راستا موفق هم شده اند؛ چنانچه

توسل از دیدگاه ...

توانسته اند که تعداد کثیری از باشندگان جامعه ما را تحت تأثیر تبلیغات سوء و زهر آگین خود قرار داده و از مسیر حق منحرف سازند و تنها کسانی از شر آنها در امان مانده اند که بر عقیده توحید و یکتا پرستی مطابق کتاب الله، سنت رسول الله و روش سلف صالحین، استوار و ثابت قدم اند.

بناءً جهت رفع مشکلات فوق الذکر و دفاع از حریم مقدس اسلام و مسلمین لازم است تا همه ما دست به دست هم داده و از پخش و نشر عقاید باطل و انجام دادن اعمال نا جایز جلوگیری نماییم تا از یکطرف مسئولیت ایمانی و وجدانی خویش را اداء کرده باشیم و از جانب دیگر نگذاریم تا ازین بیشتر باشندگان جامعه ما به دامهای پر زرق و برق صیادان کور دل و بی بصیرت گرفتار شوند و بکوشیم تا همه با هم بر محور توحید و یکتا پرستی و در یک فضای مملو از صمیمیت، اخلاص، اخوت و برادری به زندگی روز مره خود ادامه دهیم.

مبرمیت تحقیق

در این مقاله انواع توسل مشروع و غیر مشروع از منظر نصوص شرعی به بحث گرفته شده است و امید این می رود که این اثر وسیله ایجاد عقیده صحیح گردیده؛ خوانندگان و شنوندگانش را از انحرافات عقیدتی و توسل جستن های نا جایز مانع شود.

هدف تحقیق

هدف از نوشتن این مقاله واضح ساختن انواع توسل مشروع و غیر مشروع و بیان اسباب و علل به وجود آمدن انواع توسل غیر مشروع و بیان راه های نجات از آنها می باشد.

تعریف توسل

توسل در لغت: به معنای نزدیکی جستن و سعی در طلب چیزی می باشد و وسیله به معنای نزدیکی به توسط طاعات و پیروی مرضیات او تعالی (ج) می باشد.^(۱) چنانچه خداوند (ج) فرموده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا

تبیان

إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ».^(۲) ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا پروا کنید و به او [توسل و] تقرب جوئید و در راهش جهاد کنید باشد که رستگار شوید.

توسل در اصطلاح: عبارت است از واسطه قرار دادن شیء و یا شخصی به نزد خالق و یا مخلوق به امید قبول دعا و یا دفع اضرار مانند وسیله قرار دادن عمل صالح به نزد خداوند(ج) و یا تقرب جستن مشرکین به بت‌های شان.

انواع توسل

توسل به دو نوع می باشد توسل مشروع و توسل غیر مشروع، توسل مشروع هم دارای انواع مختلفی می باشد که قرار شرح ذیل بیان می گردند.

الف: انواع توسل مشروع

۱- توسل جستن شخص به خداوند(ج) به اسماء و صفات او تعالی چنانچه خداوند(ج) بندگان خود را به این گونه توسل مأمور گردانیده و فرموده است: «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ».^(۳) و خداوند(ج) را نامهای نیکو است؛ پس او را با آنها بخوانید و کسانی را که در مورد نامهای او به کجی می گرایند رها کنید، زود است که به [سزای] اعمال خویش برسند.

۲- توسل جستن شخص به خداوند(ج) به وسیله ایمان و اعمال شایسته که شخص متوسل آنها را انجام داده است مانند: توسل جستن مؤمنان به اعمال شایسته شان که خداوند(ج) از ایشان خبر داده و فرموده است: «رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ».^(۴) پروردگارا ما شنیدیم که دعوتگری به ایمان فرا می خواند که به پروردگار خود ایمان آورید پس ایمان آوردیم پروردگارا گناهان ما را بیامرز و بدیهای ما را بزدای و ما را در زمره نیکان بمیران.

توسل از دیدگاه ...

یا مانند آن سه فردی که از اثر باران داخل غاری شدند و بعد سنگ بزرگی بر دهن غار فرو افتاد و راه بیرون آمدن آنها را مسدود کرد، سپس آنها به اعمال شایسته خود به حضور الله (ج) تقرب جستند و خداوند (ج) دعای شان را پذیرفت و دروازه غار باز شد و ایشان نجات یافتند.^(۵)

۳- توسل جستن به وسیله توحید و یکتایی او تعالی (ج) چنانچه یونس (ع) به حضور پروردگار دعا کرده و گفته است: «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» (۶) معبودی جز تو نیست و تو منزهی، راستی که من از ستمکاران بودم.

۴- توسل جستن به اظهار ضعف، حاجت و نیاز مندی به حضور خداوند (ج) مانند: توسل جستن ایوب (ع) که گفته است: «أَنِّي مَسْنِي الضُّرِّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ».^(۷) به من آسیب رسیده است و تویی مهربانترین مهربانان.

۵- توسل جستن شخص به وسیله دعای اشخاص صالح و نیکو کار می باشد مانند: دعا خواستن صحابه کرام از پیغمبر (ص) در وقت حیات آنحضرت (ص) و نیز دعا خواستن آنها از عباس کاکای پیغمبر (ص) بعد از رحلت آنحضرت (ص).^(۸)

۶- توسل جستن شخص به وسیله اعتراف به گناه و خطای می باشد که از وی سر زده است؛ مانند توسل جستن موسی (ع) که در اثر خطایش به حضور پروردگار دعا کرده و گفته است: «رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ».^(۹) پروردگارا من بر خویشتم ستم کردم مرا ببخش پس خدا از او درگذشت بدون شک که وی آمرزنده مهربان است.

ب: توسل غیر مشروع- توسل جستن به غیر انواعی که ذکر شد مشروع نمی باشد مانند:

تبیان

۱- توسل جستن به مردگان

توسل جستن به مردگان؛ جهت طلب دعا و شفاعت خواهی از ایشان جائز نمی باشد؛ چون مردگان مانند وقت حیات شان قادر به دعا و شفاعت خواهی نمی باشند چنانچه قبلاً ذکر گردید که صحابه کرام در وقت حیات پیغمبر(ص) از وی(ص) طالب دعا می شدند و در وقت خشک سالی آنحضرت(ص) را به نزد خداوند(ج) شفیع قرار می دادند تا باران رحمت خویش را بر ایشان نازل فرماید مگر بعد از رحلت آنحضرت(ص) جهت طلب باران به عباس کاکای آنحضرت(ص) توسل می جستند و در این مورد از خلیفه دوم عمر(رض) منقول است که وی گفته است: «اللَّهُمَّ إِنَّا كُنَّا نَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّنَا فَتَسْقِينَا وَإِنَّا نَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِعَمِّ نَبِيِّنَا فَاسْقِنَا قَالَ فَيُسْقَوْنَ».^(۱۰) پروردگارا ما [قبلاً] پیغمبر(ص) را به نزد تو وسیله قرار می دادیم و تو برای ما باران می دادی و حال کاکای آنحضرت(ص) را به نزد تو وسیله قرار می دهیم تا باران خویش را بر ما نازل فرمایی [راوی می گوید] به تعقیب آن باران بر ایشان نازل می شد.

این عمل صحابه کرام که پیغمبر(ص) را بعد از رحلتش وسیله نزول باران قرار ندادند؛ دلیل بر عدم جواز وسیله قرار دادن مردگان می باشد؛ چون اگر وسیله قرار دادن مردگان جایز می بود امکان داشت که صحابه کرام به نزد قبر آنحضرت(ص) بروند و جهت نزول باران به آنحضرت(ص) توسل جویند در حالیکه ایشان این کار را نکردند بلکه به حضرت عباس(رض) توسل جستند از این معلوم می شود که وسیله قرار دادن آنحضرت(ص) در وقت حیات و غیر حیات برابر نمی باشد و گر نه آنها هرگز از وسیله قرار دادن آنحضرت(ص) به کسی که از آن در رتبه پایان تر است عدول نمی کردند.^(۱۱)

بناءً دعا خواستن از مردگان، پناه بردن به ایشان و طلب فریاد رسی از ایشان و طلب آن چیزی از ایشان که فقط در توان و قدرت الله تعالی می باشد نه در توان دیگری جائز نمی باشد چون دعا عبادت محض و خاصه الله

توسل از دیدگاه ...

تعالی می باشد. ^(۱۲) چنانچه خداوند(ج) فرموده است: « وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ » ^(۱۳).

و کسانی را که بجز او می خوانید مالک پوست هسته خرمايي [هم] نیستند اگر آنها را بخوانید دعای شما را نمی شنوند و اگر [فرضا] بشنوند اجابت تان نمی کنند و روز قیامت شرك شما را انکار می کنند و [هیچ کس] چون [خدای] آگاه تو را خبر دار نمی کند.

۲- حکم کمک خواستن از انسانها

کمک خواستن و طلب فریاد رسی از انسانها بر دو نوع می باشد:

۱- کمک خواستن و طلب فریاد رسی از مخلوق در آن چیزی که در حد توان شان باشد جایز می باشد؛ ماندی که

شخصی در وقت جنگ از دوستان خویش کمک می طلبد چنانچه خداوند(ج) فرموده است: « وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ » ^(۱۴) و در نیکوکاری و پرهیزگاری با یکدیگر همکاری کنید و در گناه و تعدی دستیار هم نشوید و از خدا پروا کنید که خدا سخت کیفر است.

۲- کمک خواستن و طلب فریاد رسی از مخلوق در چیزی که به توان شان نبوده و به قدرت الله(ج) تعلق دارد؛ مانند کمک خواستن و طلب فریاد رسی از مردگان و یا از زنده ها در چیزی که به توان شان نمی باشد مانند مطالبه شفاء مریضان، حل مشکلات و دفع ضرر از آنها، این نوع کمک خواستن جایز نمی باشد. ^(۱۵)

خداوند(ج) فرموده است: « وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذَا مِنَ الظَّالِمِينَ وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ » ^(۱۶) و به جای خدا چیزی را که سود و زیانی به تو نمی رساند مخوان که اگر چنین کنی در آن صورت قطعا از جمله

تبیان

ستمکارانی و اگر خدا به توزیانی برساند آن را بر طرف کننده ای جز او نیست و اگر برای تو خیری بخواهد بخشش او را رد کننده ای نیست.

عُبَادَةَ بن صامت (رض) روایت نموده اینکه در زمان رسول الله (ص) شخص منافقی بود که مسلمانان را ازار و اذیت

می رساند، ابوبکر (رض) گفت بیاید تا بخاطر دفع ضرر این منافق از رسول الله (ص) طلب فریاد رسی کنیم [چون پیغمبر (ص) این سخن را شنید فرمود]: «انه لا يستغاث بي إنما يستغاث بالله عزوجل».^(۱۷)

به یقین که از من طلب فریاد رسی نمی شود بلکه فقط تنها از الله (ج) طلب فریاد رسی می شود.

پیغمبر (ص) نسبت دادن استغاثه و فریاد رسی مظلومان را ؛ به خاطر حمایت از توحید و سد ذرائع شرک و ادب و تواضع برای پروردگار و بیم دادن امت از وسائل شرک در اقوال و افعال برای خود نپذیرفت گر چه در حیات خود به آن توان داشت، پس وقتی که برخورد پیغمبر (ص) در وقت حیاتش با آنچه که در توان داشته این چنین بوده است، پس چگونه طلب فریاد رسی شود از وی (ص) بعد از حیاتش؟ و اشیای از آنحضرت (ص) مطالبه شود که غیر از الله (ج) دیگری بر آنها توان ندارد و چون طلب فریاد رسی از پیغمبر (ص) جائز نباشد از دیگران به طریق اولی جائز نمی باشد.^(۱۸)

۳- حکم کمک خواستن از مخلوقات

کسانی که غیر الله (ج) را فرا خوانده و عبادت می کنند در نهایت جهل و گمراهی قرار دارند چنانچه خداوند (ج)

فرموده است: «وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُو مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَنْ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ».^(۱۹)

توسل از دیدگاه ...

و کیست گمراه تر از آن کسی که به جای خدا غیر خدا را می خواند که تا روز قیامت او را پاسخ نمی دهد و آنها از دعای شان بی خبرند و چون مردم محشور گردند دشمنان آنان باشند و از عبادت شان انکار ورزند.

لذا هیچ کسی گمراه تر و جاهل تر از آن کس نیست که غیر الله (ج) را به خدایی می خواند که هر گز دعای آن را اجابت نمی کند؛ چون آن معبود از جمله مردگان، سنگ ها، درختان و مانند آنها می باشد و از دعای کسانی که او را می خوانند غافل و بی خبر و از نفع و ضرر رساندن به ایشان عاجز می باشد و هنگامی که مردم در روز قیامت برای حساب و جزاء جمع می شوند معبودانی را که در دنیا بحیث خدا می خواندند دشمن [عابدان] می گردند و به ایشان لعنت می فرستند و از ایشان اعلان برائت می کنند و از عبادتی که آنها انجام می دادند انکار می کنند.^(۲۰)

کسیکه این کار های نا جایز را انجام می دهد در تحت عموم فرمان الله تعالی قرار می گیرد که فرموده است: «إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ».^(۲۱) هر کس به خدا شرک آورد قطعاً خدا بهشت را بر او حرام ساخته و جایگاهش آتش است و برای ستمکاران یاورانی نیست.

۴- توسل جستن به حق مخلوق

توسل جستن به حق مخلوق به دو علت جایز نمی باشد:

۱- هیچ فردی حق واجبی بر خداوند (ج) ندارد بلکه در نتیجه فضل و احسان پروردگار است که بعضی مخلوقات مستحق، حقی شناخته شده اند مانند اینکه افراد فرمانبردار مستحق پاداش می شوند؛ آن استحقاق از روی فضل و احسان است نه از روی مقابله؛مانندی که مخلوق بر مخلوق مستحق می شوند چنانچه خداوند (ج) فرموده است: «فَأَنْتَقِمْنَا مِنَ الَّذِينَ أَجْرُمْ وَأَوْكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ».^(۲۲) و از کسانی که مرتکب جرم شدند انتقام گرفتیم و یاری کردن مؤمنان بر ما فرض است.

تبیان

۲- آن حقی را که خداوند(ج) از روی فضل و احسان برای بنده خود می دهد؛ آن حق ویژه همان فرد مشخص است و هرگاه دیگری به آن توسل جوید در حقیقت به حق اجنبی که به او ربطی نداشته و نافع حالش نمی باشد متوسل شده است^(۲۳).

علل انحراف از عقیده صحیح

انحراف از عقیده صحیح دارای علل و عوامل مختلفی می باشد که قرار شرح ذیل بیان می گردد:

۱- جهل و عدم آگاهی از عقیده صحیح، به سبب ترک آموزش و آموختاندن؛ یا به علت کم توجهی و بی اهمیت جلوه دادن عقیده صحیح، که در اثر آن تعداد زیادی در رابطه به عقیده صحیح و آنچه که ضد و نقیض آن است معلوماتی ندارند، و در اثر آن، حق را باطل و باطل را حق فکر می کنند، چنانچه خلیفه دوم عمر(رض) گفته است: « إِنَّمَا تُنْقَضُ عُرَى الْإِسْلَامِ عُرْوَةٌ عُرْوَةٌ إِذَا نَشَأَ فِي الْإِسْلَامِ مَنْ لَا يَعْرِفُ الْجَاهِلِيَّةَ ». ^(۲۴) به یقین که دستگیره های اسلام یکی بعد دیگری شکستانده می شوند؛ هنگامی که در اسلام کسانی پیدا شوند که جاهلیت را ندانند.

به همین علت صحابه کرام (رض) از حیث ایمان پیش تازان این امت بودند؛ چون نسبت به خیر و شر معرفت کاملی داشتند و مطابق به معرفت خویش با خیر محبت و با شر مقابله می کردند و به اساس همین درک عمیق شان از خیر و شر، بر خوبی خیر و بدی شر متیقن بودند.^(۲۵)

۲- تعصب بر آیین آباء و اجداد

تعصب بر راه و رسم باطل آباء و اجداد و تمسک به آنها و ترک آن حقی که مخالف آنها باشد؛ یکی از علل انحراف از عقیده صحیح می باشد چنانچه خداوند(ج) فرموده است: « وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أُولَئِكَ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ ». ^(۲۶)

و چون به آنان گفته شود از آنچه خدا نازل کرده است پیروی کنید می‌گویند نه بلکه از چیزی که پدران خود را بر آن یافته ایم پیروی می‌کنیم آیا هر چند پدران شان چیزی را درك نمی‌کرده و به راه صواب نمی‌رفته اند [باز هم در خور پیروی هستند].

۳- تقلید کورکورانه

تقلید کور کورانه از گفتار و عقاید دیگران بدون معرفت صحت و سقم آنها یکی از علل انحراف از عقیده سالم و سبب گمراهی شخص از مسیر مستقیم حق می‌گردد چنانچه پیغمبر(ص) فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَقْبِضُ الْعِلْمَ أَنْتَرَاعًا يَنْتَرَعُهُ مِنَ النَّاسِ وَلَكِنْ يَقْبِضُ الْعِلْمَ بِقَبْضِ الْعُلَمَاءِ حَتَّى إِذَا لَمْ يَتْرِكْ عَالِمًا اتَّخَذَ النَّاسُ رُءُوسًا جُهَالًا فَسُئِلُوا فَأَفْتَوْا بِغَيْرِ عِلْمٍ فَضَلُّوا وَأَضَلُّوا».^(۲۷)

به یقین که خداوند(ج) علم را به طریق کشیدن از میان مردم نمی‌گیرد بلکه علم را به و سیله گرفتن علماء می‌گیرد تا جایی که عالمی باقی نمی‌ماند و مردم رئسای جاهلی را انتخاب کرده و از ایشان سوال می‌کنند و آنها هم بدون علم برای شان فتوی می‌دهند و در نتیجه خود و ایشان را گمراه می‌سازند.

واقعاً در هر عصر و زمان تعدادی از مردم بودند و هستند که افراد جاهل و نادان را بحیث امام و پیشوای خود انتخاب نموده و در رابطه به توحید و عقاید از سخنان بی اساس شان تقلید کور کورانه نموده و در نتیجه از مسیر حق منحرف شده و راه ضلالت و گمراهی را در پیش می‌گیرند.

۴- غلو و از حد گذری

غلو و از حد گذری یکی از علل انحراف از عقیده سالم بوده که از دیدگاه دین مقدس اسلام ممنوع و نا جایز می‌باشد چنانچه پیغمبر(ص) در رابطه به منع غلو فرمودند: «لَا تُطْرُونِي كَمَا أُطْرِيَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَقُولُوا عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ».^(۲۸) در حق من افراط ننموده و مرا از مقام بالاتر نبرید چنانچه

تبیان

[پیروان عیسی] عیسی پسر مریم را [از مقامش] بالا تر برده اند؛ بلکه بگویید [محمد] بنده الله و رسول اوست.

مگر هستند تعدادی از مردم که مقام و منزلت اولیاء الله و دوستان خدا را نشناخته و ایشان را بدون هیچ نوع دلیل شرعی و عقلی از مقام و مرتبه شان بالاتر برده و به ایشان چنان صفاتی را نسبت می دهند که آن صفات ویژه الله و زیننده ذات او تعالی می باشد؛ مانند: جلب منفعت، دفع ضرر، بر آوردن حاجت، اجابت دعا و طلب فریاد رسی از آنها و تقرب جستن به ایشان در نذرها، و واسطه قرار دادن آنها به نزد الله تعالی.

مانند مشرکین که می گفتند: «مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى». (۲۹) ما آنها را جز برای اینکه ما را هر چه بیشتر به خدا نزدیک گردانند نمی پرستیم. در حالیکه خداوند(ج) این قول باطل شان رد نموده و بیان داشته است که هیچ چیزی بجز از ایمان و عمل صالح شمارا بخداوند(ج) نزدیک نمی سازد چنانچه فرموده است: «وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِالَّتِي تُقَرَّبُكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَى إِلَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ لَهُمْ جِزَاءُ الضُّعْفِ بِمَا عَمِلُوا وَهُمْ فِي الْغُرُفَاتِ آمِنُونَ». (۳۰) و اموال و فرزندانتان چیزی نیست که شما را به پیشگاه ما نزدیک گرداند مگر کسانی که ایمان آورده و کار شایسته کرده باشند پس برای آنان دو برابر آنچه انجام داده اند پاداش است و آنها در غرفه های [بهشتی] آسوده خاطر خواهند بود.

۵- غفلت

غفلت از پدیدار شدن قدرت الله(ج) در نظام آفرینش و فریفته شدن انسان در مادیات دنیوی یکی از علل انحراف از عقیده سالم می باشد چنانچه هستند کسانی که در مادیات دنیا چنان منهمک شدند که در عظمت و بزرگی خالق و آفریده گار حقیقی موجودات باور ندارند و هر گز به قدرت لایتناهی الله(ج) و اینکه بشر را از نطفه ناچیز آفریده است و این خصایص عجیب و غریب را در وی به ودیعه گذاشته است فکر نمی کنند و نیز فکر نمی

کنند که این دنیای پهناور را با این عظمت و بزرگی با موجودات عجیب الخلق را کی آفریده است، بلکه همه انعامات الله (ج) نتیجه کوشش و اختراع بشر می دانند چنانچه که قارون می گفت: «إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي». (۳۱) من اینها را در نتیجه دانش خود یافته‌ام.

در حالیکه خداوند (ج) این عقاید باطله رد نموده و فرموده است: «وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ». (۳۲) و خدا شما و آنچه را که بر می‌سازید آفریده است.

طرق حفاظت از انحرافات عقیدتی

۱- مهمترین راه نجات از انحراف عقیدتی، تمسک و چنگ زدن به کتاب الله و سنت رسول الله (ص) جهت اخذ

عقیده صحیح و درست می باشد چنانچه این روش، روش سلف صالحین بوده است.

۲- ترتیب نصاب درسی درست عقیدتی بر مبنای کتاب الله و سنت رسول الله (ص) جهت تدریس در مکاتب و مدارس دینی.

۳- قیام دعوت گران مخلص جهت پخش و نشر عقیده صحیح و رشد و تقویت آن و ریشه کن نمودن بدعت ها و ازاله منکرات از جوامع اسلامی.

نتیجه

از توضیحات فوق به این نتیجه می رسیم که داشتن عقیده توحید و فهم درست از آن و عمل مطابق به آن در رأس همه امور قرار دارد و عقیده سالم عنصر نهایت مهم و با ارزشی است که بدون آن هیچ عملی در نزد خداوند (ج) قابلیت پذیرش را ندارد لذا اگر عقیده سالم باشد، اعمالی که بر مبنای آن صورت می گیرند هم نیک و صالح می باشند و قابلیت پذیرش در نزد الله (ج) را دارند و اگر عقیده فاسد باشد اعمالی که بر مبنای آن صورت می گیرند هم فاسد و بی نتیجه می باشند.

البته در مورد توسل باید گفت که توسل نمودن به اسماء و صفات او تعالی، توسل به ایمان و اعمال شایسته، توسل به توحید و یکتا پرستی،

تبیان

توسل به دعای اشخاص صالح و نیکو کار، توسل به اظهار ضعف، حاجت و نیاز مندی به حضور خداوند(ج) و همچنان توسل به و سیلهٔ اعتراف به گناه و خطا جایز می باشد.

اما توسل جستن به مردگان در طلب دعا، دفع ضرر، بر آوردن حاجت، اجابت دعا، شفاعت خواهی و یا فریاد رسی از ایشان و یا تقرب جستن به ایشان در نذرها و واسطه قرار دادن آنها بنزد الله تعالی و یا از زنده ها؛ در چیزی که به توان شان نمی باشد مانند مطالبهٔ شفاء مریضان از ایشان، حل مشکلات و دفع بلیات و نیز توسل به سنگ ها، درخت ها، قبرها و مانند آنها جائز نمی باشد.

پیشنهادها

۱- به وزارت محترم اطلاعات و فرهنگ پیشنهاد می گردد که جهت تنویر اذهان عامه موضوع عقیدهٔ صحیح و نقش آن را در پذیرش عبادات از طریق رسانه های صوتی و تصویری به سمع باشنده گان جامعه برسانند.

۲- به وزارت محترم ارشاد حج و اوقاف پیشنهاد می گردد که از طریق مساجد و منابر موضوع عقیدهٔ صحیح و ارزش آن را از دیدگاه دین مقدس اسلام به جامعه تبلیغ نمایند.

۳- به فرد فرد ملت مسلمان پیشنهاد من این است که قبل از انجام طاعات و عبادات بکوشند عقاید خویش را مطابق کتاب الله و سنت رسول الله(ص) عیار سازند تا طاعات و عبادات شان مورد پذیرش الله(ج) قرار گیرند.

مآخذ

۱- الفوزان، صالح، عقیده التوحید، ج ۱، المكتبة الشاملة اصدار الثالث، ص ۹۷.

۲- [المائدة: ۳۵].

۳- [الأعراف: ۱۸۰].

۴- [آل عمران: ۱۹۳].

توسل از دیدگاه ...

- ٥- البخاری، محمد بن اسمعیل، صحیح البخاری، ج ٣، الناشر: دار طوق النجاة، الطبعة الأولى ١٤٢٢ هـ، ص ٩١.
- ٦- [الأنبياء: ٨٧].
- ٧- [همان: ٨٣].
- ٨- صحیح البخاری، ج ٢، ص ٢٧.
- ٩- [القصص: ١٦].
- ١٠- صحیح البخاری، ج ٢، ص ٢٧.
- ١١- اللهمييد، سليمان بن محمد، التوحيد كاملاً، ج ١، السعودية (...)
ص ١٠٢.
- ١٢- الغامدي، عبد اللطيف، تقديس الأولياء، ج ١، موقع مكتبة صيد الفوائد، المكتبة الشاملة، اصدار الثالث، (...). ص ١٣.
- ١٣- [فاطر: ١٣-١٤].
- ١٤- [المائدة: ٢].
- ١٥- عقيدة التوحيد، ج ١، ص ٩٩.
- ١٦- [يونس: ١٠٦-١٠٧].
- ١٧- الهيثمي، علي بن أبي بكر، مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، ج ٣، دار الكتب العلمية بيروت - لبنان ١٤٠٨ هـ، ص ٣٥٣.
- ١٨- عقيدة التوحيد، ج ١، ص ٩٩.
- ١٩- [الأحقاف: ٥-٦].
- ٢٠- مجموعة من العلماء، التفسير الميسر، ج ٩، موقع مجمع الملك فهد لطباعة المصحف الشريف، المكتبة الشاملة، اصدار الثالث، ص ١٣٢.
- ٢١- [المائدة: ٧٢].
- ٢٢- [الروم: ٤٧].
- ٢٣- الطرفاوي، أبو حسان الدين، الموجز في العقيدة السلفية، ج ١، (...).
ص ١٤١.

- تبيان -

٢٤- التميمي، محمد، حقوق النبي صلى الله عليه وسلم على أمته في ضوء الكتاب والسنة، ج١، الناشر: أضواء السلف، الرياض، السعودية، الطبعة الأولى، ١٤١٨هـ، ص٤٨.

٢٥- همان جلد و صفحه.

٢٦- [البقرة: ١٧٠].

٢٧- القشيري، مسلم بن حجاج، صحيح مسلم، ج٨، الناشر: دار الجيل بيروت (...). ص٦٠.

٢٨- صحيح البخاري، ج٨، ص١٦٨.

٢٩- [الزمر: ٣].

٣٠- [سبأ: ٣٧].

٣١- [القصص: ٧٨].

٣٢- [الصفات: ٩٦].

معاون سرمحقق محمد یوسف (حازمی)

تحقیق پیرامون مصداق اهل بیت در قرآن و سنت

خلاصه البحث:

من المعلوم أن البحث، حول مصداقية أهل البيت من أهم المواضع التي ارتضيها للبحث و أنه قد اختلف في المراد بأهل البيت علماء السنة و الشيعة. و سبب الاختلاف، يرجع إلى الأحاديث و الآثار المختلفة و المتعددة التي وردت عن رسول الله (ص) بصفته العامة و الخاصة و كذلك يرجع إلى اقوال و نظريات العلماء؛ و كتبت في هذا البحث عن تعريف اهل البيت لغتا و اصطلاحا، وعن اطلاقات الآل و الأهل، و الفرق بينهما، و من المراد بأهل البيت عند السنة و الشيعة، و قد بحثنا هذا الموضوع في ضوء الكتاب و السنة و في ضوء العقل البشري مع الاستفادة من كتب التفسير، و كتب السيرة، و كتب الفقه، و كتب اللغة و غيرها.

خلاصه

از آنجایی که پژوهش پیرامون مصداق اهل بیت که یکی از مباحث و موضوعات مهم بوده و در تعیین و مشخص ساختن اشخاصی که بر ایشان اطلاق اهل بیت می شود نیز، بین اهل سنت و اهل تشیع بنا بر روایات متعددی که در رابطه به موضوع، بصورت خاص و عام، از رسول الله (ص) وارد شده اختلاف وجود داشته و نظریاتی که از طرف علماء هم، در زمینه ابراز گ

تبیان

ردیده، خیلی زیاد بوده و ذکر همه، از حوصله مندی مقاله هذا بیرون می باشد؛ بناء تلاش شد تا حدی که ممکن است در مورد، در روشنایی آیات قرآنی، احادیث نبوی، کتب فقه، کتب تفسیر، کتب لغت، آراء و نظریات علماء و غیره، در محوریت آیه (۳۳) سوره احزاب، با ارائه تعریف اهل بیت، اطلاقات آل و اهل، فرق میان آن دو، مصداق اهل بیت و گرد آوری آیات و احادیث وارده در زمینه، جمع آوری نظریات علمای اهل سنت، بحث را دنبال نموده و مفهوم اهل بیت نزد شیعه اثناعشریه، تقسیم اهل بیت بصورت خاص و عام و بیان قول راجح، در پرتو نصوص شرعی و عقل بشری نیز، با بهره برداری از ابزار متذکره، مورد بررسی و پژوهش قرار داده شود.

مقدمه

الحمد لله رب العالمین والصلاة والسلام على رسول الله سيدنا و سيد الانبياء محمد و على آله و اصحابه اجمعين و على من تبعهم باحسان و امان الى يوم الدين.

خداوند حکیم در کتاب گرامی خویش می فرماید: (... إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا).^(۱) خداوند قطعاً می خواهد پلیدی را از شما اهل بیت (پیغمبر) دور کند و شما را کاملاً پاک سازد.

خوانندگان گرامی و علاقه مندان نهایت عزیز علوم اسلامی! بنده می خواهم در این مقاله علمی-تحقیقی، پیرامون مفهوم و مراد اهل بیت، در روشنایی آیه های قرآنی، احادیث نبوی، اقوال، آراء و نظریات فقیهان و دانشمندان، احکام و مسائلی که بر(آل بودن) مرتب می شود و کاربردهای لغوی و اصطلاحی (آل و اهل) با مراجعه به امهات الکتب و مراجع و منابع مادر، تفاسیر مهم و معتبر، کتب لغت و فرهنگ ها، با قلم ناتوان خویش و با استمداد ذهنی و عقلی در پرتو نصوص شرعی، با توکل بر الله متعال، سطور چندی به رشته تحریر، در بیاورم.

منبع این موضوع در دین مقدس اسلام، قرآنکریم، احادیث رسول الله (ص)، کتب سیره، کتب فقه و اصول فقه است، و موضوع ما، تحقیق پیرامون مصداق اهل بیت، تعریف و مکثی بر نظریات برخی دانشمندان در زمینه، با پیشکش نمودن بعضی دیدگاه ها و نظریات علماء و ائمه مذاهب، تحلیل، بررسی و پژوهش آن، اکتفا می نمایم.

ضرورت تحقیق

اهل بیت و شناخت آن، از مسائلی است که توجه مسلمانان، جوامع اسلامی بویژه توجه نسل جوان را بخود جلب ساخته است و آنان را مکلف نموده تا بدین قضیه، بصورت احسن توجه فرمایند؛ آنگونه که قسمتی از احکام شرعی را بخود اختصاص داده است و مسأله مهم فقهی نیز است. بنا بر این اهمیت شرعی و جهانی، بر دانشمندان و پژوهشگران است که در رابطه به این مسأله مهم شرعی، تحقیقاتی را انجام داده و قول راجح و اصح را پیرامون موضوع، بصورت بسیار واضح و مدلل بیان نمایند.

مبرمیت تحقیق

چون در شرایط امروزی جامعه ما، بنا بر بی خبری، برخی مردم از مسأله شناخت اهل بیت و احکام شرعی که برآن مرتب می شود مخصوصاً آن ارشادات شرعی که راجع به این مسأله است و نیز عدم آشنایی آنان با اهل بیت و جایگاه ایشان در شریعت اسلامی، باعث شده که مردم چندان توجهی به این مسأله نداشته باشند و برخی ها بدون موجب و دلیل کسانی را اهل بیت بخوانند و کسانی را از آن بیرون سازند و طبق سلیقه خویش به توجیه نصوص پردازند؛ لذا لازم است همه اسلام شناسان و محققان عرصه علوم شرعی؛ جهت تعمیم شناخت این موضوع، حتی الوسع مساعی مبذول داشته تا اگر خدای تعالی بخواهد جامعه خویش را، در روشنایی قراردادده تا استفاده جویان نتوانند با نصوص شرعی بر خورد سلیقوی نمایند.

تبیان

هدف تحقیق

هدف از انجام این تحقیق، بیان مصداق اهل بیت مذکور در آیه ۳۳ سوره احزاب و نصوص دیگر، و شناخت اهل بمهفوم عام و گسترده آن، در قرآن و سنت و اقوال علماء اهل سنت، دست رسی به معلومات درست در زمینه، در پرتو شریعت اسلامی، شناخت احکام آن در شریعت، آگاهی از عمده ترین نصوص در مورد، با خبری از فوائد شناخت این موضوع، اطلاع یافتن از عموم افراد اهل بیت، آشنایی به نتایج و پیامدهای مثمر آن در جامعه و باخبری از انگیزه های شرعی در آگاهی از این مسأله و خبر شدن از نکوهش شرعی در رابطه به بی خبری از این موضوع و عدم قیام به بیان سخن حق و رأی صحیح در زمینه، می باشد.

روش تحقیق: در این تحقیق از شیوه های تحلیلی و استقرائی استفاده بعمل آمده و آیات قرآن و احادیث نبوی و اقوال علماء و متخصصان رشته، به حیث محور قرار گرفته سپس مطالب ارائه شده راجع به موضوع که در منابع، کتب و رسائل پژوهشی دیگر، وجود دارد مورد تحلیل و توضیح قرار گرفته در قید قلم آورده می شود.

از آنجایی که تحقیق پیرامون شناخت اهل بیت و مصداق آن، اهمیت زیادی در شریعت اسلامی دارد؛ تلاش بعمل آمد تا جایی که ممکن باشد، در روشنایی آیات قرآنی، احادیث نبوی و عقل بشری، موضوع به بحث و پژوهش گرفته شود و صحیح ترین، راجح ترین قول و نظر، تذکر داده شود.

نخست: تعریف و بیان مفهوم لغوی (اهل): اهل در لغت بمعنای خانواده، فامیل، افراد خانواده و عشیره، قوم و خویش، خاندان و کسانی که در یک جا اقامت دارند^(۲) بوده و جمع آن اهالی، اهلون، اهال و اهلات^(۳) می باشد. امام راغب اصفهانی می گوید: اهل مرد، به افرادی گفته می شود که وی با ایشان تحت عنوان نسب یا دین و یا چیزهای مشابه آن؛ چون صناعت، خانه، شهر و جای سکونت جمع می شوند. پس (اهل الرجل) در اصل کسانی را می

گویند: که وی و ایشان را مسکن واحد جمع می سازد، سپس از آن فراتر شده و (اهل بیت الرجل) برای کسی گفته می شود که وی و ایشان را، نسب یک جا می گرداند و به صورت مطلق و بدون کدام قید و قیود در مورد اسره مبارکه نبی (علیه الصلاة و السلام) و خاندان نبوت، شهرت یافته است؛ هنگامی که اهل بیت گفته شود ذهن فوراً به آن سو میلان می کند، البته بر اساس آیه مبارکه (۳۳) سوره احزاب که قبلاً تذکر رفت. و اهل اسلام به کسانی گفته می شود که اسلام آنان را جمع می سازد؛ چون شریعت در بسیاری از احکام، به رفع حکم نسب در بین مسلمان و کافر، حکم فرموده است.^(۴) خداوند می فرماید: (...إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ..)^(۵) چون او از اهل تو نیست و او عمل ناشایسته است. یعنی ای نوح! پسر از خاندان تو نیست، چرا که او (به سبب رفتار زشت و کردار زشتی که پیش گرفته است با تو فرسنگ ها فاصله دارد، و ذات او عین اهل بیت) عمل ناشایسته است.

علامه ابن منظور در (لسان العرب) می گوید: (اهل بیت) یعنی ساکنان آن و کسانی که در خانه سکونت دارند، و "اهل الرجل" یعنی خانواده مرد و افراد نزدیک به وی و "اهل الرجل" لفظ خاص است و (اهل بیت) لفظ عام است که شامل همسران، دختران پیامبر (ص) و دامادش علی کرم الله وجهه می شود، و گفته شده: (آل بیت پیامبر (ص)) یعنی همسرانش و مردانی که جزو خانواده اش می باشند.^(۶) و از معانی آن در لغت، دودمان، اهل خانه، خاندان، فرزندان^(۷)، اتباع و پیروان است. گفته می شود (آل الرجل) یعنی اتباع و اولیای او.^(۸) آل الله: اولیاء خدا، آل رسول الله: خاندان پیامبر اسلام (ص).^(۹)

کلمه (آل) از نظر ساختاری، اهل بوده که (ها) تبدیل به همزه شده و (آل) گردید، سپس در آن تخفیف صورت گرفت و آل شد. یعنی آل: مقلوب از اهل بوده و به (اهیل) تصغیر می شود؛ مگر این قدر است که آل اضافتش به نام های ناطقان غیر نکره و به غیر امکانه و ازمنه، مختص می باشد. این طور

تبیان

گفته می شود: (آل فلان) اما این طور گفته نمی شود: آل مردی، آل زمان چنین، یا آل جای چنان، و نیز گفته نمی شود: آل خیاط.^(۱۰)

آل، غالباً در چیزی استعمال می شود که در آن شرفی وجود دارد؛ پس این طور گفته نمی شود: (آل موچی). آن گونه که، گفته می شود: (اهل موچی)؛^(۱۱) بلکه به شریف ترین و برترین، منسوب می شود و گفته می شود: آل الله و آل السلطان. اما اهل به همه منسوب می گردد، گفته می شود: اهل الله و اهل خیاط، همان طوری که، گفته می شود: اهل زمان چنین و اهل کشور چنان. گفته شده است که: (آل) در اصل اسم شخص بوده و به (اوایل) تصغیر می شود و در مورد کسانی استعمال می گردد که: اختصاص ذاتی به انسان می داشته باشند، یا به قرابت خویشاوندی و یا به موالات. الله ذوالجلال می فرماید: (إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ).^(۱۲) خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم (از قبیل: اسماعیل و اسحاق و یعقوب) و خاندان عمران (از قبیل: موسی و هارون و عیسی و مادرش مریم) را از میان جهانیان برگزید.

و نیز می فرماید: (..أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ).^(۱۳)... (این عذاب برزخ ایشان است) و اما روزی که قیامت برپا می شود (خدا به فرشتگان دستور می دهد) خاندان فرعون (و پیروان او) را به شدیدترین عذاب دچار سازید.

این که گفته می شود: (آل النبی (ص) است) منظور از آن کیها هستند؟ گفته شده است منظور از آل النبی (ص): اقارب وی است. و نیز گفته شده است: کسانی اند که از حیث علم و دانش به وی نزدیک و بدان اختصاص دارند؛ این به خاطر آن که اهل دین، دو قسم اند:

۱- گروهی در علم متخصص و ماهر، در عمل دقیق و محکم و پشت کار دارند، پس برای آنان گفته می شود: ایشان آل پیامبر و امت وی، می باشند.

۲- و گروه دیگر بر اساس تقلید، به علم و دانش اختصاص دارند و برای شان گفته می شود: امت محمد (ص) ولی برای شان (آل محمد (ص)) گفته نمی

شود. سپس تمام آل نبی(ص)، امت وی می باشند اما همه امت وی (ص)، آل ایشان نمی باشند.

برای امام جعفر صادق(رحمه الله تعالی) گفته شد: مردم می گویند: همه مسلمانان (آل النبى) می باشند؛ امام در جواب فرمود: هم دروغ گفتند و هم راست! آنگاه برایش گفته شد: امام! معنای این سخن چیست؟ امام پاسخ داد: دروغ گفتند: در این که کلیه امت محمد(ص) آل وی است، و راست گفتند: در این که هنگامی که شریعت وی را با شرائطش انجام دهند، آتش می باشند. الله متعال می فرماید: (...رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ...).^(۱۴) ...مرد مؤمنی از خاندان فرعون... یعنی از کسانی که به وی و به شریعت وی نزدیک و بدان اختصاص دارند؛ و وی را از حیث نسب یا مسکن از جمله ایشان قرار داد و نه از حیث این که قوم را مد نظر قرار دهیم که وی بر شریعت ایشان، می باشد.^(۱۵)

و لفظ (اهل) مرادف لفظ (آل) استعمال شده است؛ لکن گاهی لفظ اهل، خاص تر می باشد؛ موقعی که به معنای زوجه (خانم)، به کار می رود.^(۱۶) آل و اهل از نظر معنا یکسان هستند و اهل لغت گفته اند: اهل الرجل: زنان، فرزندان و نزدیکان وی، می باشند. و در این زمینه می توان به چند آیه ای از قرآن کریم، استدلال کرد. مثلاً زن عزیز مصر، به شوهرش گفت: (...مَا جَزَاءَ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا...^(۱۷)..(زن خطاب به شوهر خود) گفت: سزای کسی که به همسرت قصد انجام کار زشتی کند چیست؟ و از زبان حضرت موسی علیه الصلاة والسلام، در قرآن کریم چنین آمده است: (إِذْ رَأَىٰ نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا...^(۱۸) وقتي (در دل شب تاریک سردی، به هنگام مراجعت از مدین به مصر ، از دور) آتشی را دید و به خانواده(همسر) خود گفت: اندکی توقف کنید که آتشی دیده ام.

همان گونه که در این قول باری تعالی، خطاب به (بی بی ساره) خانم حضرت ابراهیم علیه الصلاة والسلام آمده است؛ و این در موقعی است که

تبیان

گفت: (قَالَتِ يَا وَيْلَتَى أَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَهَذَا بَعْلِي شَيْخًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ).^(۱۹) گفت: ای وای بر من! آیا من که پیرزنی هستم و این هم (ابراهیم) شوهرم که پیرمردی می باشد، فرزندی می زایم! این چیز شگفتی (و محالی) است (مگر ممکن است از ما دو نفر انسان فرتوت و فرسوده، بچه ای پدید آید؟!).

رسولان پروردگار، فوراً او را از این تعجب در آوردند: (قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحْمَتُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ).^(۲۰) گفتند: آیا از کار خدا شگفت می کنی؟ ای اهل بیت (نبوت)! رحمت و برکات خدا شامل شما است (پس جای تعجب نیست اگر به شما چیزی عطاء کند که به دیگران عطاء نفرموده باشد). بیگمان خداوند ستوده (در همه افعال و) بزرگوار (در همه احوال) است.

در (تفسیر نمونه) در ذیل همین آیه کریمه آمده است: بعضی از مفسران، به این آیه استدلال کرده اند که: همسران انسان نیز در عنوان (اهل البیت) شامل است. و این عنوان، مخصوص به فرزندان، پدر و مادر نیست، البته این استدلال صحیح است و حتی اگر این آیه نبود، از نظر محتوای کلمه اهل، این درست بود اما، هیچ مانعی ندارد کسانی جزء اهل پیامبری همچون پیامبر(ص) باشند، و بر اساس جدا کردن مکتب خود از نظر معنوی از اهل بیت خارج شوند؟!^(۲۱)

و همچنان در این قول رسول الله (ص) آمده است: (خیرکم خیرکم لأهله وأنا خیرکم لأهلی).^(۲۲) بهترین شما کسی است که برای اهلش بهتر باشد و من بهترین شما برای اهلتم هستم. هدف از (اهل) در این حدیث شریف، همسران پاک وی (ص) می باشد.

علامه آلوسی در مورد (اهل البیت) در آیه (۷۳) سوره هود، می نویسد: از این آیت به داخل بودن همسر، در اهل بیت استدلال شده است. و این چیزی است که سنی ها بدان قول نموده اند و آن چه که در سوره احزاب

وجود دارد این را تأیید می نماید، و در این امر برخی ها "شیعه ها" مخالفت دارند. آنها می گویند: جز کسانی که از اقارب شوهر و از نسب او هستند، کسی دیگری در اهل بیت داخل نمی شود؛ چون هدف از بیت (خانه)، بیت نسب است و نه بیت گل و چوب؛ اما داخل بودن ساره (رض) در این جا برای این است که وی دختر کاکای حضرت ابراهیم علیه السلام می باشد، گویا که ایشان بیت را بر شرف، چنان که این یکی از معانی آن است حمل نمودند... سپس شرف را به شرف نسبی اختصاص دادند و الا بیت، بمعنای نسب چیزی است که در نزد لغت دانان و زبان شناسان شیوع ندارد، و شاید چیزی که انسان را بدین کار واداشته است، بغض ایشان در مقابل حضرت بی عایشه صدیقه (رض) است؛ پس اینجاست که خواستند وی را (۲۳) از حکم آیه: (... إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا). (۲۴) اخراج نمایند.

بحث پیرامون تعریف اصطلاحی (اهل بیت)

مراد از اهل بیت در آیه فوق چیست؟ و چه کسانی را در بر می گیرد؟ در چندین آیه قبل از این آیه مبارکه سوره احزاب، خطاب به زنان پیامبر (ص) می باشد. بنا براین، ایشان با صیغه تأنث مورد خطاب قرار گرفته اند، در این جا آبا و اولاد ازواج مطهرات نیز در اهل بیت داخل اند؛ لذا بعداً با صیغه مذکر فرمود: (... وَيُطَهِّرُكُمْ). مانند آیات ذیل: (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزْوَاجِكُمْ إِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا...). (۲۵) ای پیغمبر! به همسران خود بگو: اگر شما زندگی دنیا و زرق و برق آن را می خواهید، بیائید تا به شما هدیه ای مناسب بدهم... (وَإِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالِدَارَ الْآخِرَةَ...). (۲۶) و اما اگر شما خدا و پیغمبرش و سرای آخرت را می خواهید (و به زندگی ساده از نظر مادی، و احیاناً محرومیتها قانع هستید). (... إِن كُنْتُنَّ...): مخاطب زنان پیغمبر، و لی محتوای آیات همگان را شامل می شود. (يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَن يَأْتِ مِنْكُنَّ...). (۲۷) ای همسران پیغمبر! هر کدام از شما مرتکب گناه آشکاری

تبیان

شود (از آنجا که مفسد گناهان شما در محیط تأثیر سوئی دارد و به شخص پیغمبر هم لطمه می زند)، (وَمَنْ يَقْتُلْ مِنْكُمْ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ...)^(۲۸) و هر کس از شما در برابر خدا و پیغمبرش خضوع و اطاعت کند...، (يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِّنَ النِّسَاءِ...) ای همسران پیغمبر! شما (در فضل و شرف) مثل هیچ يك از زنان (عادی مردم) نیستید . (وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى...)^(۲۹) و در خانه های خود بمانید (و جز برای کارهایی که خدا بیرون رفتن برای انجام آنها را اجازه داده است ، از خانه ها بیرون نروید) و همچون جاهلیت پیشین در میان مردم ظاهر نشوید و خود نمائی نکنید (و اندام و وسائل زینت خود را در معرض تماشای دیگران قرار ندهید).

بعضی از ائمه تفسیر، تنها ازواج مطهرات را اهل بیت قرار داده اند. مانند: عکرمه، مقاتل و سعید بن جبیر، از حضرت ابن عباس (رض) نیز، چنین روایت نموده اند که مراد، از اهل بیت در آیه، ازواج مطهرات است و در استدلال بدان، آیات گذشته را به عنوان شاهد بیان نموده است و نیز بدین آیه مبارکه: (وَأذْكُرْنَ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ...)^(۳۰)، (و آیات خدا و سخنان حکمت انگیز (پیغمبر) را که در منازل شما خوانده می شود (بیاموزید و برای دیگران یاد کنید) که خطاب به زنان پیغمبر (ص) است؛ استدلال می نماید. در آیات گذشته، هم قرینه داله بر آن وجود دارد که مراد از اهل بیت، ازواج مطهرات می باشد. این آیه در شأن آنها نازل شده است و ابن عباس می فرمود: من حاضر هستم بر آن مباحله نمایم.

ولی روایات متعددی در احادیثی که ابن کثیر آن ها را نقل نموده گواه بر این است که حضرت فاطمه، حضرت علی، حضرت حسن، حضرت حسین رضی الله عنهم، نیز جزء اهل البیت، هستند. آن گونه که در حدیث صحیح مسلم از حضرت بیبی عایشه صدیقه (رض) روایت شده است که یک بار آن حضرت (ص) از خانه در حالی بیرون رفت که چادر سیاه رومی، پوشیده بود. آن گاه حضرت حسن بن علی آمد وی را در زیر چادر گرفت و حضرت حسین

بن علی آمد وی را نیز در زیر چادر جا داد، سپس حضرت فاطمه (رض) و بعد از او حضرت علی (رض) آمد آن ها را نیز در زیر چادر قرارداد این آیت را: (..إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا).^(۳۱) خداوند قطعاً می خواهد پلیدی را، از شما اهل بیت (پیغمبر) دور کند و شما را کاملاً پاک سازد، تلاوت فرمود. و در برخی از روایات می آید که پس از تلاوت آیه فوق، فرمود: (اللهم هؤلاء اهل بیتی).^(۳۲) بار الها! اینان اهل بیت هستند.

علامه ابن کثیر، بر این مطلب احادیث متعدد و معتبری را نقل نموده سپس می فرماید: در حقیقت در بین این دو قول که از ائمه تفسیر منقول است، هیچ تعارضی وجود ندارد. کسانی که گفته اند: این آیه در شأن ازواج مطهرات نازل شده و مراد از اهل البیت آنها هستند، منافی با این نیست که دیگران در اهل البیت شامل نگردند. بنابراین، صحیح آن است که عبارت اهل البیت شامل ازواج مطهرات هم می شود؛ زیرا که شأن نزول این آیه آن ها می باشند و دخول شأن نزول، در مصداق آیه، برای کسی جای شبهه ای باقی نمی گذارد.

حضرات حسنین، حضرت فاطمه و حضرت علی رضی الله عنهم، هم طبق حدیث نبوی جزء اهل بیت هستند. پیش از آیه فوق و بعد از آن، در هر دو جا صیغه مؤنث به کار رفته است. در آیات گذشته از آیه (..فلا تخضعن بالقول) تا آخر، صیغه تأنیث به کار رفته است و سپس دو باره در آیه (وَأذْكُرْنَ مَا يُتْلَى) نیز با صیغه تأنیث مورد خطاب قرار گرفته است و این آیه در وسط تا قطع کردن سیاق و سباق با صیغه مذکر، گواهی بر آن است که مراد از آن تنها ازواج مطهرات نیستند؛ بلکه مردانی نیز، در آن داخل اند.

چیزی دیگری که در این جا لازم به یاد آوری است، این فرموده الله (ج) است: (لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا). ظاهر است که مراد از آن این است که حق تعالی به وسیله این هدایت اهل البیت را از

تبیان

اغوای شیطانی و معاصی و قبایح، محفوظ نگاه می دارد و پاک می کند. خلاصه این که: تَطْهِیر تشریحی مراد است نه تطهیر تکوینی که ویژه انبیاء علیهم السلام است، پس لازم نمی آید که هم، ان ها معصوم باشند. و مانند انبیاء علیهم السلام، صدور هیچ گناهی از آنان امکان پذیر نباشد.

برخی ها (اهل تشیع) در باره خاصه تطهیر تکوینی با جمهور امت اختلاف کرده اند و مدعی شده اند که اهل بیت تنها بر اولاد و عصبات رسول (ص) دلالت دارد و ازواج مطهرات از آن بیرون می باشند و ثانیاً مراد از تطهیر در آیه عصمت است، اهل بیت مانند انبیاء معصوم اند.^(۳۳)

امام بیضاوی می گوید: اختصاص دادن اهل بیت به فاطمه، علی و حسنین (رض) و احتجاج بدان، بر عصمت ایشان و حجت بودن اجماع آنان، از طرف شیعه، ضعیف است؛ چرا که اختصاص دادن اهل بیت به ایشان، با ما قبل و ما بعد آیه مبارکه، مناسب نبوده و همخوانی ندارد. و حدیث عبا (پرده و چادر) که رسول الله (ص) فاطمه، علی، حسن و حسین را در آن وارد نمودند متقاضی آن است که ایشان اهل بیت هستند، و این را نمی رساند که غیر از ایشان، کسی دیگری از اهل بیت نیست.^(۳۴)

دکتور وهبة الزحیلی: اهل بیت را به معنای زنان نبی کریم (ص) ترجمه نموده و این گونه تعریف می کند: اهل بیت تمام کسانی اند که با نبی کریم (ص) ملازمت داشتند؛ مانند: زنان و اقارب. امام احمد و ترمذی از انس بن مالک (رض) روایت نموده اند که گفت: رسول الله (ص) به مدت شش ماه، وقتی که به نماز صبح می رفت به دروازه فاطمه (رض)، تشریف فرما شده می گفتند: نماز، ای اهل البیت! "إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا".^(۳۵)

دانشمند موصوف در جای دیگری به صورت مفصل تر نیز در زمینه، می نگارد: اهل بیت نبوی عبارتند از: زنان و خویشاوندان وی (ص)، منجمله عباس، کاکاهای دیگر وی (ص) و فرزندان ایشان، همه در اهل بیت شامل

اند. امام فخر الدین رازی می گوید: بهتر این است که گفته شود: اهل بیت نبوی اولاد و زنان وی (ص) اند، حسن، حسین و علی (رضی الله عنهم) از آنان به شمار می روند؛ چرا که علی (رض)، به سبب معاشرتش با دختر نبی کریم (ص) و ملازمتش با رسول الله (ص) از اهل بیت وی بود. و این مسأله دیگر، از الفاظ آیت و سیاق آن، واضح و آشکار است؛ چون در مطلع و ختم آیات، خطاب متوجه زنان نبی اکرم (ص) می باشد. ولی امام قرطبی می گوید: آنچه از آیه متبرکه پدیدار می گردد این است که آن عام است در مورد کلیه اهل بیت؛ چون زنان و غیر ایشان؛ و لذا گفته است: (وَيُطَهَّرُكُمْ تَطَهِّيراً) چرا که رسول الله (ص) علی، حسن و حسین (رضی الله عنهم) در میان آنان بود. هنگامی که مذکر و مؤنث با هم یک جا شوند مذکر غالب می آید، پس آیه مبارکه مقتضی این است که ازواج مطهرات از اهل بیت اند؛ برای این که آیت در مورد ایشان بوده و ایشان را مورد خطاب قرار داده است و سیاق کلام نیز، بر آن دلالت می کند.

و اما حدیثی را که امام ترمذی و غیره از ام سلمه تخریج نموده اند و قبلاً هم تذکر داده شد و شخص ترمذی هم آن را حدیث غریب خوانده و باز هم نص آن را تذکر می دهیم: ام سلمه می گوید: این آیت (آیه تطهیر) در خانه من نازل گردید؛ آنگاه رسول الله (ص)، علی، فاطمه، حسن و حسین (رضی الله عنهم) فراخواند، پس با ایشان زیر چادر خیبری داخل شده گفت: اینان اهل بیت من اند. و آیت تلاوت فرموده گفت: بار الها! پلیدی، ناپاکی و گناه را از ایشان دور بگردان و آنان را کاملاً پاک بساز؛ اینجا بود که ام سلمه گفت: یا رسول الله من با ایشان هستم؟ فرمود: تو بر جای خود باش و تو بر خیر هستی! و قشیری می گوید: ام سلمه گفت: سرم را داخل چادر نمودم و گفتم: یا رسول الله من از ایشانم؟ فرمود "بلی" (۳۶)

همان طوری که در نتیجه تحقیق و پژوهش پیرامون تعریف اصطلاحی مصطلح اهل بیت، معلوم گردید که علماء در زمینه تعیین و مشخص کردن

تبیان

مفهوم و مراد، آل النبی (ص) با هم اختلاف داشته و اقوال زیادی را ابراز نموده اند که مشهورترین آن قرار ذیل خلاصه می گردد.
قول نخست: اهل بیت، کسانی اند که صدقه بر ایشان حرام گردیده است و این قول جمهور است.

قول دوم: اهل بیت، صرف ذریه رسول الله (ص) و زنان وی می باشد، و برخی از کسانی که بر این قول قائل اند زوجات رسول الله (ص) را از آن بیرون نموده اند.

قول سوم: اهل بیت، عبارت از اتباع و پیروان وی (ص) تا روز قیامت می باشد، این تعریف را امام نووی از شوافع و مرداوی از حنابله، برگزیده اند.
قول چهارم: اهل بیت، متقیان و پرهیزگاران امت وی (ص) اند. قول راجح در میان این اقوال، قول اول می باشد. حالا باید دانست آنانی که صدقه بر ایشان حرام است، کیها هستند؟ پاسخ روشن است که ایشان بنی هاشم و بنی عبدالمطلب اند، و قول راجح همین است؛ چرا که رسول الله (ص) فرموده است: "إنما أرى بنی هاشم و بنی المطلب شیئا واحدا" (۳۷) من بنی هاشم و بنی مطلب را یک شیئی واحد می دانم. و برخی از علماء تحریم را فقط بر بنی هاشم منحصر نموده اند و بنی مطلب را از آن بیرون کرده اند.

مفهوم اهل بیت نزد شیعه اثناعشریه

جمهور شیعه بر این باور اند که: مراد از اهل بیت صاحبان پنجگانه چادر اند، فقط آنان اند که در مورد شان آیه تطهیر نازل گردیده است و ایشان عبارت اند از: رسول الله (ص)، علی، فاطمه، حسنین (رض). جعفری ها بقیه ائمه اثناعشریه را بر صاحبان کساء ازدیاد نموده اند؛ با این وجود که در حدیث کساء ذکری از آنان نرفته است.

باور ایشان را عدم دخول امهات المؤمنین در مسمای آل بیت تشکیل می دهد و از آیه تطهیر بر این حصر استدلال نموده اند. اما ما برای شان می گوییم: در کجای از آیه ای که به موجب آن، گمان نموده اید که زوجات

رسول الله (ص) در آن داخل نمی شوند، حصر وجود دارد؟! بی تردید همان طوری که قبلا گذشت، نص آیت و سباق آن، در وهله نخست دلالت دارد که مراد از اهل بیت ازواج رسول الله (ص) امهات المؤمنین می باشد؛ چرا که ماقبل آیه تطهیر و ما بعد آن، خطاب به ایشان است، لذا بعد از همه این ها می گوید: (وَأَذْكُرَنَّ مَا يُثَلَّى فِي بُيُوتِكُنَّ...).^(۳۸) و آنچه را در خانه های شما از آیات خداوند و حکمت و دانش، خوانده می شود، یاد کنید.

همچنان شیعه ها گمان می کنند که خطاب به صیغه مذکر در آیه مبارکه: (عَنْكُمْ وَ يُطَهَّرُكُمْ) از دخول امهات المؤمنین در جمله اهل بیت، جلوگیری می کند. و این گمان مردود است؛ این بخاطر آن که موقعی که مذکر و مؤنث در یک جمله جمع گردد، مذکر غالب می آید، آیه مبارکه چنان که گذشت، در مورد تمامی اهل بیت عام است، پس مناسب و بجاست که از ایشان به صیغه مذکر تعبیر شود.

اگر شیعه ها در زمینه عدم دخول ازواج نبی کریم(ص) در آل بیت به دلالت حصر و خطاب به صیغه مذکر در استدلال خویش تشدد می ورزند، پس ایشان به مسائل زیر ملزم ساخته می شوند:

نخست: ایشان با استدلال سابق خویش، مخالفت ورزیده و آن را ترک گفتند؛ و آن بدین گونه که ایشان، خود، به حصر نمودن خویش پا بندی نکردند؛ بلکه با صاحبان چادر غیر آنان را داخل نمودند! پس کجاست دلائل و نصوصی که برشامل ساختن غیر آنان با آنان، دلالت می نماید؟

دوم: محصور ساختن آل رسول الله(ص) فقط در علی، حسن، حسین، یا سلام! پس آیا صرف، اینان آل بیت رسول الله (ص) اند؟ یا سبحان الله! کجا شد کاکاهای رسول الله(ص)؟ آیا حمزه بن عبد المطلب شیر الله و شیر رسول خدا، شهید احد و شهسوار بدر نیست؟! و هنگامی که شهید شد نبی کریم(ص) بر وی سخت غمگین و ناراحت شد و گفت: "سید الشهداء عند الله

تبیان

یوم القيامة حمزة" (۳۹) حمزه (رض) در روز قیامت نزد الله (ج) سید الشهداء است.

آیا مگر چنین نیست که عباس بن عبد المطلب در فتح مکه حضور داشت و در غزوه حنین استوار و ثابت قدم ماند و رسول الله (ص) در موردش فرمود: (إن العباس منی و أنا منه).^(۴۰) عباس از من و من از او هستم. و نیز فرموده است: "یاأیها الناس! من أذى عمی فقد آذانی؛ فإنما عم الرجل صنو أبيه".^(۴۱) ای مردم! کسی که کاکایم را اذیت کند، مرا اذیت کرده است چون کاکای انسان حیثیت پدرش را دارا می باشد.

و کجاست فرزندان کاکاهای رسول الله (ص)؟ آیا مگر جعفر طیار، صاحب افتخارات، ایثارگری و شخص ستودنی نیست؟! و او کسی نیست که رسول الله (ص) برایش گفت: "أشبهت خلقی و خلقی" (۴۲) تو از لحاظ خلقت و اخلاق همانند من هستی. و او یکی از سابقین به اسلام و از کسانی بود که به حبشه هجرت نمودند، آن گاه در روز فتح خیبر به مدینه منوره تشریف آوردند و رسول الله (ص) به قدوم وی نهایت درجه خوش حال شدند و به استقبال او از جای شان برخاستند و با وی معانقه نموده و میان هر دو چشمان او را بوسیدند.

موقعی که رسول الله (ص) او را به حیث معاون زید بن حارثه به غزوه موته فرستاد، امتحانی خوبی داد، می رزمید و پیکار می کرد تا آن که هر دو دستانش قطع گردید و شهید شد؛ آنگاه الله (ج) به عوض دستانش، دو بال برایش ارزان فرمود، این جا بود که وی را از شهادتش: طیار گفته می شد. هنگامی که خبر شهادتش به نبی کریم (ص) رسید، سخت ناراحت و اندوهگین شد و گفت: (دخلت الجنة البارحة فنظرت فیها و اذا جعفر یطیر مع الملائكة).^(۴۳) شب گذشته وارد بهشت شدم و در آن نگاه کردم، ناگهان دیدم که جعفر همراه با فرشتگان، پرواز می کند.

همچنان فرمودند: (مر بی جعفر اللیلة فی ملاً من الملائكة، وهو مخضب الجناحین بالدم أبيض الفؤاد). امشب جعفر به همراه گروهی از فرشتگان، از کنار من گذشت، در حالی که بالهایشان آغشته به خون بودند و دل و سینه اش سفید بود.^(۴۴)

این بود شمه از مناقب جعفر طیار، که بر عظمت جایگاه و بلندی شأن او دلالت می کند، رضی الله عنه. آیا مگر چنین نیست که عبد الله بن عباس، حبر امت و ترجمان قرآن بود؟! و او را به خاطر گستردگی علم و کثرت فهمش و به خاطر کمال عقل و وسعت فضلش به حبر و بحر لقب داده می شد، و با رسول الله (ص) ملازمت می نمودند و برای او رسول الله (ص) بفقہ در دین و علم تأویل قرآن، دعاء کردند. و از جمله کسانی بودند که با حضرت علی در واقعه های جمل و صفین حضور بهم رسانید، این فضل و برتری را بزرگان صحابه و تابعین که ایشان را به نیکویی پیروی نمودند، برای او اعتراف نموده اند!

کجاست بقیه ذریه حسین؛ همچون نواسه اش شهید کوفه زید بن علی بن حسین و سائر ذریه اولادش؟! کجاست ذریه حسن؟! کجاست حقوق ایشان؟! آیا ایشان از اهل بیت هستند یا این که از ایشان به شمار نمی روند؟! و اگر از ایشان محسوب نمی شوند پس چه کسی ایشان را از زمره آنان خارج نموده است؟ و به کدام دلیل آنان را از آل بیت خارج ساخته است؟ برخی از جعفری ها باور دارند که آل بیت به آنان منحصر نمی باشد و اضافه نموده اند که: آنان ائمه معصومین هستند!- که این هم اشتباه است- و آل بیت فراتر و عام تر می باشد. ولی ایشان، آن را به صفاتی مرتبط نمودند و عمومیتش بخشیدند و هر کسی را که بدان صفات، متصف باشند و هر چه که نسب، و طن و قومیتش باشد، در بر می گیرد. ولی این سخن در هیچ کتابی جز، از بعضی کتب خود شان، پیدا نمی شود؛ اما واقعیت و حقیقت امر، همان است که مشاهده می کنید.

تبیان

اگر این جا باورها و دلائل مان را با باورها و دلائل و نظریات ایشان مقایسه نماییم؛ به صورت واضح و آشکارا، اختلافات زیاد و فاصله دوری در میان اهل سنت و مخالفین ایشان در بیان مصداق اهل بیت و این که اهل بیت کیست، پدیدار می شود؟! اما حق این است که نظر به آراء علماء معتبر و معتمد اسلام، ازواج مطهرات، بلا منازع از اهل بیت محسوب می شوند؛ البته با قرائن داله آیات سابق و لاحق بر آن، علاوه از این که رسول الله (ص) را خانه ای نبود که در آن سکونت گزینند جز سکونت گاه ایشان، و در کنار این ادله، عده ای زیادی؛ چون ابن عباس، عکرمه، ابن جبیر و غیره می گویند که: "إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ" در مورد ازواج مطهرات نازل شده است.^(۴۵)

خلاصه دیدگاه علامه آلوسی در مورد مفهوم اهل بیت

علامه آلوسی در تفسیر آیه تطهیر، پس از بحث طولانی و آوردن دلائل مختلف شرعی، عقلی، نحوی و بلاغی در رد دعوی حصر بودن اهل بیت به پنج نفر، نظر خویش را در زمینه چنین ابراز می دارد: "آنچه برای من پدیدار می گردد این است که مراد از اهل بیت، کسانی هستند که علاقه مزیدی به رسول الله (ص) داشته و دارای نسبت قوی و قریب به وی (ص) باشند؛ بگونه ای که اجتماع ایشان و سکونت شان با او (ص) در یک خانه در عرف قبیح دانسته نشود، و در آن ازواج مطهرات، چهار نفر اهل کساء و علی کرم الله تعالی وجهه شامل می شوند با این وجود که قرابتی با رسول الله (ص) دارد، در خانه و آغوش وی (ص) بزرگ شد، و وی را ترک نمی گفت و با او مانند فرزندش در آوان کودکی معامله فرمود و در دوران بزرگی او را داماد خویش قرار داد و برادر خود گردانید...".^(۴۶)

نویسنده کتاب "فضل اهل البیت عند اهل السنة و الجماعة" می نگارد: (قول صحیح در آل بیت نبی (ص) این است که ایشان کسانی اند که صدقه بر ایشان حرام می باشد و آنان عبارتند از: زنان و ذریه وی (ص) و هر مرد و زن مسلمان از نسل عبد المطلب که عبارت از بنی هاشم بن عبد مناف

می باشد. و فرزندان کاکایش نیز در اهل بیت وی (ص) شامل می باشند...^(۴۷)

در کتاب بزرگ و قطور "الموسوعة الفقهية" مفهوم لغوی و اصطلاحی آل بیت، از لحاظ احکام فقهی مذاهب چهارگانه مشهور سنی بدقت مورد بحث و پژوهش قرار گرفته است که اینک بنده می خواهم دیدگاه احناف را این جا تذکر دهم: (احناف را باور بر این است که اهل بیت شخص و آل بیت او، هر دو، از یک جنس است و آن عبارت از تمام کسانی اند که با وی در نسب تا اعلی ترین پدر او در اسلام مشارکت دارد. و او کسی است که اسلام را درک کرده برابر است که اسلام آورده و یا خیر، و گفته شده: اسلام آوردن پدر اعلی شرط است. پس کلیه کسانی که با این پدر از مردان، زنان و اطفال مناسبت دارند، از اهل بیت محسوب می گردند). و نیز در کتاب مزبور آمده: (محققان بر این باور اند که آل در عبارت های "الصلاة علی النبی و آله و صحبه" اطلاق ویژه ای دارد. اکثریت برآنند که مراد از آنها، آن اقارب وی (ص) می باشند که صدقه بر ایشان حرام است و گفته شده است: آنان جمیع امت اجابت اند. امام صاحب ابو حنیفه می گوید: هدف از اهل، در حین اطلاق در عرف مردم زن است، قسمی که گفته می شود: فلانی متأهل است و فلانی غیر متأهل و فلانی اهل ندارد. مقصود از آن زوجه است. و صاحبین هم با آوردن آیه (۴۵ هود إن ابنی من أهلی) و آیه سوره شعراء در داستان لوط علیه الصلاة و علیه السلام اهل را عبارت از کسانی دانسته اند که نفقه شان بر انسان لازم است).^(۴۸)

نویسندگان "الموسوعة الفقهية" در مجموع آل، را بر دو قسم، تقسیم نموده اند:

- ۱- آل رسول الله (ص) به صورت عمومی.
- ۲- و آن آل رسول الله (ص) که احکام خاص دارند.

تبیان

نخست: آل عمومی رسول الله (ص) عبارتند از: آل علی، آل جعفر، آل عقیل، آل الحارث بن عبد المطلب و آل ابو لهب، پس عبد مناف پدر چهارم برای رسول الله (ص)، چهار فرزند از خود به جای گذاشت که عبارتند از: هاشم، المطلب، نوفل و عبد شمس، سپس هاشم نیز، چهار فرزند از خود به جای گذاشت که نسب شان قطع گردید مگر عبد المطلب که وی دوازده فرزند از خود به جای گذاشت.

دوم: آن آل رسول الله (ص) که احکام خاص دارند عبارتند از: آل علی، آل جعفر، آل عقیل، آل الحارث بن عبد المطلب و موالی ایشان، بر خلاف ابن قاسم از علمای مالکی مذهب که موالی را از آل نمی داند و اکثر علماء با وی هم عقیده اند. اما در مورد ازواج مطهرات: ابو الحسن بن بطال در شرح بخاری ذکر نموده که: کلیه فقهاء بر این متفق اند که ازواج مطهرات در آلی که صدقه برای شان حرام است داخل نمی شوند ولی در کتاب "المغنی" از عائشه صدیقه (رض) حدیثی روایت شده است که خلاف آن را به اثبات می رساند. و نیز در "الموسوعة الفقهية" آمده که مؤلف "المغنی" می گوید: خلال با اسناد خویش از ابن ابی ملیکه روایت نموده که خالد بن سعید بن العاص برای عایشه صدیقه (رض) سفره ای از صدقه فرستاد و او آن را مسترد ساخته گفت: برای ما آل محمد (ص) صدقه حلال نمی باشد. صاحب "المغنی" اضافه می کند: و این دلالت بر آن دارد که زوجات النبی (ص) از زمره اهل وی در تحریم زکات، محسوب می شوند. شیخ الاسلام تقی الدین حرانی بر این عقیده است که بر ازواج مطهرات صدقه حرام می باشد و این که ایشان بر اساس اصح روایتین از اهل بیت وی (ص) می باشند.^(۴۹) در این جا مناسب می دانم که دو فائده ای را که مرتبط به موضوع مقاله است جهت افاده بیشتر، با نقل از الموسوعة الفقهية، تذکر دهم:

فائده اول: حکم دشنام آل بیت: فقهاء مذاهب بر این اجماع نموده اند که شخصی که یکی از آل وی (ص) را مثل دشنام دادن مردم، دشنام می دهد،

باید مورد ضرب شدید قرار گرفته و چنان مجازات گردد که باعث عبرت دیگران شود، ولی با دشنام دادن کافر نمی گردد.

فائده دوم: نسبت دادن دروغین به آل بیت: کسی که خود را به دروغ به آل النبی (ص) منسوب کند، مورد ضرب شدید و شکنجه درد ناک قرار داده می شود و به مدت طولانی محبوس می گردد، تا این که توبه اش را اظهار کند؛ چرا که این کار، استخفاف به حق رسول الله (ص) می باشد.^(۵۰)

نتیجه

از آنچه گفته آمد بصراحت معلوم شد: مصداق آل بیت یا اهل بیت، در اسلام با مفهوم وسیع پذیرفته شده آن، نزد اهل سنت و بلکه فراتر از آن در قرآن و سنت و مذاهب فقهی، مطرح شده و آن را به وضاحت تمامت و عالمانه به بحث گرفته اند. نه فقط این؛ بلکه به شناخت آن تشویق و آن را یک وجیبه دینی خوانده و نیز آن را به عنوان یکی از حقوق اهل بیت بهاء داده اند؛ شاهد مدعای ما نمونه های از اقوال و آراء ایشان است که بالفعل در این مقاله از آن، تذکر به عمل آمده است. نتیجه این مقاله به همه برادران و خواهران مسلمانی تقدیم می شود که آل بیت را مطابق شریعت اجلال و احترام می نمایند، منهج شان را باور داشته و بر آن عمل می کنند.

از خلال مقاله هذا دانسته شد که، اهل لغت: اهل را بمعنای خانواده، فامیل، افراد خانواده و عشیره، قوم و خویش، همسر، خاندان و کسانی که در یک جا اقامت دارند به کار می برند و می گویند: (اهل الرجل = اهل مرد) به افرادی گفته می شود که وی با ایشان تحت عنوان نسب یا دین و یا چیزهای مشابه آن؛ چون صنعت، خانه، شهر و محل بود و باش، گرد می آیند. سپس از آن فراتر شده و (اهل بیت الرجل) برای کسی گفته می شود وی و ایشان را، نسب یک جا می گرداند و به صورت مطلق و بدون کدام قید و قیود در مورد (اسره مبارکه نبی علیه الصلاة والسلام و خاندان نامی نبوت) شهرت یافته است.

تبیان

و نیز از تعریف اصطلاحی اهل بیت، در مفهوم عام آن، دانسته شد که ایشان عبارتند از: همسران، دختران پیامبر و کسانی که صدقه بالای شان حرام است و اهل بیت: به بنی هاشم و بنی مناف نیز، گفته شده است و اختصاص دادن اهل بیت به فاطمه، علی و حسنین (رض) و احتجاج بدان، بر عصمت ایشان و حجت بودن اجماع آنان، از طرف گروه خاص، یک مسأله ضعیف است؛ چرا که اختصاص دادن اهل بیت به ایشان، با ما قبل و ما بعد آیه مبارکه ۳۳ سوره احزاب، مناسب نبوده و همخوانی ندارد. حدیث صحیحی را عایشه صدیقه روایت کرده که رسول الله (ص) یک روز که چادر منقوش پوشیده بود بیرون بر آمد: حسن بن علی آمد زیر چادر خود آورد، بعدا حسین آمد وی را نیز، زیر چادر خود آورد، سپس فاطمه آمد، او را نیز زیر چادر خود آورد، سپس علی آمد، وی را نیز زیر چادر خود در آورد، سپس گفت: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا) هدف از اهل بیت در سیاق این آیت همسران پیامبر (ص) می باشد و صاحبان چادر به آنها می پیوندد.

و همچنان از لابلای مقاله پی برده شد که احادیثی که در فضیلت یا در بیان اهل بیت وارد است؛ برخی از آن ها در باره همه اهل بیت وارد شده است و برخی مخصوص اشخاص معینی همچون همسران و دختران پیامبر (ص) و حضرت علی، فاطمه، حسن، حسین، جعفر بن ابی طالب، عباس و فرزندان (رض) می باشد. از نظر امام آجری، یکی از علمای شافعی مذهب، اهل بیت پیامبر عبارت هستند از بنی هاشم: علی بن ابی طالب و فرزندان، فاطمه و فرزندان. حسن، حسین، جعفر طیار، حمزه، عباس و فرزندان همه این بزرگ واران - رضی الله عنهم - نیز از جمله اهل بیت رسول الله (ص) اند. و هكذا دانسته شد که حضرات حسنین، حضرت فاطمه و حضرت علی رضی الله عنهم، هم طبق احادیث نبوی جزء اهل بیت هستند و نه این که اهل بیت در این ها محصور اند. و بر اساس تعریف دیگری، جمعی از علماء اهل سنت،

تحقیق پیرامون ...

بر این عقیده اند که بر ازواج مطهرات صدقه حرام می باشد و این که ایشان بر اساس اصح روایتین از اهل بیت وی (ص) می باشند.

پیشنهادهات

برای تمامی حق طلبان غیر متعصب و اشخاصی که در راستای شناخت اهل بیت و مصداق آن در قرآن و سنت البته به معنای وسیع و گسترده آن، گام می نهند، پیشنهاد می گردد که باید حدود و ضوابط تعریف لغوی و اصطلاحی اهل بیت را بمفهوم پذیرفته شده آن، رعایت نمایند تا بر اساس هوا و هوس و بدون موجب و دلیل، با پذیرفتن ظاهر برخی نصوص، ستون فقرات اهل بیت را از بدنه آن، جدا نسازند.

مآخذ

- ۱- (الاحزاب: ۳۳).
- ۲- عمید، حسن، فرهنگ متوسط عمید، ص: ۲۲۰.
- ۳- یوسف، عبد اللطیف، زبدة المفردات للطلاب و الطالبات، دار المعرفة، بیروت، چاپ اول، ۱۹۹۸م، ص: ۳۹.
- ۴- همان اثر، ص: ۳۸.
- ۵- (هود: ۳۶).
- ۶- ابن منظور، محمد بن مکرم، الافریقی المصری، لسان العرب، چاپ اول، دار صادر، بیروت، ج: ۱۱، ص: ۲۸.
- ۷- فرهنگ متوسط عمید، ص: ۴۲.
- ۸- الموسوعة الفقهية، وزارة الاوقاف و الشؤون الايلامية، چاپ دوم، سال چاپ ۱۴۰۴ قمری = ۱۹۸۳م، ناشر: طباعة ذات السلاسل - الكويت، ج: ۱، ص: ۹۷.
- ۹- فرهنگ متوسط عمید، ص: ۴۲.
- ۱۰- زبدة المفردات للطلاب و الطالبات، ص: ۱۳.
- ۱۱- الموسوعة الفقهية، ج: ۱، ص: ۹۷.

تبیان

- ۱۲- (آل عمران: ۳۳).
- ۱۳- (غافر: ۴۶).
- ۱۴- (غافر: ۲۸).
- ۱۵- زبدة المفردات للطلاب و الطالبات، ص: ۱۴.
- ۱۶- الموسوعة الفقهية، ج: ۱، ص: ۹۷.
- ۱۷- (یوسف: ۲۵).
- ۱۸- (طه: ۱۰).
- ۱۹- (هود: ۷۳).
- ۲۰- (هود: ۷۳).
- ۲۱- شیرازی، ناصر مکارم و جمعی از فضلا>، تفسیر نمونه، دارالکتب الاسلامیه، تهران، چاپ سی و سوم، سال ۱۳۸۷، ج: ۹، ص: ۲۱۰.
- ۲۲- الالبانی، محمد ناصر الین، صحیح الجامع الصغیر و زیادته (الفتح الکبیر)، المکتب الاسلامی، بیروت، چاپ سوم، ۲۰۰۰م، ج: ۱، ص: ۶۲۶.
- ۲۳- آلوسی، ابو الثناء، محمود، روح المعانی، دار الکتب العلمیة، بیروت، طبع دوم، ۲۰۰۰م، مجلد: ۴، ج: ۶، ص: ۲۹۶.
- ۲۴- (الاحزاب: ۳۳).
- ۲۵- (الاحزاب: ۲۸).
- ۲۶- (الاحزاب: ۲۹).
- ۲۷- (الاحزاب: ۳۰).
- ۲۸- (الاحزاب: ۳۱).
- ۲۹- (الاحزاب: ۳۲).
- ۳۰- (الاحزاب: ۳۴).
- ۳۱- (الاحزاب: ۳۳).

تحقيق پيرامون ...

- ٣٢- عثمانى، محمد شفيح ديوبندى، معارف القرآن، ترجمه مولانا محمد يوسف حسين پور، ناشر: مكتبه فاروقيه، سال چاپ: ١٣٨٥، ج: ٦، ص: ٤٧٧-٤٧٨.
- ٣٣- همان اثر، ص: ٤٧٨.
- ٣٤- الزحيلي، وهبه، التفسير المنير...، المكتبة الغفارية، كوئته، پاكستان، ج: ١١، ص: ٣٢٨.
- ٣٥- همان اثر، ص: ٣٣٣-٣٣٢.
- ٣٦- همان اثر، ص: ٣٣٦-٣٣٥.
- ٣٧- صحيح الجامع الصغير وزيادته (الفتح الكبير)، ج: ١، ص: ٤٦٠.
- ٣٨- (الاحزاب: ٣٤).
- ٣٩- صحيح الجامع الصغير وزيادته (الفتح الكبير)، ج: ١، ص: ٦٨٥.
- ٤٠- سنن نسائي، ج: ٨، ص: ٣٣ (المجتنى من السنن، احمد بن شعيب ابو عبد الرحمن النسائي، تحقيق ابوغده، چاپ دوم، سال ١٩٨٦ م).
- ٤١- صحيح الجامع الصغير وزيادته (الفتح الكبير)، ج: ٢، ص: ٧٥٧.
- ٤٢- صحيح البخارى، ج: ١٠، ص: ٣١١، به تحقيق محمد زهير بن ناصرالناصر، دار طوق النجات، چاپ اول، سال ١٤٢٢ قمرى.
- ٤٣- همان اثر، ج: ١، ص: ٦٣٤.
- ٤٤- أنيسُ السَّارِي فِي تَخْرِيجِ وَتَحْقِيقِ الْأَحَادِيثِ الَّتِي ذَكَرَهَا الْحَافِظُ ابْنُ حَجْرٍ الْعَسْقَلَانِي فِي فَتْحِ الْبَارِي، أَبُو حَذِيفَةَ، نَبِيلُ بْنُ مَنْصُورِ بْنِ يَعْقُوبَ بْنِ سُلْطَانَ الْبَصَارَةِ الْكُوَيْتِي، بِهِ تَحْقِيقٌ: نَبِيلُ بْنُ مَنْصُورِ بْنِ يَعْقُوبَ الْبَصَارَةِ، النَّاشِرُ: مَوْسَسَةُ السَّمَاةِ، مَوْسَسَةُ الرِّيَّانِ، بِيْرُوتَ - لُبْنَانَ، چاپ اول، ١٤٢٦ هـ - ٢٠٠٥ م، ج: ٥، ص: ٣١٦٤.
- ٤٥- روح المعانى، ج: ١١-١٢، ص: ١٩٤.
- ٤٦- همان اثر، ص: ١٩٩.

تبيان

- ٤٧- البدر، الشيخ عبد المحسن بن حمد العباء، فضل اهل البيت عند
اهل السنة و الجماعة، ص: ٢.
- ٤٨- الموسوعة الفقهية، ج: ١، ص: ٩٨ و ٩٩. ح
- ٤٩- همان اثر، ص: ١٠٠.
- ٥٠- همان اثر، ص: ١٠٧.

پوهندوی دکتور عبدالجلیل (فقیه)

رد عقیده مسیحیان در پرتو آیات قرآنی

الملخص

إن الغموض والتعقيد الشديد في معتقدات النصرانية أدى إلى تشويه الصورة الحقيقية لهذه الديانة و عدم تقديم تحليل واضح عن طقوسها و تقاليدھا من قبل الباحثين . كما أن غياب رؤية واضحة، جعل المعتنقين لهذه الديانة حائرين في مفترق الطرق، فليس لديهم صورة واضحة و درک صحیح عن ما يعتقدونه و ما يتمسكون به. والقرآن الكريم دون غرور وريب جاء هاديا لكل من وقع في قاع الضلال و فقد الطريق في ظلام الاوهام و الأساطير و هو المحك الذي به يميز الحق عن الباطل و يعرف به الصواب.

ونحن بالرجوع إلى المصادر الاصلية لهذه الديانة و ما كتبه هؤلاء، في ما يلي نحاول أن نقدم موجزا عن ما اعتقدوه طوال تاريخهم الممتد ثم ندرس مآلوه في هذا السدد في ضوء الارشادات القرآنية.

خلاصه

ابهام و پیچیده گی باورها در آیین نصرانیت باعث شده است تا تصویر درست و تحلیل واقعی از داشته های این آیین ارایه نشده مبهم و نا مفهوم باقی بمانند. همچنان باعث شود تا پیروان این آیین در نبود یک دید واضح و یک باور روشن راه را گم کرده گاهی به یک گونه و گاهی هم به گونه دیگر

تبیان

اعتقاد داشته باشند و هم هرگز نه توانند تصویری درست و مفهوم آشکاری از باورهای شان داشته باشند.

قرآن کریم که بدون شک بیان کننده همه امور بشری بوده و رهنمای کامل می باشد و برای هدایت و راه یابی بشر فرستاده شده است، همواره تلاش نموده است تا مانند اعتقادات دیگران، داشته ها و اندوخته های مسیحیان را نیز به شکل واقعی آن بیان داشته و مواقع ذلل و انحراف آنها را انگشت نشان ساخته و به تصحیح و تقویم آنها پردازد.

مقدمه

باور به سه اقنوم مجزا به گونه ذوات مستقل مقدس لاهوتی، نصرانیت را از دو آیین دیگر ابراهیمی متمایز ساخته رنگ و چهره دیگر داده است. فلاسفه و علمای کلام این کیش از یک سو کوشیده اند تا بر وجود هر سه اقنوم مستقل و مجزا از همدیگر به صورت جداگانه استدلال کرده و بودن همه را در یک رتبه وجودی باهم به اثبات برسانند و از سوی دیگر به عنوان پیروان آیین ابراهیمی ادعای یکتاپرستی کرده اند و با همه توان در گستره تاریخ خود تلاش کرده اند تا این دو باور باهم متناقض را یکی سازند و از آن به عنوان توحید در تثلیث Unity in trinity تعبیر کنند.

مبرمیت موضوع

موضوع الوهیت عیسی که اساس کیش مسیحیت را تشکیل می دهد، از همان آوان تا اکنون بحث بر انگیز و یک موضوع نا روشن بون و مسیحیان برای اینکه بتوانند این پندار را ثابت سازند لازم دانستند تا در گام نخست کیستی و چیستی دو اقنوم دیگر (عیسی و روح القدس) را توضیح دهند به ویژه شناخت عیسی مسیح و چگونگی شخصیت و جایگاه وی در مقام الوهیت بیشتر مورد توجه آنها قرار گرفت و تا هم اکنون بحث روی این موضوعات و چگونگی فهم و تفسیر آن یکی از بزرگترین عوامل افتراق و اختلاف میان توده های کلامی و فلسفی مسیحی به شمار می رود.^(۱)

اصولا بحث در ارتباط به بنیان گذار آیین و اینکه آیا این بنیان گذار موجود سماوی بوده ذات لاهوتی دارد؟ و یا هم موجود زمینی بوده ذات ناسوتی دارد؟ در همه آیین ها مطرح است و حتی دسته بزرگی از ادیان بحث های کلامی ژرفی در این حوزه کرده اند. مسیحیت نیز از جمله همین ادیان است.

پرسش از اینکه آیا عیسی مسیح خدا است و یا هم غیر از او؟ و اینکه او چیست؟ آیا مانند خدای پدر ذات لاهوتی دارد؟ و یا مانند موجودات دیگر ذات ناسوتی دارد؟ از نخستین پرسشهای اند که در کتاب عهد جدید New Testament مطرح شده اند. اما دیده می شود که مسیح در این کتاب (عهد جدید) از ارایه پاسخ مستقیم به این پرسشها خود داری کرده و اطرافیان خود را به سکوت در این باب دعوت نموده است و از آغاز تا پایان به این پرسشها پاسخ واضح ارایه نکرده است.

بدین ملحوظ کلامی های مسیحی و کشیش ها کوشیده اند تا در روشنایی نصوص وارده درین متن مقدس (عهدجدید) تا حد توان پاسخ برای این پرسشها در یابند. اما نه تنها کوشش آنها سودی نکرده و نتواسته اند پاسخ روشنی دریابند بلکه باورهای متفاوتی که همه فلسفی و عقلی محض بوده و اکثرا غامض و مبهم و از حیطة فهم و تعقل بدور اند ارایه کردند و به نوبه خود موضوع را پیچیده تر و قضیه را مبهم تر ساخته اند.

حالا ما برای دریافت پاسخ روشن به این پرسشها چاره دیگری سراغ نداریم جز اینکه باور به شخصیت عیسی مسیح و چگونگی پندار در ارتباط به وی را در گستره تاریخ نصرانی بررسی کنیم و در فرجام نظری بیفکنیم به فرموده های قرآن کریم که بدون شک، تاریخ دقیق و اخبار درستی از داشته ها و اندوخته های ملل و نحل پیشین ارایه داشته است.

تبیان

هدف تحقیق

هدف از این تحقیق این است تا اگر بتوانیم واضح سازیم که مسیحیان در ارتباط به ذات الهی یک پندار واضح و آشکار نداشته خود در گستره تاریخ باورهای نادرست و غیر ثابت داشته اند و از همان آغاز انحراف و دست برد در داشته و اندوخته های خود نه توانسته اند بر اثبات گفته ها و اندیشه های خود استدلال کنند بلکه چون غرق شده گان در گرداب به هر خس و خاشاک دست انداخته اند تا اگر بتوانند از گمراهی و غرق شدن نجات یابند که با تأسف باز هم نه توانسته اند. حتی اکنون با پیشرفت علم و فن آوری به فضاحت باورهای خود بیشتر پی برده اند و به سستی و بی تمکینی استدلالات خود معترف اند و خود به این یقین رسیده اند که باور به خدایی عیسی یک باور نادرست، نا پذیرفتنی و دور از خرد است.

روش تحقیق

در این سطور کوشیده شده است تا با رجوع به تاریخ مسیحیت تحلیلی از چگونگی باور و اندیشه مسیحیت در طول تاریخ شان ارائه شود سپس آنچه را که قرآن کریم در پیوند به داشته ها و باورهای آنها ارشاد فرموده است بیان کرده شود تا از یک سو تصویری درست و واقعی از پندارها و عقاید آنها ارائه شده و از سوی دیگر باعث کشاندن این ملت گمراه به جاده حق گردد. همچنان سعی شده است تا به گفته ها، اندیشه ها، بحث های کلامی، متون اعتقادی و آموزه های اصلی این آیین مراجعه شده هر یک مورد غور و بررسی قرار گرفته به کمال امانت و دقت استقراء شود و در فرجام نتیجه مطلوب با دقت بیان کرده شود.

عقیده مسیحیت در گستره تاریخ

با رجوع به تاریخ نصرانی ها در می یابیم که باور به کیستی و چیستی عیسی مسیح مراحل متعدد زمانی را پیموده و ترسایان (نصرانی ها) در هر مقطع از زمان باور ویژه در ارتباط به این شخصیت داشته اند. در کل می توان

این پندار مسیحی را به مراحل ذیل دسته بندی کرد:

مرحله نخست

باور یهودی ها به این که عیسی یک انسان ویژه و برگزیده شده از جانب خدا است که با ارایه معجزه ها با عث نجات پیروانش از نابسامانی های روزگار شد.

یهودی ها که بعدها توده از آنها به آیین نصرانیت گراییدند به نوع از انسان های مقدس عقیده داشتند که در پی هر ظلم و ستم بزرگی که بر یهودیان روا داشته می شد پدیدار می شدند و آنها (یهود) را از ظلم و ستم روا داشته شده بر ایشان و گزند دیگران نجات می دادند. این نوع انسان ها را همیشه Messiah (مسیح) می نامیدند. این انسان ها که در اصل برگزیده الهی بودند از سوی پیامبران و یا رجال دینی یا کاهنان اعظم با مالیدن قدری از روغن مخصوص بر سر ایشان انتخاب می شدند.

در عصر پدیدار شدن عیسی یهودیان به شدت تحت جور و ستم دیگران به ویژه یونانیان و رومیان و بقایای کفاری که از سقوط اورشالیم به دست بخت نصر تا آن دم بر آنها به نحوی مسلط بودند، قرار داشتند. آنها از این ستم ها به ستوه آمده بودند و کاسه صبر شان لبریز شده بود و بیشتر تحمل نداشتند و طبق وعده که آنها توسط ابراهیم و سپس موسی با "یهوه" خدای شان بسته بودند می بایست مورد حمایت خداوندی قرار می گرفتند.

پس یهودیان طبق این وعده به شدت در انتظار آن روزی بودند که از سلطه کفار به در آیند و از جور و ستم آنها رهایی یابند و دوران خوش بختی و کامگاری بر ایشان فرارسد، با این همه مزده فرود آمدن پسر انسان یا میشیاه که برای نجات یهودیان از ابرهای آسمان فرود می آید نیز در سفر دانیال داده شده بود، همین بود که با وجود همچو پیش گویی ها و در همچو وضع ناگوار و راهن که یهودیان را واداشته بود تا بی صبرانه منتظر ظهور منجی موعود و بر آورده شدن دعاهای خود باشند؛ بناء به روایات اناجیل عیسی در بیت

تبیان

اللحم فلسطين به گونه خارق العاده پدیدار می شود و بی درنگ به حیث میشیاه و منجی موعود یهودیان پذیرفته می شود و قبله سواد اعظم از اهالی آن مرزبوم قرار می گیرد.^(۲)

این باور تا بعد از کشته شدن عیسی مسیح نیز در میان یهودیان مسیحی پا برجا بود. نخستین گروه مسیحیان پس از عیسی مسیح در شهر اورشلیم که معروف به یهودیان مسیحی بودند به زمامداری پطرس حواری شکل گرفت. آنها را به خاطری یهودی مسیحی می خواندند که آنها در اصل یهود بودند و در چارچوب آیین یهودی به منجی موعود باور داشتند و شریعت یهودی را به جا می آوردند و شرط قبول آیین مسیح را یهودی بودن می دانستند و برای عیسی مسیح به هیچ وجه شخصیت و وجود الهی و لاهوتی قایل نبودند. او را پیامبری می دانستند که معجزه های بیش از دیگر پیامبران انجام می داد. همچنان باور به روح القدس در میان این گروه نا شناخته بوده و هیچ نقشی در جهان بینی این گروه ایفا نمی کرد.^(۳)

پس عیسی در این برهه زمانی فقط به حیث یک "مسیح" شناخته می شد او در این مرحله یک انسان خارق العاده است، نه خدا است و نه هم ذات لاهوتی دارد بلکه پسر یک انسان است که برای نجات یهود برگزیده شده است.

مرحله دوم: مرحله پندار نا معلوم و نا مشخص:

باور به مسیح بودن عیسی مدت زمانی میان یهودیان در آن عصر رایج بود و مردمان زیادی بناء به این باور از وی پیروی می کردند. اینکه چه زمانی و چگونه این باور دگرگون شد؛ تاریخ به دست رس ما چیزی نمی دهد اما شاید نبودن عیسی طبق شروط و اصول مندرج برای یک میشیاه در تورات و همچنان فرا نه رسیدن قیامت که بناء به اعتقاد یهودی همگام با میشیاه می باشد باعث شده باشند تا روحانیون و احبار یهود او را تکفیر کرده و محکوم به مرگ کنند و به جرم این که خود را به ناحق زمام دار یهودیان دانسته است

برای مجازات به رومیان که حاکمان وقت بودند تحویل داده شده و به دست آنها به صلیب آویخته شود.

در این مرحله نیز عیسی یک مسیح و منجی پنداشته شده و اناجیل او را یک موجود خارق العاده که دارای صفات فرا انسانی است معرفی می کند و او را موجود می پندارد که قبل از پدیدار شدنش در وجه این معموره وجود داشته است. نصوص اناجیل هیچ بحثی در پیوند به خدا بودن وی و وجود لاهوتی وی نکرده بلکه او را منجی آخر زمان و دیان شهر خدا (مدینه الله) می داند که بعد از این دنیا ایجاد می شود و گاهی او را پیامبر، گاهی استاد، گاهی یک روحانی بزرگ که دارای معجزه ها است و گاهی هم پسر خدا لقب می دهد البته خواندن او به عنوان فرزند خدا از روی بنوت نه بلکه برای اینکه یک انسان نیکو است و مأموریت خویش را به درستی انجام میدهد از روی قداست و قدر دانی فرزند خدا می خواندندش که ذوات دیگری نیز با وی در این امتیاز شریک بودند.

کتاب انجیل به ویژه دست نوشت های پولس و چهار انجیل متی، مرقس، لوقا و یوحنا یک مسیح که شبه انسان است و وجود قبلی دارد به عنوان منجی معرفی می کند. و در اناجیل همدید (متی، مرقس و لوقا) بیشتر به یک مسیح تاریخی توجه می شود تا به مسیح الهی.^(۴)

این اناجیل او را چنانچه گفته شد از روی قداست و قدر دانی پسر خدا می نامند و معجزات بسیاری به او نسبت می دهند اما دیده می شود که متن این اناجیل باز هم یک دست نبوده بلکه همانگونه که بیان داشتیم او را به القاب گوناگون ملقب می کنند بناء به گونه فشرده گفته می توانیم که این سه انجیل در باره وجود الهی عیسی مسیح و پیدایش و فرگشت او بحث زیادی نکرده اند فقط مسیح آخرزمان را تبلیغ می کنند و بشارت ملکوت الهی را به نیکوکاران می دهند و بدکاران را از عواقب بد کاری هایشان می هراسانند. این اناجیل تأکید دارند که عیسی مسیح منجی قوم یهود است و

تبیان

به ملل و نحل دیگر کاری ندارد و اگر برای اقوام دیگر نیز کاری انجام دهد در رابطه به نجات قوم بنی اسرائیل است.

مرحله سوم: باور بر اینکه عیسی مسیح فرزند خدا است بدون باور به تثلیث.

پندار فرزندی خدا اندک اندک در بینش مسیحیان جا می گیرد و به مرور زمان به یک عقیده مبدل می شود و مسیحیان به نحوی به این که عیسی مسیح پسر صلیبی خدا است باور پیدا می کنند.

از همین رو انجیل یوحنا که در دوره های پسین نوشته شده است و به نظر می رسد که متعلق به جامعه یهودی یونانی مآب بوده باشد^(۵) و نسبت به سه انجیل همدید کلامی تر است و تفسیر عرفانی از مسیح ارایه داشته بیشتر در باره مسایل بحث می کند که در اناجیل همدید به گونه سوال یا به طور مبهم مطرح شده اند؛ بیشتر به ترویج این باور پرداخت و عیسی مسیح در این انجیل شخصی معرفی شده است که از ازل همراه خدا بوده و در پیدایش جهان با وی سهم داشته و در پایان برای نجات مخلوقات به صلیب آویخته شده و زجر کشیده است.^(۶)

اما جا گیری این پندار در بینش مسیحیان و ترویج بیشتر آن از سوی انجیل یوحنا که به شدت از باورها و اندوخته های یونانی متأثر بود؛ دو ابهام عمده دیگری را در اذهان مردم ایجاد کرد. این دو ابهام و لغزی که در انجیل یوحنا همانگونه مبهم مانده و توضیح چندانی در پیوند به آنها وجود ندارد عبارت بودند از:

الف: چگونگی پیدایش پسر و یا فرزند از خدا

ب: جایگاه عیسی مسیح به حیث یک ذات لاهوتی در خدایی.

گرچه ذکری از این دو مورد به گونه مبهم در اناجیل صورت گرفته است یعنی نامی از روح القدس در میان بوده و نیروهایی همچون حیات بخش، اعطای ایمان و قدرت انجام معجزه و نوشتن کتاب مقدس به او نسبت داده

شده است و در کل نیروی خواننده شده است که همیشه در کنار پدر و پسر مطرح بوده اما با آن هم شخصیت و اندازه وجودی او مبهم است و در ارتباط به اینکه چرا و چگونه در میان پدر و پسر واقع شده است؟ چیزی در این اناجیل وجود ندارد. به همین سان عیسی مسیح نیز در انجیل یوحنا و نوشته های پسین دیگر به حیث پسر خدا و سهیم با وی مطرح شده و از وجود پدر، پسر و روح القدس در کنار هم دیگر نام برده شده است اما اینکه این پسر چگونه به میان آمده است و به فرزندی خدا در آمده است؟ و تا چه اندازه در پیدایش گیتی با وی سهیم است؟ چیزی بیان داشته نشده است.

پس در این مرحله عیسی مسیح به گونه یک ذات لاهوتی شناخته شده و باور به پسر خدا بودن وی در بینش مسیحی جا گرفت اما دیدی آشکاری در این رابطه وجود نداشت و تفسیر واضح در این باب ارایه نشد.

مرحله چهارم: مرحله تثلیث و یا سه خدایی به شکل ابتدایی.

عیسی مسیح به حیث پسر خدا پذیرفته می شود اما همان گونه که گفتیم مشکل چگونه پسر قرار گرفتنش و جایگاه وی در مقام الوهیت هنوز هم پا برجا می ماند و مدام اذهان مسیحیان به ویژه پژوهشگران و موشگافان را مغشوش ساخته در پی دریافت پاسخ مناسب و قاطع بودند.

یهودیان که مدام وجود خود را در عدم دیگران پنداشته اند و صحت باورهای خود را در تدلیس و تخریب اندوخته های دیگران دیده اند و برای چیره شدن بر غیر از خود و زبر دستی بر آنها به هرترفندی در کمین نشسته اند؛ موقع را برای تخریب و از بین بردن باورها، داشته ها و اندیشه های مسیحیانی که در برابر ایشان قرار گرفتند و آیین دیگری را پیروی کرده جامعه یهودی را از هم دریده و هیبت و هیمنت آنها را از بین برده بودند، نهایت مناسب دانستند.^(۷) همان بود که شخصی به نام پولس را برای این کار گماشتند و به ترندهای شیطانی او را به عنوان یک روحانی بزرگ و سیاست مدار زیرک در میان جامعه دینی و سیاسی مسیحی مطرح ساختند.

تبیان

پولس به حیث یک روحانی و کشیش بزرگ که از مسیح الهام می گیرد؛
رفته رفته با نوشته ها (رسایل) و نصایح زمینه را برای تغییر باورهای مسیحی
آماده می سازد تا در پایان به ریشه کن نمودن کامل آن موفق می شود. او به
این دو ابهام از دید پرنهاد خود توضیح ارایه می کند و باور به پسر خدا بودن
عیسی مسیح را کاملاً وارونه تفسیر نموده او را ذات (اقنوم) مجزا و به کلی
مستقل از پدر در چارچوب عقیده به "تثلیث" معرفی می کند.

البته کلامی ها، فلاسفه و عرفای مسیحی خود نیز در طول این مدت به
ارایه پاسخ ها به این دو سوال و تفسیرها و تأویل های گوناگونی از این
موضوع پرداخته بودند و اندیشه و گفته های گوناگون آنها نیز در میان
مسیحان مطرح بود از آن میان می شود به اندیشه گنوسی ها اشاره کرد که
می گفتند:

"موجودات الهی نهایت زیادی در عالم علوی وجود دارند و عیسی مسیح
یکی از آن موجودات عالم علوی است. این موجودات الهی در سلسله مراتبی
قرار دارند که در رأس آنها پدر نا شناختنی که حتی از درک همان موجودات
نیز به دور بوده و برای آنها غیر قابل شناخت می باشد قرار دارد. این مجموعه
همه خدایان خیر و نیکویی مطلق اند که در مقابل آنها خدای دیگری قرار
دارد که مظهر شر و خالق جهان مادی می باشد.^(۸) عیسی مسیح یکی از آن
خدایان نیکوی است که برای رهایی منش انسان که همان یگانه مخلوق
خدای خیر است، از بند خدای شر به روی زمین آمده است."^(۹)

اما با آن هم این ابهام کما کان باقی بود و مسیحیان پاسخ قانع کننده
در زمینه نداشتند و در پی یک تفسیر درست بودند که اگر بتواند قناعت آنها
را فراهم ساخته چگونگی ابوت و بنوت میان عیسی مسیح و خدای پدر را
واضح سازد.

رد عقیده مسیحیان در ...

سرانجام پولس با عرض اندیشه تثلیث Trinity (خدای پدر + خدای پسر + روح القدس) توانست تا اندازه به این ابهام نکته پایان گذاشته باور به سه خدایی را در اندیشه های مسیحیان ترسیخ نماید.

اما باور به تثلیث در عین حالی که توانست تا اندازه تأویلی برای چگونگی پسر خدا شدن عیسی مسیح ارایه کند؛ مشکلی دیگری را بزرگتر از آن به بار آورد و ابهام دیگری را در اذهان مسیحیان ایجاد کرد. این مشکل به چیستی عیسی مسیح تعلق می گرفت یعنی بالآخره عیسی مسیح چیست؟ آیا او خدا است؟ یا انسان است؟ اگر خدا است در رحم انسان به نام مریم چگونه به شکل انسانی در آمد؟ و اگر انسان است و از انسان زاده شده است پس چگونه خدا شد؟

مرحله پنجم: باور به دو خدا یا ثنویت

برای حل معضل چیستی عیسی مسیح نصرانی ها در یک برهه زمانی به این پندار بودند که عیسی مسیح خدا است اما فقط به وجود دو خدا (خدای پدر و خدای پسر) عقیده داشتند و روح القدس در پندار آنها جایگاه مقدس داشته مگر ذات مستقل لاهوتی به شمار نمی رفت.

فلاسفه و اندیشمندان مسیحی در تشریح این پندار به دو دسته تقسیم

شدند:

دسته عیسی مسیح را تنها خدا خواندند و باور داشتند که او پسر خدا بوده دارای ذات دو بعدی بود؛ بعد لاهوتی که همان خدایی او بود و بعد ناسوتی که توانایی تجسیم او را به صورت بشر و انسان به او داده بود. پس بناء به باور آنها در کل دو خدا وجود داشت که یکی همان پدر بود با ذات لاهوتی وی و دیگری هم پسر با ذات دو بعدی (لاهوتی و ناسوتی) وی که توانست به صورت بشر در بیاید و خود را برای رهایی انسانها از گناهان قربان کند. اما روح القدس در پندار آنها ذات مستقل نه بلکه عبارت از یک حالت

تبیان

معنوی بود که میان پدر و پسر وجود داشت و سبب به میان آمدن پسر شده بود.

تودهٔ دیگر عیسی مسیح را خدای خواند که تنها ذات لاهوتی داشت نه ذات ناسوتی بلکه به ذات ناسوتی درآمده بود و گرنه خدای بود که از خدا زاده شد یعنی خدای پدر در صورت مریم تجسید یافت و خدای پسر در صورت عیسی مسیح از او زاده شد بناء دو خدا و جود داشت خدای پدر و خدای پسر و جای برای ذات دیگری در میان نبود.^(۱۰)

مؤرخان دیانت مسیحی کسانی را که این باور را در میان مسیحیان ارایه کردند مونارکیانیست ها Monarcianists یعنی طرفداران سلطنت مطلق خداوندی می نامند و آنها را به دو گروه عمده مونارکیانیسم پویا Dynamic Monarcanism و مونارکیانیسم میانه middle Monarcanism تقسیم نموده اند که اولی پسر خوانده گی مسیح را دنبال کرده اند و دومی معتقد به تجسید خود خدای پدر بودند یعنی عیسی مسیح پسر خدا نه بلکه خود خدا بود که به صورت بشر در آمده بود و ذات الهی مطلق بود. به نظر می رسد که آنها با ابراز این اندیشه می خواستند بناء به فطرت خود به یکتا گرایی برگردند.^(۱۱)

مرحلهٔ ششم: مرحله تثلیث یا سه خدایی

باور به دو خدایی دیر زمانی دوام پیدا نکرد زیرا جواب درستی برای پرسشهای ایجاد شده در موضوع الوهیت ارایه نکرد و مشکل را به گونهٔ که می بایست حل نکرد. از همین جهت اندیشه تثلیث دوباره در بینش مسیحی جا گرفت و اندک اندک تعمیم پیدا کرد و این بار به گونه گسترده و با ارایه دلایل و براهین قاطعیت یافت.

علت از بین رفتن پندار دو خدایی را می شود از سخنان کلمنس رومی که در آغاز سده دوم میلادی گفته بود نیز در یافت او می گفت:

"باور به مسیح و یک منجی انسانی امید کوچک به همراه دارد و باور به ذات لاهوتی و یک منجی الهی امید بزرگ را به بار می آورد. هرچه شخصیت و اندازه های وجودی منجی عظیم تر باشد امید به پیروزی او بر نیروهای شر بیشتر است."^(۱۲)

درکنار این، فلسفه یونانی و تفکر یونانی مآب نیز از یکسو و دست درازی و سلطه جویی یهود که با کینه توزی در میان مسیحی ها به شدت رخنه کرده بود از سوی دیگر در از بین بردن اندیشه دو خدایی و احیانا تک خدایی تأثیر به سزا و نقش عمده داشت.^(۱۳)

همان بود که در قرن سوم میلادی بحث در پیوند به الوهیت مسیح و چگونگی وی و ارتباط وی با خدای پدر اوج گرفت و متکلمان مسیحی به ویژه متکلمان یونانی زبان و لاتینی زبان هر یک به گونه جداگانه به تأمل در این باب پرداختند و هر یک از این گروه نظر جداگانه در پیوند به تثلیث ارایه کردند.

یونانی زبانان تثلیث را به صورت یک خط در نظر گرفتند به این معنی که پسر از پدر صادر می شود و در یک خط نیز روح القدس از پدر به واسطه پسر به وجود می آید. اما به باور لاتینی زبانان پسر از پدر صادر می شود و روح القدس نقطه پیوند میان پدر و پسر می باشد.

ترتولیانوس Tertullianus که در ابتدای سده سوم به زبان لاتینی می نوشت، واژه یونانی Ousia را که به معنی جوهر است، در معنی رواقی آن می پذیرد و به واژه لاتینی Substantia ترجمه می کند و در عوض واژه یونانی Hypostasis که به معنای اقنوم و Prosopon که به معنی شکل است واژه لاتینی Persona را که به معنی شخص است به کار می برد تا ابراز دارد که خداوند یک جوهر و سه شخص جداگانه پدر، پسر و روح القدس است به نظر او جوهر خدایی چیزی است که از آن سه شخص ساخته شده و این جوهر خود عامل وحدت کامل آن ها است. و بناء به این جوهر فقط یک خدا وجود

تبیان

دارد اما این یک جوهر تقسیم شده میان پدر، پسر و روح القدس است که پدر تمام جوهر بوده و پسر قسمتی از آن و روح القدس هم در مرحله پایان تر از پسر در این جوهر شریک است.^(۱۴)

در نیمه نخست همین سده اریگنس Origenes متکلم مسیحی یونانی زبان نیز هردو خدای پدر و پسر را هم جوهر میدانند اما چون ترتولیانوس اعتقادی به تقسیم جوهر نداشت و جوهر را غیر مادی و غیر قابل تقسیم می دانست از همین جهت هردو پدر و پسر را هم جوهر دانسته اما پسر را تابع پدر می دانست و او را در مرتبه پائین تر از پدر قرار می داد.

در آغاز سده چهارم میلادی آریوس کشیش اسکندرانای دو باره بر مخلوق بودن مسیح تأکید می ورزد و بیان می دارد که: عیسی مسیح انسانی بود که خداوند از قبل می دانست که شریف است و مأموریت خویش را به نیکویی انجام می دهد بناء بر این او را پسر خود خطاب کرد و او پسر صلیبی خدا نیست و جوهر متفاوت از خدا دارد.

این اظهارات آریوس درزی در میان جامعه مسیحی آن زمان ایجاد می کند و باعث می شود که معتقدان به الوهیت عیسی که از حمایت زیاد قسطنطین امپراتور تازه مسیحی شده برخوردار بودند به فکر دفاع از باور خود بیفتند و در پی تبیین نهایی چگونگی وجود عیسی و رابطه وی با خدای پدر شوند.

اگرچه از لحاظ تاریخی جا گرفتن اندیشه آریوس در میان مسیحیان آن زمان دشوار بود زیرا از یک سو عقیده به تثلیث به شکل پولیسی آن به کلی پذیرفته شده و در اعماق اذهان مسیحیان جا گرفته بود و از سوی دیگر این پندار ناقص بسیاری از باورها و اعتقادات دیگر مسیحی که بر پایه های این اندیشه استوار بودند قرار می گرفت به ویژه اندیشه نجات که عیسی مسیح به خاطر آن به روی زمین فرود آمده بود و با نظریه مخلوق بودن و انسان بودن عیسی مسیح اصلاً تطابق نکرده قابل جمع نبود.

از همین جهت معتقدان به الوهیت عیسی مسیح با حمایت قاطع امپراتور به سختی بر علیه آریوس عکس العمل نشان داده قد علم می کنند تا در نتیجه امپراطور اسقف ها و روحانیون بزرگ مسیحی را در سال ۳۲۵ میلادی در شهر نیقیه گرد می آورد تا در مورد چپستی و چگونگی عیسی مسیح تفسیر و تبیین نهایی خود را ابراز دارند. این گردهمایی به شورای نیقیه نخستین گردهمایی همگانی در تاریخ دینی مسیحی شناخته می شود.^(۱۵)

آریوس و همقطاراناش دیر به این گردهمایی می رسند و از شرکت در آن باز می مانند و گردهمایی دیگری در پهلوی این گردهمایی تشکیل می دهند تا از اندیشه و باور آریوس حمایت کنند اما این گردهمایی دردی را دوا نمی کند و سر انجام روحانیون دعوت شده در گردهمایی نیقیه برخلاف آریوس طی قطعنامه که به نام " اعتقاد نامه نیقیه " معروف است^(۱۶) و مفاد آن جزو از اصول اعتقادی مسیحیان به شمار می رود به الوهیت کامل عیسی مسیح و هم جوهری وی با خدای پدر فیصله نموده و او را یگانه زاده پدر، خدای که از خدا، نوری که از نور و خدای حقیقی که از خدای حقیقی زاده شده است می پندارند او را خالق جهان می خوانند که برای نجات انسان ها به زمین فرود آمد و متجسد شد، رنج کشید، شکنجه شد، بر صلیب کشیده شد و روز سوم زنده شد و به آسمان عروج کرد. او باز خواهد گشت و داور روز واپسین خواهد بود و شهر خدا را ایجاد خواهد کرد. در فرجام همه با هم به سرکردگی امپراتور در پای آن دستخط می کنند و کتب مخالفان این پندار را ملعون می دانند.

اما در این قطعنامه از روح القدس و شخصیت وی و نقش وی در تثلیث چیزی نوشته نیست بلکه الوهیت کامل وی مانند عیسی و هم جوهری او با پدر و پسر در گردهمایی قسطنطنیه که در سال ۳۸۱ شکل گرفت و به گونه دومین گردهمایی در تاریخ دینی مسیحیت شناخته می شود و مفاد آن نیز از

تبیان

اصول اعتقادی مسیحیت به شمار می رود ابراز می شود. در این گرد همایی ضمن تأیید کامل قطعنامه نیقیه بر الوهیت روح القدس و اینکه او اعطاء کننده حیات است که از پدر به وجود آمده و با پدر و پسر یکسان مورد پرستش است اتفاق صورت گرفت.

پس از این دو گردهمایی دیگر هیچ یک از متکلمان رسمی کنیسه مقام و جایگاه وجودی پسر و روح القدس را در مرتبه پائین تر از خدای پدر قرار نداد بلکه با کل توان تلاش ورزیدند تا چگونگی وحدت و اختلاف این سه شخص یا اقنوم را شرح و توضیح دهند. باور به تثلیث مدت زمان نهایت طولانی را در برگرفت و تا اکنون نیز پا برجا است.

مرحله هفتم: بعد از این همه فرازونشیب و دگرگونی ها در پندار مسیحیت؛ اکنون نصرانی ها در سردرگمی و حیرت قرار گرفته اند، از یک سو با درک و تعقل دریافتند که باور و عقیده که دارند کاملاً نادرست بوده و به هیچ موازین عقلی پذیرفتنی نبوده و نه هم اصلاً در حیطة تعقل می گنجد و از سوی دیگر جحد، عناد و انانیت وهمچنان جامعه های نا بسامان و مادی گرای آنها بسیاری از آنها را نمی گذارد تا به حق توصل جسته و از گرداب جهالت و ضلالت نجات یابند و با کل توان می کوشند تا این پندار نادرست را توجیه کنند.

اما با آن هم هستند در میان آنها کسانی که نور ایمان قلب های شان را روشن می سازد و هدایت الهی شامل حال شان می شود و آن همه خرافات و غی را رها کرده به رشد و ایمان چنگ می زنند همچنان در می یابیم که کتله بزرگ دیگری از میان آنها که نا درستی این پندار را درک کرده اند یکسره از این خرافه ها انکار می کنند حتی کار به جای می رسد که در بسیاری از مواقع از نصرانی بودن نیز انکار می کنند.

هم اکنون بزرگترین متخصصین لاهوت (علماء کلام میسحی) را در کشور های غربی می یابیم که نه تنها این گونه باور ها و پندارها را خرافه و

خیال بافی می‌پندارند بلکه از وجود موجودی به نام مسیح نیز انکار می‌کنند و همه آنچه را که در ارتباط به عیسی مسیح در روایات و نوشته‌های مقدس مسیحی یافته‌اند اسطوره‌بیش نمی‌دانند. به گونه‌ی مثال می‌توان از آقای جان هاک استاد کرسی الهیات در دانشگاه برمنگهم بریتانیا و شش تن از متخصصین دیگری این دانشگاه نام برد. این هفت تن از متخصصان لاهوت مسیحی به سردبیری جان هاک کتابی تحت عنوان "اسطوره‌تجسید خدا" The myth of God incarnation نوشته‌اند که بعد از ارایه دلایل زیادی به این نتیجه رسیده‌اند که مسیح یا یک انسان بوده است که دارای ظرفیت‌های ویژه بود و یا هم هیچ وجود خارجی نداشته بلکه یک شخصیت اسطوره‌یی است که بناء به علل سیاسی و یا دینی در خیال‌ها وجود یافته و آنچه در ارتباط به وی گفته شده است نیز خیال بافی و اسطوره‌بیش نیست. و ما هرگز نمی‌توانیم وجود چنین شخصیت را در عالم واقع بپذیریم و یا حتی تصور کنیم.

عیسی علیه السلام در قرآن کریم

قرآن کریم واقعیت عیسی علیه السلام را در سی و یک آیت کریمه که در سیزده سوره مختلف ذکر شده‌اند بیان داشته و تصویر درستی از انسان بودن وی ترسیم نموده آن چه را از واقعیت‌ها و راستی‌ها در پیوند به پیدایش، زیست و رسالت و پایان کار این پیامبر الهی است تک تک بر شمرده همه دروغ‌های را که بر وی روا داشته‌اند و تهمت‌های را که بر وی بسته‌اند بر ملا ساخته رد کرده است.

پیدایش عیسی علیه السلام از دید قرآن کریم: بعد از اینکه الله (ج) خبر می‌دهد که قلب خانم عمران مادر مریم علیها السلام که پر از ایمان و بسته با یقین بود با زاری و تضرع تام به نیایش می‌پردازد و دست دعا بر می‌دارد که اگر خداوند کریم (ج) دعای وی را مورد پذیرش قرار داده و نذر وی را مقبول درگاهش گرداند. او همان جنین که در بطن داشت با کمال خشوع و خلوص

تبیان

نیت به پیش گاه خدا (ج) نذر می کند که اگر پسر بود او را در خدمت خانه خدا بدون هیچ قیدی دیگری جز اینکه گرویده در بنده گی خدا (ج) باشد می گذارد... زمان بارداری وی با همین امید منشود می گذرد، اما در پایان کشتی خیال وی واژگون شده در میابد که چنان که رجا داشت نشده بلکه خداوند (ج) وی را فرزند دختر هبه کرد.

مادر مریم اندوه گین دوباره سر به نیایش فرود می آورد و با عذر و زاری به خداوندش التجاء می کند که : بار الهی! من آن گونه که امید داشتم که پسری به دنیا بیاورم و او را در خدمت خانه تو واگذارم، نه شد بلکه دختر به دنیا آوردم و تو از آن چه من به دنیا آورده ام بهتر آگاهی و هیچگاهی فرزند پسر که من در آرزویش بودم مانند فرزند دختر که به دنیا آوردم نیست اما به آنچه تو به من بخشیدی راضی هستم، او را مریم نام می گذارم و اینکه گزند شیطان به او و به باز مانده گانش نه رسد او را در پناه تو واگذار می کنم.

این نیایش و گرایش عمیق ایمانی مادر مریم مورد پذیرش الهی (ج) قرار گرفته و در پاداش نوزادش (مریم) را نیکو گردانیده ویژه گی های ناب و خارق العاده برای وی عطاء می نماید، او را آماده آستن عیسی، روح و کلمه خدا می سازد تا او را بدون پدر به گونه خارق العاده به دنیا آورد و با باربند پاکی او را بسته و در گهواره سمو و بلندی پرورش دهد.

مریم هنوز در آوان پیدایش بود که پدر را از دست داد، مادر او را جهت عطوفت و عنایت به کفالت معبد می سپارد، و سران معبد از حرمت و بزرگداشتی که نسبت به او داشتند در کفالت وی رقابت می کنند سر انجام قرعه فال به نام ذکر یا ذکر زده می شود. او مریم را با کمال عطوفت و مهربانی و با دنیای از صفا و صمیمیت پرورش می دهد.

این همه را قرآن کریم در آیات ۳۵ - ۳۷ سوره آل عمران بیان داشته و در آیات بعدی سوره مبارکه فرموده است که بعد از گذشت مدت زمانی که مریم نیز به بهار جوانی می رسد، روزی در محراب خود معتکف بود که

ناگهان فرشته از فرشتگان الهی (ج) به او پدیدار می شود و او را به داشتن فرزند نیکو و مبارک که رویدار و وجیه این گیتی و سرای آخرت است و از زمره بنده گان مقرب الهی (ع) و رحمت بیکرانیش به شمار می رود بشارت می دهد و نیز او را خبر می دهد که این فرزند مبارک، معجزه آسا و به گونه غیر مألوف در رحم او پیدا خواهد شد و از وی زاده خواهد شد که با این کار نشانه از نشانه های بزرگ الهی خواهد بود. و در گهواره سخن خواهد گفت.

مریم با شگفتی و حیرت می پرسد: "این چگونه اتفاق خواهد افتاد؟ حال آنکه من عمرم را با پاک دامنی و سرفرازی گذرانده ام و دست هیچ مردی به من دراز نشده است؟" فرشته پاسخ می دهد که " این خواست خدا (ع) است و هر چه او بخواهد لاجرم همان شود. هرچه خدا (ع) بودنش را بخواهد به یک فرمان "کن" همان می شود.

زمان زایمان فرا می رسد، سروش نفخه از رحمت الهی (ع) را در کیسه پیراهن مریم می وزد و مریم به قدرت الهی (ع) بارور می شود. (۱۷) او در شهر بیت اللحم که از شهر بیت المقدس فرسخ ها فاصله دارد به درد شدید زایمان مبتلا می شود و از شدت درد چاره دیگری نه میابد جز این که به ساقه درختی خرمای پناه برد، اما یا اسفا! که زمستان است و سرمای شدید همه چیز را بسته است و باد سنگینی می وزد درخت خرما بی بار و بی ثمر در جایش خشکیده است. (۱۸)

مریم از یکسو زجر درد شدید زایمان را می کشد و از سوی دیگر درد های روانی و ذهنی که حواس او را پرت کرده و ذهنش را گیج ساخته و او را تحت فشار قرار داده است که چگونه در این جای هولناک بدون دایه این درد را تحمل کند؟ او که عفیف و پاکدامن زیسته است در پاسخ به قومش چه بگوید؟ و قناعت آنها را چگونه فراهم سازد؟... تا آن که با دل پر از اندوه غم ناله سر می دهد که: **يَلَيْتَنِي مِثُّ قَبَلِ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا مِّنْ سَيِّئًا** (۱۹)

تبیان

ای کاش پیش از این همه چشم از جهان می بستم و به باد فراموشی سپرده می شدم.

اما بی درنگ دست رأفت الهی (ع) به سوی او کشیده شده و رعایت و عنایت الهی (ع) شامل حال وی می شود، یک آواز غیبی به گوش وی طنین می افکند که: **أَلَا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا** (۲۰) ای مریم! نه ترس و اندوه گین مباش پروردگارت در پایان پایت جوی آبی جاری می سازد تا از آن بنوشی و راحت شوی. آب گوارای از چشمه ذلالی جاری می شود، غذاها و داروهای لازم از بیمارستان غیبی آماده می شوند و درخت خرما می بی ثمر سبز و خرم می شود تا با یک جنباندن خرماهای تازه بر او بریزد...

این همه آرام بخش دل و تسکین درد وی شده به زودی با وضع حمل همه دلهره گی وی از بین می رود و پریشانی هایش به دور افکنده می شود خداوند (ع) به سکوت نمودن و سخن نه گفتن و اشاره نمودن سوی کودک نوزادش برای ارایه پاسخ چگونگی قانع ساختن قومش را به وی می آموزاند. او با یک نوید فرحت بخش و با جهان از امیدها و امل ها، هبه الهی (ع) را در آغوش پر مهر خود کشیده رو به سوی قوم خود می کند.

عیسی عليه السلام که هنوز چند لحظه از عمرش را گذشتانده است در ملأ عام به پاسخ به همه پرسش ها زبان می گشاید و معجزه می آساید و با گفتن:

قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ ءَاتَنِي الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا ۝ وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصَنِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا ۝ وَبَرًّا بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا ۝ وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا (۲۱)

گفت: هرآینه من بنده الله هستم [او] مرا کتاب (وحی) داده و من را نبی گماریده است و من را مبارک ساخته است هر جا که باشم و من را تا زنده ام به گزاریدن نماز و اعطاء زکات گفته است و به نیکویی به مادرم امر

رد عقیده مسیحیان در ...

کرده است و هرگز من را بدکردار و بد بخت نه گماریده است و سلامتی باد بر من روزی که زاده شدم و روزی که می میرم و آن روزی که دوباره زنده برمی خیزم.

چهره واقعی خود را به آنان رو نما می کند، عفت و پاکدامنی مادر را ثابت ساخته همه را مات و مبهوت می سازد.

این بود مختصری از حقیقت پیدایش عیسی علیه السلام در قرآن کریم که بدون هیچ غلو و اباطیل بیان داشته شده نه ناسوتی در آن وجود داشته نه لاهوتی و نه هم از او به اقنوم تعبیر شده است. او به فرموده قرآن کریم، انسانی بود که به فرمان "کن" الهی ع پیدا شد و مانند انسان های دیگر سر بنده گی و عبودیت به خالق یکتای خود فرود آورد و از همان آغاز بیان داشت که او را هیچ سزاوری به الوهیت نبوده بلکه بنده و برده صمد بی نیاز است که چون انسان های دیگر از انسان زائیده شد نه رنگ لاهوتی دارد و نه هم بوی قداست. این گونه اخبار با این تفصیل و اطناب در هیچ یک از اناجیل دست نوشته شده بشر وجود ندارد.

قرآن کریم از این پیدایش عجیب و فرا طبیعی خبر می دهد تا مشت آهنین بر دهان آن دروغ گویانی که به پای عیسی علیه السلام تهمت بستند و او را مدعی خدایی و یا پسر خدایی خواندند، بگوید. قرآن به صراحت آشکار می سازد که فقط پیدایش عجیب و غریب و فرا طبیعی نمی تواند دلیلی بر عدم مخلوق بودن باشد زیرا هستند مخلوقاتی که خلقت و پیدایش آنها به مراتب عجیب تر و شگفت انگیز تر از پیدایش عیسی علیه السلام است چون خلقت آدم علیه السلام که حتی از مادر هم زاده نشد.

إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ ۖ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ^ط (۲۲)

تبیان

به تحقیق آفریدن عیسی برای خداوند مانند آفریدن آدم است. او را از خاک آفرید بعد به وی گفت شو پس شد.

طبری در تفسیر این آیت مطهره می نویسد:

"الله (ج) این آیت کریمه را برای پاسخ به پرسش جمع کوچکی از نصاری نجران فرستاد که در برابر رسول الله * ایستادند و از وی پرسیدند که در باره دوست [پیشوا] ما چه می گویی؟ پیامبر * فرمود: منظور تان از کیست؟ گفتند: از عیسی که تو او را بنده خدا می پنداری. پیامبر * فرمود: او بنده خدا، روح و کلمه وی بود. گفتند: نه بلکه او خود خدا بود که از ملکوتش فرود آمد و در بدن مریم جا گرفت و از او بدر آمد و با این کار قدرت خود را به ما نمایان ساخت. چرا تو انسانی دیده ای که بدون پدر زاده شود؟ همان بود که الله این آیه کریمه را ارشاد فرمود که «إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ» تا بیان دارد که پیدایش عیسی آن قدر شگفت انگیز نیست بلکه ممکن است الله (ج) بشر را هر گونه که خواسته باشد خلق کند" (۲۳).

پس آدم عليه السلام را بدون پدر و مادر و حوا را بدون مادر و عیسی عليه السلام را بدون پدر آفرید که بدون شک آفرینش آدم که بدون پدر و مادر بود و آفرینش حوا که بدون مادر از بدنه آدم زاده شد شگفت انگیز تر و فرا عقلی تر از آفرینش عیسی عليه السلام بود که اگر علت معبود بودن این باشد پس باید آدم عليه السلام و حوا مورد پرستش قرار گیرند و خدا خوانده شوند نه عیسی عليه السلام. اما حقیقت این است که هیچ کدام شایستگی آن را نداشته بلکه همه آفریده الهی (ج) اند که از خاک آفریده شده اند و آفریدگار آنها قادر است تا از همان خاک به هرگونه که خواسته باشد انسان ها آفریند.

رحمت الله هندی در پیوند به این موضوع می نگارد:

"لوقا در باب سوم انجیل خود در بیان نسب مسیح عليه السلام گفته است که او فرزند یوسف نجار بود و آدم فرزند خدا. - دیده می شود که آدم عليه السلام هرگز در باور نصرانیت خدا و یا فرزند خدا پنداشته نه شده است اما از اینکه بدون پدر

رد عقیده مسیحیان در ...

آفریده شده بود نسبت وی را به خدا کرده اند- به خدا لوقا هم در سفته است!! (خود به انسان بودن عیسی اعتراف کرده است) عیسی علیه السلام که بدون پدر آفریده شده است [چون انسان است باید پدر داشته باشد] پدرش یوسف نجار بود! اما آدم علیه السلام که بدون پدر و مادر آفریده شده است به خدا منسوب می شود!" (۲۴).

چیستی عیسی علیه السلام در قرآن: بعد از اینکه قرآن کریم نسبت فرزندى عیسی علیه السلام را به مریم ثابت می سازد، او را به ویژه گى های سه گانه متصف می سازد: قرآن کریم او را فرستاده خدا، کلمه الله و روح خدا ^(ج) می خواند:

إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ ^ط وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ أَنْتَهُمْ خَيْرًا لَكُمْ ^ج إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهُ وَاحِدٌ ^ط سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ ^ط لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ ^ط وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا ^(۲۵)

به تحقیق مسیح عیسی پسر مریم است که فرستاده الله و کلمه وی است که وی را به مریم القاء کرده است و او روح از خدا است. پس به الله و فرستاده گان وی ایمان بیاورید. و سه خدا نگویید بگذارید این بهتر است برای شما به تحقیق الله خدای یگانه است پاکی است او را از اینکه فرزندى داشته باشد او را است آن چه در آسمانها و زمین است کافی است که الله وکیل است.

الف: خداوند کریم در آیات متعددی از پیامبری و رسالت وی سخن گفته او را فرستاده خود خوانده بیان داشته است که بعد از اینکه یهودیان گمراه شدند و شریعت موسی علیه السلام را تحریف نمودند و به اهانت و اذیت به پیامبران الهی ^(ج) پرداختند و رفته رفته به پرستش اشخاص و ارواح شریره شیطانی رو آوردند؛ خداوند u عیسی علیه السلام را فرستاد تا آنان را از گرداب شرک تبیان توحید و یکتاپرستی بکشاند و در این کار شیوه و راهکار های وی را

تبیان

واضح ساخته اهداف رسالت او را تعیین می کند و از معجزه ها و آموزه هایش سخن می گوید:

وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُنَبِّئُكُم بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدْخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ ۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُّؤْمِنِينَ ۝ وَمُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَلَا حِلَّ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ ۚ وَجِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا ۝ إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ ۗ هَٰذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِيمٌ (٢٦)

و به بنی اسرائیل پیامبری فرستادیم که گفت من به شما نشانه از پروردگارتان آورده ام. من ابرای شما از گل چیزی چون پرنده می آفرینم و در آن نفخ می کنم که به امر خدا در پرواز در می آید. و کور مادر زاد و آغشته به مرض پیس را [درمان می کنم] و مرده را به امر خدا زنده می سازم و شما را از آن چه در خانه های تان می خورید و نگه می دارید با خبر می سازم در این [همه] نشانه برای شما است اگر شما مؤمنین هستید. همچنان من تصدیق کننده هستم به آنچه نزد من از تورات است و [آمده ام] تا بعضی از آنچه را که بر شما حرام گردانیده شده است حلال گردانم و به شما نشانه از سوی پروردگارتان آوردم پس از الله بترسید و از وی پیروی کنید. به تحقیق الله پرودگار من و شما است پس او را عبادت کنید. این است راه راست.

پس قرآن کریم در این آیات متبرکات بیان می دارد که عیسی عليه السلام فرستاده خدا است که با معجزه ها و نشانه ها فرستاده شد تا گمراهان بنی اسرائیل را به سوی آنچه که صلاح و فلاح در معاش و معاد شان است رهنمایی

رد عقیده مسیحیان در ...

کند و آنان را به تقوی و پرهیزگاری فراخوانده بعضی از آنچه بر آنها حرام گردانیده شده بود بر ایشان حلال گرداند.

ب: خداوند او را " کلمة الله " خوانده است. وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى

مَرِيَمَ مفسرین کرام در تفسیر این جمله از کلام الهی^(ج) می نگارند که: هر علقه و هر چیز دیگر به شکل معمول به کلمه "کن" آفریده می شوند. حالا آفرینش عیسی عليه السلام که یک آفرینش غیر معمول و نا متعارف است طوریکه بدون پدر زاده شد بناء الله^(ج) گفت: او در آفرینش به کلمه "کن" محتاج نبوده بلکه خودش کلمه است. ما نند اینکه انسانی را که در نهایت کرم و سخاوتمندی قرار داشته باشد کرم محض و یا توتئه از سخاوتمندی می خوانند.

و نیز نوشته اند که همانگونه که پادشاه عادل در دنیا سایه خدا^(ج) خوانده شده است زیرا سبب شده است تا سایه عدل الهی^(ج) در دنیا پدیدار شود به همان گونه الله^(ج) عیسی عليه السلام را نیز کلمه خواند زیرا سبب پدیدار شدن کلام الهی^(ج) و کثرت بیان الهی^(ج) شد تا خداوند شبهات و تحریفات را از وی دفع کند.

همچنان گفته می شود که: از اینکه عیسی عليه السلام در گهواره سخن گفت و این یک عمل خارق العاده است که طفل نوزاد که هنوز در گهواره است سخن بگوید؛ خداوند^(ج) برای تأیید بیشتر این معجزه گفت: این کلمه (کلام) الله^(ج) است که در زبان عیسی عليه السلام جاری شد مانند این که بگوید عیسی عليه السلام خود کلمه است همان گونه که طفلی شریف زبان را شریف خطاب کرده می گویند : "چه قدر شریف است!"

ج: خداوند^(ج) او را روح نیز خوانده است "و رُوحٍ مِنْهُ" این جمله را می توان به دو وجه تفسیر کرد:

تبیان

نخست: مردم عادت داشتند که چیزی را که در نهایت پاکی و لطافت می یافتند او را روح خطاب کنند از اینکه آفرینش عیسی علیه السلام نیز پر از لطافت و پاکی بوده از نفخ جبرئیل آفریده شد ، الله ^(ع) او را روح خطاب کرد.

دوم: او به مثابه روح بود که در افکار و اذهان انسان ها دمیده شده بود و آن ها را از گمراهی ها و کج روی های فکری نجات داد بود. او را خداوند روح خواند و قرآن کریم که نیز از پاکی و قداست برخوردار است روح خوانده شده است :

وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا ^ع مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا أَلَكْتُبُ وَلَا الْإِيمَنُ
وَلَكِن جَعَلْنَاهُ نُورًا ^ع نَهْدِي بِهِ ^ع مَن كَشَاءَ مِنْ عِبَادِنَا ^ع وَإِنَّكَ لَنَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ
مُّسْتَقِيمٍ ^(٢٧)

همچنان وحی کردیم ما بر تو [ای پیامبر] روحی از امر ما تو نمی دانستی که کتاب چیست؟ و [نمی دانستی که] ایمان چیست؟ اما آن را نوری گشتانندیم که با آن هر که را از بنده گان خود بخواهیم هدایت کنیم. و به تحقیق تو [هستی که مردم را] به راه راست هدایت می کنی.

دیدنی به پندار مسیحیان در قرآن

قرآن کریم در پیوند به عقاید و اندیشه های نصرانی ها به اطناب سخن گفته چگونگی عقاید محرف و متغیر آنها را بیان داشته است و عقیده درست نصرانیت که عیسی علیه السلام مردم (بنی اسرائیل) را به آن فراخوانده بود به ما معرفی کرده است.

پس قرآن کریم از یک سو بیان داشته است که عیسی علیه السلام جز بشری بیش نبود که مانند سایر بشر می خورد و می نوشید و هیچ نشانه از الوهیت و خدایی در وی وجود نداشت بلکه او یک فرستاده الهی بود که با وحی از سوی الله ^(ع) و با معجزات و مؤیدات برای هدایت و رهنمایی گمراهان

رد عقیده مسیحیان در ...

فرستاده شد تا گمراهان بنی اسرائیل را به پرستش خدای یکتا و بی نیاز که نه خود زاده شده و نه هم هیچ فرزندی از وی زاده شده است فراخواند.

از جانب دیگر از عقیده متزلزل و متغیر آنها خبر داده بیان داشته است که عقاید و پندار های مسیحیان در فراز و نشیب بوده و آنها در طول تاریخ به یک عقیده و باور پایند و راسخ نبودند بلکه در مراحل مختلف از تاریخ به عقاید مختلف معتقد و به باور های گوناگون باور مند بودند. ^(ج) الله بدون اینکه به مراحل زمانی باور های آنها اشاره کند؛ می فرماید:

لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ ^ط وَقَالَ الْمَسِيحُ
يَبْنِي إِسْرَائِيلَ أَعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ ^ط إِنَّهُ مَن يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ
عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ ^ط مِنْ أَنْصَارٍ ^(٢٨).

به تحقیق کافر شدند کسانی که گفتند خدا همان مسیح فرزند مریم است. و [حال آن که] مسیح [خود] گفت که ای فرزندان اسرائیل خدای را بپرستید که پروردگار من و شما است. هر که به وی شرک جست پس به تحقیق خدا بهشت را بر وی حرام کرده و جای وی دوزخ است و نیست ستم گاران را مدد گاری.

و در آیت بعدی می فرماید:

لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهُ وَاحِدٌ ^ج
وَإِن لَّمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ^(٢٩)

به تحقیق کافر شد کسانی که گفتند خدا سوم آن سه است. هیچ خدای جز خدای یگانه نیست اگر از آنچه گفته اند باز نگردند پس کسانی را که کافر شده اند عذاب دردناکی خواهد رسید.

درجای دیگری از خدا بودن مریم در پندار و باور آنها خبر می دهد و می

فرماید:

تبیان

وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يٰعِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ ءَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ إِلَهَيْنِ مِن دُونِ اللَّهِ ۗ قَالَ سُبْحٰنَكَ مَا يَكُونُ لِيٰ أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِيٰ بِحَقِّ ۗ إِن كُنتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ ۗ تَعَلَّمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ ۗ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ^(۳۰)

آن گاه که الله گفت: ای عیسی فرزند مریم! آیا تو مردم را گفتی [که] من و مادرم را به جز از الله دو معبودی دیگری بپندارید؟ [آن گاه] عیسی گفت: پاکی است ذات ترا نمی شاید مرا که آن چه را سزاورم نیست بگویم اگر من [چنین] می گفتم پس تو خود می دانستی [که من گفته ام] آن چه را در ضمیر من است می دانی اما من آن چه را در نفس تو است نمی دانم تو بر غیوب (امور پنهان) آگاه هستی.

و در جای هم از ایمان داشتن شان به عیسی علیه السلام به عنوان پیامبر و فرستاده سخن گفته است... از این همه بر می آید که قرآن کریم صراحتاً بیان می دارد که نصرانی ها در گستره تاریخ خود به یک باور و پندار نبودند بلکه در مراحل مختلف از تاریخ باور های متفاوتی داشته و به عقاید گوناگونی معتقد بودند.

قرآن کریم همچنان بیان می دارد که بنی اسرائیل در نخست به پیامبری عیسی مسیح علیه السلام ایمان داشته او را به عنوان فرستاده خدا می شناختند:

وَإِن مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ ۚ قَبْلَ مَوْتِهِ ۗ وَيَوْمَ الْقِيٰمَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا^(۳۱)

و هست از میان اهل کتاب کسانی که بر وی ایمان می آورند پیش از مرگ وی و او در روز رستاخیز بر آن ها گواه می باشد.

فخر الدین رازی در تفسیر این آیت کریمه می نگارد که توده از بنی اسرائیل به نبوت عیسی علیه السلام معتقد بودند اما از عناد این باور خود را آشکار نمی کردند از همین جهت عیسی علیه السلام روز رستاخیز از آنها شکایت می کند و به انکار آنها نزد الله شهادت می دهد^(۳۲). نیز قرآن بیان می دارد که عیسی علیه السلام در نخست نه تنها خدا پنداشته نمی شد و نه هم فرزند خدا خوانده می شد بلکه بنی اسرائیل به انکار وی پرداخته از فراخوانی وی رو گشتانند و داشته های وی را سحر پنداشتند. قرآن ارشاد می فرماید که بعد از اینکه عیسی علیه السلام با معجزات و نشانه های آشکار آنها را به پرستش خدای یکتا^(۳) فراخواند آنها کفر ورزیدند و نشانه های وی را سحر خواندند.

وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَبْنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدٌ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ^(۳۳)

آن گاه که عیسی فرزند مریم گفت: این فرزندان اسرائیل به تحقیق من فرستاده الله به شما هستم تصدیق کننده به آن چه از تورات نزد من است و نیز مژده دهنده به پیامبری که بعد از من می آید [که] نامش احمد است پس آن گاه که به آن ها نشانه ها آورد [او را تکذیب کردند و] گفتند این سحر(جادوی) برملا است.

إِذْ قَالَ اللَّهُ يَعْيسَى ابْنَ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَالِدَتِكَ إِذْ أُيِّدْتُكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا^ط وَإِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ^ط وَإِذْ تَخَلَّقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي^ط وَتُبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ^ط وَإِذْ تُخْرِجُ

تبیان

الْمَوْتَى بِإِذْنِي ^ط وَإِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَنْكَ إِذْ جِئْتَهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالَ
الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ ^(٣٤)

و آن گاه که گفت الله: ای عیسیٰ فرزند مریم! به یاد آور آن نعمتی من را که بر تو و مادرت روا داشتم آن دم که تو را به روح القدس یاری رساندم تا با مردم در گهواره و در پیری سخن گفتی و آن گاه که تو را کتاب و حکمت و تورات و انجیل را آموختاندم. و آن گاه که تو به امر من از گل چیزی چون پرند می آفریدی و در آن نفخ می کردی و آن به امر من به پرواز در می آمد و [آن گاه که] کور مادر زاد و آغشته به مرض پیس را به امر من درمان می کردی و آن گاه که مرده را به امر من بر می آوردی (دوباره زنده می کردی) و آن گاه که فرزندان اسرائیل را از تو باز داشتم آن گاهی که تو به آنها نشانه ها آوردی پس آنانیکه از میان شان کافر شدند گفتند این [همه نشانه ها] جز سحر برملا و روشن چیزی بیش نیستند.

و در سوره آل عمران می فرماید که فرا خوانی و دعوت عیسیٰ مسیح الصلی علیہ و آله و سلم برای بیشترین آنها سودی نه کرد و آنها همچنان در گمراهی خود باقی ماندند و در پی آزار او افتادند و قصد جان او را کردند:

فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَىٰ مِنْهُمْ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ ^ط قَالَ
الْحَوَارِيُّونَ حُنَّ أَنْصَارُ اللَّهِ ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَأَشْهَدُ بِأَنَا مُسْلِمُونَ ^(٣٥)

پس آن گاه که عیسیٰ کفر آن ها را درک کرد گفت کیست که من را به خاطر خدا یاری رساند حواری ها گفتند: ما یاری می رسانیم. به الله ایمان آوردیم و بر اینکه ما مسلمان ایم گواهی بده.

قرآن کریم در آیه متبرکه ذیل به ما خبر می دهد که مسیحیان در یک مقطع از زمان به دو خدا عقیده داشتند و آنها را به غیر از الله ^(ج) می پرستیدند:

وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يٰعِيسَىٰ ابْنَ مَرْيَمَ ۗ أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ إِلَهَيْنِ مِن دُونِ اللَّهِ ۗ قَالَ سُبْحٰنَكَ مَا يَكُونُ لِيٰ أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِيٰ بِحَقِّ ۗ إِن كُنتُ قُلْتُهُ ۗ فَقَدْ عَلِمْتَهُ ۗ تَعَلَّمْ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ ۗ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ^(۳۶)

آن گاه که الله گفت: ای عیسی فرزند مریم! آیا تو مردم را گفتی [که] من و مادرم را به جز از الله دو معبودی دیگری بیندارید؟ [آن گاه] عیسی گفت: پاکی است ذات ترا نمی شاید مرا که آن چه را سزاورم نیست بگویم اگر من [چنین] می گفتم پس تو خود می دانستی [که من گفته ام] آن چه را در ضمیر من است می دانی اما من آن چه را در نفس تو است نمی دانم تو بر غیوب (امور پنهان) آگاه هستی.

همچنان قرآن کریم بیان داشته است که لقب "مسیح" تنها خاصه عیسی علیه السلام نبوده بلکه مسیح های دیگری نیز در میان وجود داشتند که بنی اسرائیل آنها را تعظیم کرده و به آنها پاکی قایل بودند اما از آن میان مسیح که پرستش شده و در باور آنها جایگاه خدایی یافته است او عیسی علیه السلام فرزند مریم بوده است. قرآن کریم می فرماید:

لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ ۗ وَقَالَ الْمَسِيحُ يٰبَنِي إِسْرَائِيلَ ۗ أَعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ ۗ إِنَّهُ ۗ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ ۗ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ ۗ لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ ۗ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهُ وَاحِدٌ ۗ وَإِن لَّمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ^(۳۷)

به تحقیق کافر شدند کسانی که گفتند خدا همان مسیح فرزند مریم است. و [حال آن که] مسیح [خود] گفت که ای فرزندان اسرائیل خدا

تبیان

پیرستید که پروردگار من و شما است. هر که به وی شرک جست پس به تحقیق خدا بهشت را بر وی حرام کرده و جای وی دوزخ است و نیست ستم گاران را مدد گاری. به تحقیق کافر شد کسانی که گفتند خدا سوم آن سه است. هیچ خدای جز خدای یگانه نیست اگر از آنچه گفته اند باز نگردند پس کسانی را که کافر شده اند عذاب دردناکی خواهد رسید.

سپس قرآن تأکید می ورزد که مسیح واقعی همانا عیسی بن مریم است که واقعا سبب نجات بنی اسرائیل از گمراهی ها و کج رویها در دنیا خواهد شد و آنها را در این گیتی کامگار و خوشبخت خواهد ساخت و نیز آنها را از عذاب روز واپسین رهانیده به سعادت و رستگاری می رساند.

يٰٓأَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَىٰ مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ ۚ انْتَهُوا خَيْرًا لَّكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهُ وَاحِدٌ سُبْحٰنَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ ۚ لَهُ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ ۚ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا^(۳۸)

ای اهل کتاب در دین تان زیاده روی نکنید و بر خدا جز حق چیزی دیگری نگویید. به تحقیق مسیح عیسی پسر مریم است که فرستاده الله و کلمه وی است که وی را به مریم القاء کرده است و او روح از خدا است. پس به الله و فرستاده گان وی ایمان بیاورید. و سه خدا نگویید بگذارید این بهتر است برای شما به تحقیق الله خدای یگانه است پاکی است او را از اینکه فرزندی داشته باشد او را است آن چه در آسمانها و زمین است کافی است که الله وکیل است.

رد عقیده مسیحیان در ...

بناء؛ از همه گفته های فوق بر می آید که قرآن کریم چگونگی باورها و پندار های مسیحیان را در گستره تاریخ شان به گونه درست و به امانت کامل بیان داشته است که این خود دلیل روشن و قاطع بر حقانیت قرآن بوده و نقش براننده آن را در بیان داشته ها و اندوخته های ملل و نحل پیشین آشکار می سازد و نیز ثابت می سازد که واقعا قرآن محک برای دریافت درستی ها و راستی ها در کتب و آموزه های دیگران بوده تصدیق کننده متون مقدسه و کتب ما قبل خود می باشد.

نتیجه

به این باور می رسیم که پندار نصرانیت چون ساخته و بافته دست بشر بوده لاجرم به یک حالت نبوده بلکه مدام در تغییر و تذبذب بوده است. بدون شک باوریکه خود ثبات نداشته باشد هرگز نمی تواند در اذهان و دلها جا داشته باشد و قابلیت پذیرش را نزد انسانها داشته باشد و نیز پاسخ گوی تمام پرسش های مطرح شده در ارتباط به عقاید باشد.

عقاید نصرانیت یک عقاید تحمیلی بوده که از سوی کشیش های جاه طلب و خودخواه نصرانی بر انسانهای ساده و خوش باور تحمیل شده است به ویژه عقیده به سه خدا که از سوی یهود برای از بین بردن این آیین طرح ریزی شده بود به گونه ترفند آمیز و ماهرانه بر باور های نصرانی ها تحمیل شده و به مرور زمان بناء به نبود یک عقیده راسخ؛ در اذهان آنها جا گرفت و باعث شد تا عقاید درست و راستین را که جبرئیل علیه السلام آن را بر حضرت عیسی علیه السلام فرود آورده بود مغشوش ساخته و اندک اندک از میان بردارد. این گونه دسایس یهود نه تنها برای تدلیس و تغییر باور و پندار درست نصرانیت ریخته شده بود بلکه بناء به عصبیت و انانیت که این گروه دارند؛ کیش های دیگری هم از گزند شان در امان نمانده اند.

بناء بهتر است نصرانی ها از امعان نظر و تدبر کار گرفته داشته های مقدس خود را به تدقیق مورد غور و بررسی قرار دهند و همه آنچه را یهودیان

تبیان

در این داشته اضافه نموده اند و یا تغییر داده اند بیرون کشند و باور و پندار واقعی و راستین خود را که همان توحید و یکتا پرستی است دوباره احیاء کنند و از آموزه های الهی که بر عیسی ... پیامبر این آیین نازل شده است متابعت نمایند و به دین مبین اسلام گرویده بنا به بشارت عیسی علیه السلام از برادرش احمد* که بعد از وی آمده است پیروی کنند.

مآخذ

- ۱- سارو خاچیکی. (۱۹۸۳م). اصول مسیحیت، انتشارات حیات ابدی، تهران ص ۸۹
- ۲- Walker, W. (۱۹۳۵) A History of Christian Church, Edinburgh, p: ۱۵۴
- ۳- محمد ایلخانی. (۱۳۸۰ش). میتافیزیک بوئتیوس بحثی در فلسفه و کلام مسیحی، انتشارات الهام، تهران ص ۲۴۲
- ۴- رجوع شود به: متی ۳: ۱۳-۱۴ و لوقا ۲۱: ۱۱-۲۴ و مرقس ۴: ۳۸-۴۱
- ۵- Barret H. M. (۱۹۶۵). Boethius: some aspects of his time (and word. Cambridge, New York.
- ۶- محمد ایلخانی. (۱۳۷۴ش). تثلیث از آغاز تا شورای قسطنطنیه، نشریه معارف شماره سوم، تهران ص ۱۶۷.
- ۷- محمد عبدالله شرقاوی. (۱۹۹۲م) بولس الطرسوسی و المسیحیه الجدیبه نشره وهبه، القاهره ص ۱۸
- ۸- محمد ایلخانی. (فروردین - آبان ۱۳۷۴). مذهب گنوسی نشریه معارف شماره ۱ و ۲ ص ۱۶-۳۱.
- ۹- همان، محمد ایلخانی، ص ۱۶-۳۱.
- ۱۰- میلر، ویلیام م. (۱۹۸۲م). مسیحیت چیست؟ ترجمه کمال مشیری با همکاری ط. میکائیلیان، انتشارات حیات ابدی، تهران ص ۱۶۴

رد عقیده مسیحیان در ...

- ۱۱ - Walker, W. (۱۹۳۵) A History of Christian Church, (Edinburgh, pp. ۱۱۹-۱۲۸).
- ۱۲ - محمد ایلخانی. (آزر - اسفند ۱۳۷۴). تثلیث از آغاز تا شورای قسطنطنیه، نشریه معارف شماره سوم، تهران ص ۷۹.
- ۱۳ - محمد عبدالله شرقاوی. (۱۹۹۲ م) بولس الطرسوسی و المسیحیه الجدیده نشره وهبه، القاهره ص ۲۶
- ۱۴ - محمد ایلخانی. (۱۳۸۰ ش). میتافیزیک بوئیوس بحثی در فلسفه و کلام مسیحی، انتشارات الهام، تهران ص ۲۴۵
- ۱۵ - Lonsdale L.R. (۱۹۷۰) The Gospel of Barnabas, Oxford clarendon press, p: ۱۲
- ۱۶ - Christian W.A. (۱۹۵۳) Augustin on the creation of the world, Cambridge university press, p: ۳۹۶
- ۱۷ - محمود بن شریف، (ب ت). الدعاء فی القرآن، نشر دار المعاف القاهره ص ۷۴
- ۱۸ - محمود بن شریف، (۱۹۸۹ م). الأمثال فی القرآن، طبعه دار المعارف، القاهره ص ۲۶
- ۱۹ - (مریم: ۲۳)
- ۲۰ - (مریم: ۲۴)
- ۲۱ - (مریم: ۳۰-۳۳)
- ۲۲ - (آل عمران: ۵۹)
- ۲۳ - محمد بن جریر الطبری. (۱۴۰۸ ق). جامع البیان عن تأویل آی القرآن، دارالفکر، بیروت، لبنان ج ۲ ص ۱۷۷
- ۲۴ - رحمت الله الهندی، (۱۳۵۱ ق). اظهار الحق، المطبعة العلمیه، مصر ج ۲ ص ۹
- ۲۵ - (النساء: ۱۷۱)

تبيان

- ٢٦- (آل عمران: ٤٩-٥١)
٢٧- (الشورى: ٥٢)
٢٨- (المائدة: ٧٢)
٢٩- (المائدة: ٧٣)
٣٠- (المائدة: ١١٦)
٣١- (النساء: ١٥٩)
٣٢- محمد فخرالدين الرازى. (١٩٨٥م). مفاتيح الغيب (التفسير الكبير)، الطبعة الثالثة، دارالفكر، بيروت، لبنان ج ٣ ص ٢١٤
٣٣- (الصف: ٦)
٣٤- (المائدة: ١١٠)
٣٥- (آل عمران: ٥٢)
٣٦- (المائدة: ١١٦)
٣٧- (المائدة: ٧٢-٧٣)
٣٨- (النساء: ١١٧١)

معاون سرمحقق خواجه ذاكر (صديقي)

نقش آزادی بیان در سیاست ودانش

الملخص

جميع المفكرين ، وخاصة المفكرين في مجال العلوم الإسلامية ، يعتبرون حرية التعبير نعمة للبشر- ولم ينكروها ؛ رغم أنه قد يكون هناك جدل في توضيح النطاق وتحديد بعض معالمه ، إلا أن مبدأ حرية التعبير مع الموقف الصريح للقرآن الكريم باعتباره أهم مصدر للتعاليم الإلهية في الإسلام أمر لا جدال فيه. الحرية هي تعبير عن حقيقة القرآن الكريم للبشر ، وهو نفسه في تفسير التعاليم الدينية. من ناحية أخرى ، مع الاهتمام بالنصيحة وحرية الفكر والمشورة التي تعتبرها أساساً قيماً للإيمان بالدين الإلهي ، وأن حرية التعبير هي مفتاح تحقيق الأفكار العميقة والصادقة ، وحرية التعبير في الحياة المادية والروحية ، والكمال للبشرية و صعودا وهبوطا في المجتمعات البشرية فعالة تماما. يكرم الله تعالى الإنسانية ، ومن أهم مظاهر هذا التبجيل دعم الفكر ، إلى حد العقل الذي يدعمه بالطبع ، كحرية للتعبير، وفي هذا المقال ، سأبحث دور حرية التعبير ودراسته.

تبیان

خلاصه

همه اندیشمندان خصوصاً متفکرین در حوزه علوم اسلامی، آزادی بیان را موهبتی برای انسان به شمار آورده و سلب آنرا از وی روا ندانسته اند؛ اگر چه ممکن است در تبیین حدود و تعیین برخی مصادیق آن اختلاف نظر وجود داشته باشد ولی اصل آزادی بیان با موضع گیری صریح قرآن کریم به عنوان مهم ترین منبع تعلیمات الهی در اسلام، غیر قابل انکار می باشد.

آزادی بیان حقی است که قرآن کریم برای بشر قائل بوده و خود نیز در تبیین معارف دینی بدان پای بند است، از طرفی با اهتمام و توصیه به تفکر و آزادی اندیشه که آنرا مبنای ارزشمندی اعتقاد به دین الهی می داند و اینکه آزادی بیان، کلید دستیابی به اندیشه های عمیق و ناب می باشد، آزادی در بیان را در حیات مادی و معنوی و کمال انسان و بروز و بالندگی و سقوط جوامع بشری کاملاً مؤثر می داند. خداوند متعال انسان را گرمی داشته و یکی از مظاهر مهم این تکریم، به فراست عقل که البته نقل نیز آنرا حمایت نموده، حریت و آزادی بیان است. در این مقاله برآنم تا نقش آزادی بیان را در سیاست و دانش را در بوطه تحقیق قرار دهم.

مقدمه

حق آزادی بیان، از بنیادی ترین و اساسی ترین حقوق انسانی محسوب گردیده و یک حق مهم از حقوق بشری افراد در جامعه تلقی شده است. بدون شک آزادی بیان نقش زیادی در خلاقیت، توسعه و شگوفایی استعداد های انسانی داشته و باعث تقویت دموکراسی در جامعه می شود. بنا براین می توان گفت آزادی بیان، از بارزترین جلوه های آزادی انسان است. طبیعت آزاد انسان اقتضا می کند که آزادانه بتواند دیدگاه های خود را بیان نماید. آزادانه بگوید، بنویسد، نقاشی کند و یا در قالب های هنری، اندیشه ها و عقاید خود را بیان نماید. ایجاد محدودیت به صورت خود سرانه و بدون دلیل قانونی، بر خلاف طبیعت انسانی بوده و مغایر با حقوق و آزادی های طبیعی انسان می باشد.

مبرمیت تحقیق

آزادی بیان، تنها وسیله ای است که افراد در جامعه می توانند دیدگاه ها و اندیشه های سیاسی، اجتماعی و فردی خود را به دیگران منتقل نمایند. حق آزادی بیان در ماده سی و چهارم قانون اساسی افغانستان نیز مورد توجه قرار گرفته و به رسمیت شناخته شده است: «آزادی بیان از تعرض مصؤون است هر افغان حق دارد فکر خود را به وسیله گفتار، نوشته، تصویر و یا وسایل دیگر، بارعایت احکام مندرج این قانون اساسی اظهار نماید. هر افغان حق دارد مطابق به احکام قانون، به طبع و نشر مطالب، بدون ارائه قبلی آن به مقامات دولتی، بپردازد. احکام مربوط به مطابع، رادیو، تلویزیون، نشر مطبوعات و سایر وسایل ارتباط جمعی توسط قانون تنظیم می گردد»^(۱)

به همین جهت است که برخوردار شدن افراد از این حق و حمایت جدی از آن، در اسناد بین المللی حقوق بشر، مورد تأکید قرار گرفته است از جمله در صدر ماده ۱۹ اعلامیه جهانی حقوق بشر اعلام می کند: «هر کس حق آزادی عقیده و بیان دارد»^(۲) صدر ماده یک اعلامیه جهانی حقوق بشر (۱۹۴۸) در تبیین این حق طبیعی مقرر داشته «همه افراد بشر آزاد و با حیثیت و حقوق یکسان زاییده می شوند»^(۳) همچنین ماده ۱۱ اعلامیه اسلامی حقوق بشر (قاهره، ۱۹۹۰) می گوید: «انسان آزاد متولد می شود و احدی حق به بردگی کشیدن یا ذلیل کردن یا مقهور کردن یا بهره کشیدن یا به بندگی کشیدن او را به غیر خدای تعالی ندارد»^(۴)

این در حالی است که اولین منادیان آزادی انسان پیامبران الهی بوده اند؛ چنانچه قرآن کریم به عنوان کامل ترین و آخرین سخن الهی می فرماید: «...و يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ»^(۵) نیل به آزادی و نجات خویش از انواع بندگیهای پنهان و آشکار، از مهمترین مقاصد هر مسلمانی است که می بایست همواره در تشویق باشد تا مبدا لحظه ای در یکتاپرستی و توحید، در تزلزل افتد و طوق بندگی و عبودیت غیر خدا را بر گردن نهد و در نتیجه، گوهر ارزشمند آزادی را به رایگان از دست بدهد. با چنین تلقی و نگرشی که اسلام به منزلت انسان و مرتبت او دارد، نسبت به

تبیان

خصوص آزادی بیان و اظهار عقیده، که از مهمترین مظاهر آزادی انسانی است، دیدگاه اسلام بخوبی روشن می‌گردد زیرا اسلام، آن را جزء حقوق مسلم انسانی شمرده و به انسان، از آن جهت که انسان می‌باشد این آزادی را داده است.

«نکته اول ضرورت وجود نوعی آزادی حد اقلی است یعنی ما به یک آزادی حد اقلی نیاز داریم که از آن نمیتوان چشم پوشی کرد چون حتی اگر بخواهیم همین بحث‌ها را انجام دهیم باید یکمقدار آزاد باشیم؛ یعنی آزادی چنان است که حتی مخالفان آن هم به آن احتیاج دارند؛ زیرا برای بیان مخالفت خود باید آزاد باشند. باید یک آزادی حداقلی وجود داشته باشد تا همین مخالفت‌ها و همین بحث‌ها برسر این که آیا آزادی بیان نیکو است یا نه و اینکه دلیل من چیست - که درست نیست - و دلیل شما چیست - که درست است -، در آن مجال بتواند بیان و اظهارشود و مورد بررسی و گفتگو فرار گیرد. اگر همین مقدار از آزادی را هم کنار بگذاریم، اصلاً به یک معنی دیگر انسانیت را تعطیل کرده ایم چون انسانیت وابسته به گفتگو، تبادل نظر و مبادله است. اگر مجال مبادله را ببندیم و چنان کنیم که مردم جرات اظهار نظر نداشته باشند، در واقع دیواری در مقابل انسانیت آنها کشیده ایم.»^(۶)

جامعه بشری به همان پیمانانه که در تکنولوژی و دسترسی به رسانه‌های متعدد و اطلاعات گسترده موفقیت کسب نموده است، استقبال از آزادی بیان نیز یکی از افتخارات و شاه کارهای معاصر بشری محسوب می‌گردد. آزادی بیان نه تنها در زمینه رشد رسانه‌ها موثر بوده است بلکه بازتابی از رشد دانش و اندیشه انسانی بشری نیز دارد. در این مقاله برآنیم تا فضایل سیاسی و علمی این مقوله باز تاب دهم

آنچه در شرایط کنونی جامعه بشری را با وجود نابرابری‌های گسترده و خشونت‌های روز افزون تلطیف می‌بخشد مواردی چون آزادی بیان است. در پرتو آزادی بیان انسانیت انسان تجلی یافته و زمینه پرواز و بالندگی را دارد. انسان بدون اندیشه انسان نیست. چنان فرد و جامعه‌ای ممکن است در عرصه اقتصادی و قدرت سیاسی اشباع شده باشد اما وقتی آزادی بیان در آن جامعه

وجود نداشته باشد یا فرد نتواند باورهای خود را بدون هراس و در آزادی کامل بیان دارد، چنان جامعه ای و فردی در واقع از وضعیت مطلوب انسانی فاصله بسیار دارد. بدین جهت است که می توان گفت آزادی بیان یکی از زیباترین و قابل احترام ویژه دست آوردهای بشری بر مبنای رشد اندیشه و فکر انسان در دوران معاصر بشمار آورد.

هدف تحقیق:

پاسخ به این پرسش که چرا ما باید بتوانیم عقاید خود را آزادانه بیان کنیم؟ میتواند اهداف این مقاله را تبیین نماید:

۱. ارضای روح بشری: قوه ناطقه و تفکر انتزاعی حیوانات و انسانها را از یکدیگر متمایز می کند. اگر ما نتوانیم افکار و احساسات خود را بیان کنیم، قادر نخواهیم بود وجود فردی و انسانی خود را به طور کامل بشناسیم.

۲. حقیقت: ما نمی توانیم به حقیقت دست یابیم مگر آنکه به دیگر واقعیات، نظرات و استدلال های مربوطه دسترسی داشته باشیم. حتی سخن دروغ هم می تواند بارقه ای از حقیقت را در بر داشته باشد یا ما را بر انگیزاند تا پاسخ بهتری داشته باشیم.

۳. حاکمیت مطلوب: ما نمی توانیم بر سرنوشت خود حاکم باشیم مگر آنکه بتوانیم آزادانه به انواع دیدگاهها و خط مشی های سیاسی درون و برون از جامعه خود دسترسی داشته باشیم. در غیر این صورت نخواهیم توانست به گونه ای مؤثر حاکمیت خود را کنترل کنیم.

۴. زندگی با تفاوتها: ما درجهانی زندگی می کنیم که افراد گوناگون روز به روز به یکدیگر نزدیک تر می شوند؛ چه به شکل حضوری مانند مسافرت و مهاجرت و چه در فضای مجازی و از طریق وسایل ارتباط جمعی. بدین سبب ما باید در یابیم که دیگران از چه جهاتی با ما متفاوت هستند و چرا این

تبیان

تفاوت‌ها برایشان اهمیت دارد. آزادانه صحبت کردن دربارهٔ گوناگونی‌های جامعه انسانی بهترین راه آموختن چگونگی زندگی با تفاوت‌هاست.

میتود تحقیق:

با استفاده از آثار زرین علمای بزرگ در گذشته و حال در این مقاله به بحث پیرامون آثار علمی آزادی بیان در جامعه پرداخته شده و بحث‌ها را می‌توان کتابخانه‌ای و تحلیلی عنوان کرد.

اما به رغم این امیدواری‌ها و خوش بینی‌ها نباید از یاد برد که هنوز جامعه بشری تا رسیدن به وضعیت مطلوب فاصله بسیار و راه طولانی را پیش روی دارد. هم چنین چالش‌ها و ناهمواری‌های گوناگونی برای رسیدن به هدف والا بعنوان تهدیدهای بالفعل و بالقوه وجود دارد.

آزادی بیان هرچند به عنوان یک آرمان و ارزش انسانی در جهان پذیرفته شده است اما در چگونگی رعایت و تحقق آن همه جوامع یکسان نیستند.

چنانچه در مورد بسیاری از ارزش‌های دیگر بشری نیز چنین است. بنابراین در ارتباط با آزادی بیان و رعایت آن جوامع مختلف، وضعیت متفاوتی را دارند. هر جامعه به تناسب رشد سیاسی و اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی از ارزش‌های چون آزادی بیان استقبال نموده و آن را رعایت می‌نماید.

در این مورد موضع‌گیری و عملکرد حکومت‌ها بسیار مهم و تعیین‌کننده می‌باشد. زیرا در کشورهای توسعه نیافته و آلوده به شیوه‌های دیکتاتورمآبانه پذیرفتن و رعایت ارزش‌هایی چون آزادی بیان ساده نبوده و با چالش‌ها و موانع جدی تری روبرو می‌باشند.

شاید به همین جهت است که هر سال به مناسبت روز جهانی مطبوعات آزاد مسئله آزادی بیان بحث برانگیز بوده و برخی از حکومت‌ها دوست ندارند که چنین مسایلی بصورت جدی و گسترده مطرح گردد. هم چنین نهادهای فعال در عرصه رسانه‌ها و اطلاع‌رسانی و ترویج ارزش‌های انسانی و مدنی نسبت به تهدیدهای موجود برای آزادی بیان و فعالیت آزاد مطبوعات و رسانه‌ها اظهار

نگرانی می نمایند. آنان برای بهبود بخشیدن به وضعیت موجود پیش نهادات و تاکیدهای جدی را مطرح می سازند.

اما آزادی بیان، مانند سایر حقوق و فضائل انسانی، بی قید و شرط نیست. این درست است که آزادی بیان از جمله مهم ترین حقوق انسان ها در متن زندگی اجتماعی است. اما این حق لاجرم باید خود را با سایر حقوق اساسی و مدنی شهروندان در متن یک جامعه‌ی دموکراتیک موزون و متناسب کند.

باید توجه داشت که آزادی بیان به صورت یک حق مطلق نبوده و تابع محدودیت‌های می باشد و افراد در استفاده از این حق آزادی مطلق ندارند؛ بلکه تاکید این است که باید محدودیت‌های آزادی بیان مراعات گردد. «آزادی بیان به این معنی نیست که قواعد منطق را که عین قواعد تفکر صحیح است کنار بگذارد و با آن وداع کند، چنین نیست. اتفاقاً التزام به قواعد منطق، عین آزادی فکری است یعنی آدمی را از بیراهه رفتن، از گمراه شدن، از غیر منطقی سخن گفتن و داوری کردن واز غیر منطقی فکر کردن رهایی می بخشد.»^(۷)

یکی از مهم ترین محدودیت‌های آزادی بیان را می توان در قالب «اصل زیان» صورتبندی کرد. مطابق «اصل زیان» بیان آزاد است مادام که به زیان دیگری منجر نشود. یعنی بیان فرد نباید به طور مستقیم و آشکارا حقوق دیگران را نقض کند. برای مثال، تهمت و افترا زدن، مطالبه‌ی حق السکوت کردن، تبلیغ دروغ درباره‌ی کالاهای مصرفی، تبلیغ کالاهای خطرناک (مثل سگرت) به کودکان، دروغ گفتن در متن قراردادها، و افشای اسرار امنیتی یک کشور را می توان از جمله مصادیق بیانی دانست که مطابق «اصل زیان» آزاد نیست، و باید منع شود.

اما بر اساس بند دوم میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی، محدودیت هایی چون احترام به حقوق و حیثیت دیگران، حفظ امنیت ملی، سلامت اخلاق عمومی برای آن در نظر گرفته شده است.^(۸)

اصل اساسی دموکراسی گفت و گوی عقلانی و از موضع برابر میان شهروندان است، و بنابراین، هر نوع آزادی بیان که منجر به فرودست کردن گروهی از شهروندان شود، یا شأن انسانی برابر ایشان را به مخاطره اندازد، یا مجال

تبیان

گفت‌وگوی عقلانی را در جامعه محدود کند، از منظر ارزشهای دموکراتیک نامطلوب تلقی می‌شود

۱- نقش آزادی بیان در سیاست

دموکراسی را می‌توان به بیان ساده روشی برای تصمیم‌گیری جمعی دانست، روشی که در آن تمام اعضای گروه از موضع برابر در فرآیند تصمیم‌گیری مشارکت می‌جویند. اما چرا جوامع بشری رفته رفته به سوی نظام‌های تصمیم‌گیری دموکراتیک متمایل می‌شوند؟ کدام ویژگی‌هاست که دموکراسی را بر دیگر شیوه‌های تصمیم‌گیری جمعی برتری نسبی می‌بخشد؟

یکی از مهمترین مزایای تصمیم‌گیری به شیوه‌های دموکراتیک آن است که در این شیوه علایق، منافع، و دیدگاه‌های متنوع تری مدنظر قرار می‌گیرد. شهروندان در متن یک نظام دموکراتیک این مجال را تاحدی می‌یابند که در تعیین سرنوشت خود مشارکت مؤثر داشته باشند، یعنی در قیاس با حکومت‌های خودکامه یا نخبه سالار شمار بیشتری از مردم می‌توانند از موضع منافع و علایق خود در سیاست‌گذاری و تصمیم‌سازی‌های کلان که منافع و تقدیر ایشان را تحت تأثیر قرار می‌دهد، مشارکت مؤثر داشته باشند. حق مشارکت مؤثر در تعیین سرنوشت از جمله حقوق اساسی انسانهاست که بخودی خود ارزشمند است، اما علاوه بر آن شیوه بسیار مؤثری است برای آنکه حقوق و منافع شمار بیشتری از مردم را در مقام سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی‌های کلان سیاسی، اقتصادی، و اجتماعی منظور کند.

«تقویت عقل، میسر نمیشود مگر با فراهم آوردن محیطی آزاد برای خرد ورزی. عقل فردی ممکن است به تعبیر مولانا شهوت بتند و برده عواطف شود؛ اما عقل جمعی از این اسارت آزاد است. طمع‌ها و تعصب‌ها و اهوای فردی عقول افراد را درتسخیر می‌دارند، اما همین که دادوستد عقلانی، همگانی شد، تأثیر آنها تضعیف میگردد. آن عقل ضد شهوت، در محیطی آزاد جمعی می‌روید. والا عقل فردی همیشه در معرض این خطر هست که خود از عقلی بیفتد و در اعداد خدمه غضب و شهوت درآید»^(۹)

عقل ضد شهوتست ای پهلوان

آنکه شهوت می تند عقلش مخوان^(۱۰)

مزیت دیگر شیوه تصمیم گیری دموکراتیک آن است که امکان خطا را تا حد چشمگیری کاهش می دهد- یعنی روش مؤثرتری است برای کشف تصمیم درست. مشارکت گروه های اجتماعی متنوع در فرآیند تصمیم گیری منابع معرفتی و اطلاعاتی لازم برای تصمیم گیری سنجیده را متنوع تر و غنی تر می سازد. یعنی برنامه ها و سیاستها چون بر منابع اطلاعاتی گسترده تری بنا شده است، غالباً آگاهانه تر و سنجیده تر صورتبندی می شود، و نیز علاوه بر آن، برنامه ها و سیاستهای پیشنهادی به محک نقد و سنجش گری های گسترده تری آزموده می شود و عیار آن بهتر معلوم می گردد.

و سرانجام آنکه امکان مشارکت مؤثر شهروندان در تعیین سرنوشت شان می تواند به رشد و شکوفایی شخصیت اخلاقی و مدنی شهروندان کمک کند. شهروندانی که می توانند در تعیین نقش آزادی بیان در ... مؤثری ایفا کنند، شخصیت مستقل تر و مسؤول تری می یابند. آموزش مدنی به این شهروندان می آموزد که فن شنیدن را بهتر بیاموزند، نظرات خود را روشن تر و جسورانه تر بیان کنند، در توضیح و توجیه نظرات خود دقت بیشتری بورزند، و نیز دست کم تاحدی منافع و علایق دیگران را هم در کار خود منظور کنند.

اما همانطور که پیشتر هم اشاره شد، ارزش تصمیم گیری به شیوه دموکراتیک در جنبه های ابزاری آن خلاصه نمی شود. دموکراسی در ارزش هایی ریشه دارد که برای انسانها مهم و در ذات خود ارزشمند است. برای مثال، بنیان دموکراسی، دست کم در شکل آرمانی آن، این است که انسانها جملگی از حق آزادی یا مشارکت مؤثر در تعیین سرنوشت شان برخوردار باشند. این اصل بر احترام به کرامت انسان و حرمت نهادن به پاره ای از بنیانی ترین حقوق انسانها استوار است. علاوه بر آن، بنیان دموکراسی بر گفت و گوی عقلانی و انتقادی استوار است. شهروندان مسؤول در یک جامعه دموکراتیک تصمیم های خود را از طریق بحث و گفت و گوهای آزاد، مبتنی بر استدلال و منطق اتخاذ می کنند. نقد و التزام به منطق گفت و گو بنیان دموکراسی عادلانه است.

تبیان

آزادی بیان قلب دموکراسی است. نظرات شهروندان در فضای آزادی می‌تواند بروشنی صورتبندی و به سپهر عمومی عرضه شود، و در فضای آزادی است که دیگر شهروندان می‌توانند آن نظرات را به دقت، بروشنی، و جسورانه و بی‌محابا مورد نقد و بررسی قرار دهند. به این معناست که فرض دموکراسی بدون برسمیت شناختن اصل آزادی بیان تا حدّ زیادی بی‌معنا و گزاف می‌نماید.

۲ - نقش آزادی بیان در علم

اما خوب است به تفصیل بیشتری به نقش مهم آزادی بیان در متن یک جامعه‌ی علمی پردازیم. حقیقت این است که بسیاری از مزایای جامعه‌ی علمی با فرض آزادی بیان به دست می‌آید، و بخش مهمی از فضائل علم در واقع فضائل و مزایای ناشی از آزادی بیان است. یعنی علم در صورتی بر نظام‌های خودکامه و نخبه‌سالار برتری معنادار می‌یابد که آزادی بیان را به عنوان رکن اساسی خود به رسمیت شناخته باشد. در فقدان آزادی بیان، نظر اکثریت و صدای اقلیت امکان بروز مؤثر نمی‌یابد.

«از خطای روشمند و داور دار نباید ترسید، از حق و باطل گزاف باید ترسید. جایکه داوری و روشی درمیان نیست، در آنجا حق پیدا شود و یا باطل، خطاراه یابد و یا صواب، هر دو نامطلوب است. برای اینکه در چنین محیطی، گاهی هم خطا به جای صواب می‌نشیند و نامقدس چهره مقدس به خود می‌گیرد. از خطای روشمند زیان نمی‌کنیم ولی از حق تحکمی زیان خواهیم کرد. آن یکی داوری و روش را زنده نگاه میدارد، یعنی سرمایه را برای ما نگه میدارد در حالیکه دومی، بی هیچ سرمایه‌ای ما را به امید سودی - که حاصل شدنش مشکوک است - مینشانند. بشریت از نظام‌های که می‌خواسته‌اند به زور حق را به او بخوراند بیشتر زیان کرده و بیشتر به خطا افتاده تا نظام‌های که خطاکردن را به رسمیت شناخته‌اند و آن را سوخت حق شمرده‌اند. بنابراین اگر کسی رواج باطل را آفت آزادی بداند باید با او درباب حقیقت عقل و نحوه اصول معرفت گفت و گو کرد. اگر آنجا گفت و گوی ما به سامان برسد نزاع بعدی هم سامان خواهد یافت»^(۱۱)

یکی از مهم‌ترین استدلال‌هایی که در دفاع از آزادی بیان شده است بر فرض خطاپذیری انسان‌ها استوار است. انسان‌ها خطاپذیرند، یعنی در مقام کشف حقیقت همیشه به صدق دست نمی‌یابند. بهترین شیوه‌ی کشف و حذف باورها و گزاره‌های کاذب آن است که باب نقد آن باورها را بگشاییم. اما شرط نقد، آزادی است: منتقدان باید این مجال و آزادی را در فضای عمومی داشته باشند که نظرات انتقادی خود را به روشنی و بی‌محابا مطرح کنند، و ما را از خطاها و نقصانهای باورهایمان آگاه کنند. ما غالباً شیفته‌ی خود و به تبع نظرات خود هستیم. و این شیفتگی در بسیاری مواقع مانع از آن می‌شود که بتوانیم کاستی‌ها نظرات خود را به خوبی و به روشنی ببینیم. اما دیگران لزوماً چنان دلبستگی و تعلق خاطری را به نظرات ما ندارند، و این فاصله به ایشان مجال بهتری می‌دهد تا از موضع بی‌طرفانه‌تری نقصان‌ها و خطاهای نظرات ما را بیابند، و برملا کنند. نظراتی که از کوران نقدهای سخت و جسورانه سرفراز بیرون می‌آیند به احتمال بیشتری حامل صدق‌اند. بنابراین، آزادی بیان در شکل آزادی نقد جسورانه در فضای عمومی، می‌تواند به پالایش منظومه‌ی فکری ما از گزاره‌های کاذب کمک شایان کند.

حقّ در رَجْمِ آزادی پرورش می‌یابد، آنگاه به حُکمِ منطق و به طریقِ اولی، این‌هم درست است که بگوییم: «همه‌کس آزاد است که خطا کند». چون در جستجو، اُفت و خیز هست، کمال و نُقصان هست، راه و چاه هست، خستگی و نشاط هست، و هزار نکته‌ی باریک‌تر از مو هست، و هیچ آفریده، مصون از خطا نیست. پس جواز و رُخصتِ حقیقت‌طلبی، عینِ جواز و رخصتِ لغزش‌کاری است. لغزش‌ها در صِراطِ حقیقت، همان قدر مهم‌اند که صواب‌ها، و هزیمت‌ها به قدرِ ظفرها ارزش دارند، و نقشِ سود و زیان درین راه یکی است. و درین جاست که هم‌نوا با حافظ، به جرأت می‌توان گفت «که مستحقِ کرامت گناه‌کارانند»^(۱۲) و آنکه می‌خواهد گناه و خطا نکند، به کرامتِ حقیقت و فضیلت، ظفر نخواهد یافت. و به قول مولانا:

تاجِرِ ترسنده طبعِ شیشه‌جان
در طلب، نه سود بیند نه زیان

تبیان

بل زیان بیند که محروم است و خوار

نور، او نوشد که باشد شعله‌خوار^(۱۳)

از سوی دیگر، حتی اگر باورهای ما صادق باشد، آزادی بیان به ما کمک می‌کند که به صدق آن باورها اطمینان یابیم، و با اعتماد به نفس بیشتری به آن باورهای صادق پایبند بمانیم. دست یافتن به صدق به‌خودی خود کافی نیست. ما علاوه بر آن باید دلایل کافی و قانع‌کننده‌ای بر صدق آن باورها هم داشته باشیم. کسانی که بدون مبنای روشن و استوار باورهایی را (ولو صادق) پذیرفته باشند، کاملاً در معرض آن‌اند که به اندک نسیم تردید و شبهه در باورهای خود سست شوند. برای مثال، این مهم است که جامعه به این قضیه ای صادق باور داشته باشد که «وفای به عهد واجب است.» اما در عین حال این هم به همان اندازه مهم است که جامعه بداند چرا وفای به عهد واجب است. جامعه‌ای که از دلایل صدق این باور آگاه باشد، در این باور و التزام به آن استوارتر است. آزادی بیان، و خصوصاً مجال نقدهای سخت و جسورانه، به ما این فرصت را می‌دهد که نسبت به صدق باورهای صادقمان اطمینان بیشتری بیابیم، و درک بهتری از مضمون آن باورها و اهمیت شان بیابیم.

سرکوب باورهای کاذب هم لزوماً کار درست و ثمربخشی نیست. طرح باورهای کاذب ما را وا می‌دارد تا از باورهای صادق دفاع کنیم، یعنی درباره‌ی دلایل صدق آن‌ها تأمل بیشتری کنیم. باورهای کاذب شقوق بدیلی در پیش ما می‌نهند که فهم آن‌ها و ردشان نهایتاً درک ما را از باورهای صادق و میزان التزام ما را به آن باورها ارتقاء می‌دهد. بنابراین، بیان آزادانه‌ی قضا یا ی کاذب هم می‌تواند به خیر و مصلحت عمومی کمک کند. البته سخن ما برسر مخالفت عالمانه است. «مخالفت عالمانه باید دربگیرد و اصلاً عین علم است. علم یک جریان جاری نقادی است، یک امر جمعی است؛ ما علم فردی نداریم، علم، امر جمعی است. علم آن فکری نیست که در ذهن من یا ذهن شما است، علم فکری است که در جامعه‌ی عالمان م طرح است و همه روی آن کار میکنند. یک ملک مشاع و متاعی است که مالکیت جمعی دارد. افکار که من در ذهن خود دارم، تا آنها را بیان نکرده‌ام نه علم است، نه فلسفه است و نه هیچ

دانش دیگر. وقتی این افکار به بیان آمد وبه زبان مشترک بیان شد ووارد جامعه ی عالمان گردید ومشمول رقابت ومعاونت وانتقادوتضاد وتوافق دیگران قرارگرفت، انگاه است که میتوان نام یک فکر علمی بران نهاد.^(۱۴)

نتیجه

آزادی بیان و دسترسی به اطلاعات، پیش زمینه های دموکراسی اند. این آزادیها تصفیه کننده غبار نامساعد در فضای مشارکت سیاسی است. این تصفیه کننده، قبل از همه انتخاب را فراهم می سازد. دموکراسی یعنی انتخاب؛ انتخاب خوب از زشت، پس این انتخاب در نتیجه آگاهی میسر است. آزادیهای بیان و اطلاعات، امنیت فردی و اجتماعی را بار می آورد؛ زیرا این آزادیها در آموزش و پرورش زاده می شوند. تحصیل، زمینه های آگاهیهای اجتماعی را فراهم می سازد؛ کار خلق می کند و آزادیهای فکری را پایه گذاری می کند. مردمان تحصیلکرده کمتر قربانی تنفر و جنگهای بی مفهوم می گردند. آنها به شکیبایی و تحمل عادت می کنند و به زندگی شعوری خویش تلاش می نمایند.

و سرانجام آنکه، آزادی بیان در شکوفایی خلاقیت و نیز شخصیت اخلاقی شهروندان مؤثر است. رشد و شکوفایی انسان به عنوان یک فاعل عاقل و اخلاقی تا حد زیادی در گرو امکان بیان خویشتن است. «بیان خود» در قالب انواع فعالیتهای هنری، ادبی، اجتماعی و سیاسی از مهم ترین وجوه ممیز انسانها از سایر موجودات است. «بیان خود» به ما این امکان را می دهد که نگاه دقیقتری به درون خود بیفکنیم، زوایا و خفایای اندیشه و روان خود را صورت بیرونی ببخشیم، و آنها را به روشنای نظر عمومی درآوریم، و در رفت و آمد مستمر میان نگاه درون و نگاه بیرون، خویشتن خود را بیشتر بپیراییم و صیقلی کنیم. آزادی بیان، به انسان امکان تحقق می بخشد، و از این راه به رشد و شکوفایی او کمک می کند.

تنها راه رسیدن به حق، عبور از راه درشت ناک و پیچاپیچ تحقیقها وتحلیلهای همه گانی است، چنین کسی خودرا به جد محتاج دیگران میدانند وازدیگران

تبیان

تقاضای گفتن و مشارکت میکند. آزادی، شعار آدمیان متواضع و محتاج است. شعار کسانی است که به خردی و ناتوانی و نیازمندی خرد خویش اذعان دارند، ولی استغنا از آزادی، پیشه و شیوه ای خودبینانی است که خود را واصل به حق و عقل خود را مستغنی از اعانت و ارشاد دیگران میپندارند. اما آدمی به خورشید هم که رسیده باشد، باز هم نورستاره ای خرد برایش مغتنم است و در دریا هم که نشسته باشد نمیتواند از سیوی خرد بگذرد.^(۱۵)

مآخذ

- ۱- قانون اساسی افغانستان، سال ۱۳۸۲ هـ. ش. ص ۱۵-۱۶
- ۲- هاشمی، محمد، (۱۳۸۴)، حقوق بشر و آزادی های اساسی، تهران: نشر میزان، چاپ اول. ص ۳۵۰
- ۳- ناصرزاده هوشنگ (۱۳۷۲)، اعلامیه های حقوق بشر، موسسه انتشارات دانشگاهی. ص ۹۱.
- ۴- همان ص ۹۱.
- ۵- (اعراف آیه ۱۵۷).
- ۶- سروش، عبدالکریم، ادب قدرت ادب عدالت، صراط، تهران ۱۳۸۶ ص ۲۷۱.
- ۷- همان، ۱۹۵.
- ۸- . حقوق بشر و آزادی های اساسی، ص ۳۵۰.
- ۹- سروش، عبدالکریم، فربه تر از ایدئولوژی، چاپ هشتم، ۱۳۸۴ ص ۲۴۷ و ۲۴۸.
- ۱۰- مولوی، جلال الدین محمد بلخی، مثنوی معنوی. به تصحیح رینولد الین نیکلسون. چاپ نهم. تهران: امیر کبیر. دفتر چهارم بیت: ۲۳۰۱
- ۱۱- فربه تر از ایدئولوژی ص ۲۴۰.
- ۱۲- حافظ شمس الدین محمد جمهوری تهران ۱۳۷۹ ص ۲۰۱.
- ۱۳- مثنوی معنوی، ج ۳، ص ۵۳۵.
- ۱۴- ادب قدرت و ادب عدالت ص ۲۷۷.
- ۱۵- فربه تر از ایدئولوژی، ص ۲۴۴.

معاون سر محقق عبدالوهاب (عابد)

تفسیر حسینی و برخی مشکلات عمده آن

الملخص

هذا المقال بعنوان: (تفسير حسيني و بعض مشاكله الرئيسية) تناول تفسير حسيني المسمى (مواهب عليّه) من التفاسير الأدبية الصوفية المكتوبة باللغة الفارسية، التي اشتهرت و ذات أهمية الخاصة بين شعبا الافغاني و البلدان الأخرى الناطقة باللغة الفارسية. وقد قادني ذلك إلى التحقيق و التفحص في تفسير حسيني لاجل الحصول على المعلومات الصحيحة حولها و مشاركتها مع الراغبين في هذا المجال للاستفادة منها؛ لذلك اشتمل هذا المقال، بمقدمة مختصرة عن شخصية ملا حسين واعظ كاشفي، مع المعرفة الكامل بتفسير حسيني و خصائصه الخاصة و تم البحث عن بعض مشاكله الرئيسية الموجودة في تفسيره و الحق به النتائج المثمرة و الاقتراحات اللازمة.

خلاصه

تفسير حسینی یا "مواهب علیّه" از جمله تفاسیر ادبی و تصوفیست که به زبان فارسی نگارش یافته است که در بین مردم ما و کشور های دیگر فارسی زبان از شهرت و اهمیت خاصی برخوردار است. بدین اساس بنده را واداشت تا پیرامون تفسیر مذکور تفحصی نموده و از کیف و کنه آن معلومات درست و دقیقی به دست آورم و آن را با علاقه مندان این رشته شریک سازم تا از آن مستفید گردند. پس مقاله حاضر را با معرفی مختصر شخصیت ملا حسین واعظ کاشفی آغاز و با شناخت همه جانبه تفسیر حسینی و ویژه گی

تبیان

های مختص به آن ادامه داده و در اخیر برخی از مشکلات عمده آن به بررسی گرفته شده و با نتیجه گیری و پیشنهاد های لازم خاتمه یافته است.

مقدمه

الله متعال را سپاسگزارم که به توفیق اش فرصت یافتیم تا به یکی دیگری از خواسته هایم که همانا مطالعه و بررسی تفسیر حسینی بود برسم و پس از مطالعه و بررسی دریافتم؛ که ملاحظه حسین واعظ کاشفی مؤلف تفسیر حسینی در ابتداء قصد داشته تا برای حامی خویش، امیر علی شیر نوایی یکی از وزرای حکومت تیموری سلطان حسین بایقراء یک تفسیر بزرگ و جامع بر کل قرآن کریم تحت عنوان " جواهر التفسیر لتحفة الامیر" بنویسد؛ اما بعد از آن که به ابتداء سوره چهارم قرآن کریم می رسد، نگارش جواهر التفسیر را نا تمام می گذارد؛ اما چند سال بعد تفسیری بسیار موجز تر دیگری را به نام (مواهب علیّه) یا تفسیر حسینی می نویسد و آن را به علی شیر نوایی تقدیم می نماید.

تفسیر حسینی که در اصل به زبان فارسی نگارش یافته است به طور کلی در ردیف تفاسیر ادبی و صوفیانه طبقه بندی شده است. در این مقال سعی به عمل آمده تا پیرامون شخصیت مؤلف، شناخت تفسیر حسینی و برخی مشکلات عمده آن پرداخته شود و به مشکلات اساسی آن اشاره شده و با برملا ساختن مشکلات و نشاندهی انحرافات عقیدتی در راستای تکمیل این نواقص برای خوانندگان، در غنای این اثر مهم سهمیم شده باشیم.

اهمیت و مبرمیت

تفسیر حسینی یکی از قدیم ترین و مشهور ترین تفاسیر است که در افغانستان، تاجیکستان، پاکستان، ایران، هند و ترکیه و دیگر کشور های که در آنها فارسی زبانان زنده گی دارند مروج بوده و به

حدی مورد توجه و اهتمام شان قرار گرفته بود که به برخی از زبان های دیگر مانند: اردو، ترکی و روسی نیز ترجمه شده است.

و تأثیر آن بر مفسران عرب، ترک و فارسی زبانان بعدی نیز بر اهمیت آن میافزاید؛ ملافتح الله کاشانی شیعی در تفسیر خود به نام "منهاج الصادقین فی الزام المخالفین" از روش ها و شیوه های ترجمه فارسی آن استفاده اعظمی نموده است و مفسر ترک زبان دیگری که تحت تأثیر کاشفی است اسماعیل حقی بروسوی است که در تفسیر "روح البیان" خویش، مطالبی از کاشفی نقل می کند و از شیوه نقل اشعار فارسی وی استفاده فراوان می برد پس بررسی و تحقیق پیرامون شناخت آن یک امر ضروریست.

هدف تحقیق

شناخت همه جانبه ملا حسین واعظ کاشفی و تفسیر اش (مواهب علیّه) مشهور به تفسیر حسینی.

روش تحقیق

مقاله هذا با روش کتابخانه ای و تحلیلی نگارش یافته است.

نام و شهرت واعظ کاشفی: نامش حسین، لقبش کمال الدین، نام پدرش علی بود و کاشفی تخلص می نمود و چون به کار وعظ و خطابه میپرداخت به حسین واعظ معروف و مشهور شد.^(۱)

وی در نیمه اول سده نهم هجری قمری در شهر سبزوار دیده به جهان گشوده، مدتی در آنجا زنده گی نموده، بعد از آنجا به نیشاپور^(۲) رفت، و در سال (۸۶۰ هـ ق) ساکن هراتگردید.^(۳) تاریخ دقیق ولادت ملاحسین معلوم نیست؛ اما از روی سفر وی به هرات تخمین میشود که در آن زمان بین بیست تا سی سال عمر داشته است که در این صورت امکان دارد در میان دهه سوم و چهارم قرن نهم به دنیا آمده باشد.^(۴)

وی در هرات با مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی^(۵) آشنا گردیده و در زمان حکومت سلطان حسین بایقرا^(۶) مقام و شهرت بیشتر یافت و از طرف

تبیان

وزیر دانشمند و دانش پرور وی یعنی نظام الدین امیر علی شیر نوایی^(۷) به تألیف و تصنیف تشویق شد.^(۸)

واعظ کاشفی در سال (۹۱۰ هـ ق) در بیرون از شهر هرات دیده از جهان فروبست و جنازه وی را به هرات آورده در شمال شرق این شهر به خاک سپردند.^(۹)

کاشفی شخصیتی عالم، عارف و باخبر از علومی همچون: تفسیر، حدیث، فقه، تصوف، اخلاق، ادب، ریاضی و نجوم بود به گونه ای که در میان علما و دانشمندان زمان خویش مقامی بالا داشت و از اکثر علمای زمان خویش برتر بود به خصوص در فن وعظ و خطابه.

ناظر حسین زکی میگوید: « او که در باب وعظ و ارشاد ماهر و استاد بود، لقب واعظ به خود گرفت. درهرات پیوسته به وعظ و ارشاد مشغول بود. او بیان گرم، سخن شیرین، صورت خوش و آهنگ زیبا و دلنشین داشت و در هفته دو یا سه بار مجلس و منبر و موعظه داشت و مشتاقان بیانش سر تا پا گوش بودند».^(۱۰)

میرزا عبدالله افندی درباره کاشفی میگوید: « صوفی، شاعر، ادیب، نویسنده فاضل، عالم، فقیه، محدث، مفسر، منجم، جامع اکثر علوم حتی سحر علوم ریاضی و اعداد، نجوم، علم اسرار حروف و جفر و غیره در حالی که در هرفن تألیفاتی دارد».^(۱۱)

کاشفی واعظی چیره دست و سخنرانی ماهر بود به گونه ای که مولانا غیاث الدین خواند میر مؤلف کتاب خلاصه الاخبار در مورد او گفته است: « ملا حسین واعظ به آواز خوش و صوت دلکش به امر وعظ و نصیحت میپرداخت و به عبارات لایقه معانی آیات بینات کلام الهی و غوامض اسرار احادیث حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم را مبین میساخت».^(۱۲)

کاشفی از نظر عقیده اشعری و از نظر فقهی سنی و حنفی المذهب بوده است، همچنان مسلک نقشبندی را در تصوف پیروی میکرد، وی زمانی که به

هرات آمد و ملازمت مولانا عبدالرحمن جامی را اختیار نمود به تشویق او داخل سلسله نقشبندی شد.^(۱۳)

تفسیر مواهب علیّه و ویژه گیهای آن

تفسیر حسینی، کتابی است که آن را ملا حسین واعظ کاشفی در قرن نهم هجری به عنوان ترجمه الفاظ قرآن کریم و تفسیر مختصر- آن به زبان فارسی تحریر نمود. از آنجا که مشوق حسینی در تألیف این کتاب و دیگر آثار وی وزیر دربار سلطان حسین بایقرا «علی شیر نوایی» بود، واعظ کاشفی این کتاب را «مواهب علیّه» نام نهاد تا پاسداشتی باشد از تشویقهای علی شیر نوایی.^(۱۴)

کاشفی در ماه محرم سال (۸۹۷ هـ ق) آغاز به نوشتن تفسیر مواهب علیه نموده و در ماه شوال سال (۸۹۹ هـ ق) از نوشتن آن فارغ شد.^(۱۵) این کتاب مهمترین اثر واعظ کاشفی و یکی از قدیمی ترین و مشهور ترین تفاسیری است که به زبان فارسی نگارش یافته است. تفسیر حسینی در افغانستان، تاجیکستان، ایران، پاکستان، هند، ترکیه و دیگر کشورهایی که در آنها فارسی زبانان بود و باش دارند مروج است.

تفسیر حسینی از حدود دو قرن به این طرف چاپ شده و اولین بار در سال (۱۲۳۷ هـ ق) در کلکته هندوستان به زیور چاپ آراسته گردیده و بعد از آن به طور مستمر در هند، پاکستان و ایران چاپ میشود.

تفسیر حسینی که در اصل به زبان فارسی نوشته شده است، به حدی مورد توجه و اهتمام بوده که به برخی از زبان های دیگر مثل اردو، ترکی و روسی نیز ترجمه شده است.^(۱۶)

کاشفی در تفسیر حسینی، مانند کشف الأسرار میبیدی، مطالب عامیانه را با مطالب اهل طریقت تلفیق میکند؛ اما آن دو را به روشنی از یکدیگر جدا نمیسازد. کاشفی علاوه بر نقل بسیاری از منابع میبیدی، بعداً سخنان شخصیتهایی از متصوفه همچون ابن عربی (متوفی سال ۶۳۸ هـ/ ۱۲۴۰ م)،

تبیان

عبدالرزاق کاشانی (متوفی سال ۷۳۰ هـ ق/۱۳۲۹ م)، صدرالدین قونوی (متوفی سال ۶۷۳ هـ ق/۱۲۷۴ م) و شیوخی از فرقه های کبرویه (۱۷) و نقشبندیه را به آنها افزود؛ همچنین کاشفی از اشعار فارسی خواجه عبدالله انصاری هروی، ابوالمجد سنایی (متوفی سال ۲۵۲ هـ ق/۱۱۳۱ م) فرید الدین عطار (متوفی سال ۶۲۷ هـ ق/۱۲۳۰ م)، جلال الدین محمد مولوی (متوفی سال ۶۷۲ هـ ق/۱۲۷۳ م)، و عبدالرحمن جامی (متوفی سال ۸۹۸ هـ ق/۱۴۹۲ م) ابیاتی نقل میکند.

استفاده از شعر در تفسیر و معنی آیات قرآن کریم، مدت‌ها قبل از کاشفی، روش مفسران اهل طریقت بوده؛ اما کاشفی بهره‌گیری از شعر را به سطح جدیدی رساند که در آن به ندرت بیش از یک صفحه از مواهب را میتوان یافت که بدون ذکر چند سطر شعر باشد. استفاده از شعر در تفسیر و معنی آیات قرآن، به طور کلی پدیده‌ای است که در این دوره، به مفسران عارف مسلک اختصاص دارد. مفسران غیر صوفی، از شعر فقط به عنوان وسیله‌ای برای تحلیل ریشه‌شناسی و معنی عبارتها و کلمات موجود در قرآن بهره می‌جستند.^(۱۸)

مسائل عقیدتی در تفسیر حسینی

ملا حسین کاشفی در تفسیر مواهب علیه به مباحث عقیدتی نیز توجه داشته و در مواردی از این تفسیر به ابراز نظر در مورد مسائل عقیدتی نیز پرداخته است که به برخی از این موارد اشاره میکنیم.

کاشفی عموماً در قضایای عقیدتی موقف اهل سنت و جماعت را دارد.

مثلاً در مورد رویت الله تعالی، قایل به این است که مسلمانان در قیامت الله جل شأنه را می‌بینند؛ چنانچه در تفسیر این آیت قرآن کریم: ﴿قَالَ رَبُّ ارْنِي أَنْظُرُ إِلَيْكَ﴾^(۱۹) میگوید "بدان که طلب موسی علیه السلام رویت را، دلیل جواز رویت است چرا که اگر رویت محال بودی موسی این سؤال نکردی، چه طلب مستحیل از انبیا روا نیست."^(۲۰)

ملا حسین کاشفی آیات صفات را تأویل میکند به گونه ای که میتوان گفت: او در این مورد از جمله تأویل کننده گان به شمار میآید. وی صفات پروردگار مانند: وجه، استواء، ید، مکر و غیره را تأویل میکند. مثلاً در تفسیر آیه مبارکه: ﴿وَبَقِيَ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾^(۲۱) «وجه» را به «ذات» تأویل می نماید^(۲۲).

اما با وجود این هم گاهی در مورد این صفات عقیده سلف الصالحین (تفویض) را تأیید میکند. به عنوان مثال در تفسیر آیه: ﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾^(۲۳) به تفصیل بیشتر موضوع پرداخته بعد از تأویل صفت استواء: «بر عرش مستولی شد امر او، اضافه استیلاء به عرش با آنکه حق سبحانه بر همه موجودات مستولی است به جهت آن می تواند باشد که اعظم مخلوقات است؛ در تأویل، امام ماتریدی فرموده که عرش به معنی ملک آید و حق تعالی بر ملک خود مستولی و غالب است»^(۲۴). سپس به عقیده سلف در این مورد که آنرا از خواجه عبدالله انصاری رحمه الله علیه نقل کرده پرداخته و سخن خویش را خاتمه میدهد: «در فتوحات آورده که شیخ ما قدس سره در این آیت بر عرش وقف میکرد و میگفت: استوی له مافی السموات، ای ثبت له مافی السموات. شیخ الاسلام قدس سره فرمود که استوای خداوند بر عرش در قرآن است و مراد بدین ایمان است. تأویل نجوییم که تأویل در این باب طغیان است، به ظاهر قبول کنیم و به باطن تسلیم ورزیم که این اعتقاد سنیان است، اما میدانم که نه محتاج مکان است، نه عرش بردارنده او است که او است به قدرت بردارنده و نگهدارنده عرش»^(۲۴).

در اینجا متوجه میشویم که ملاحسین نظر مبنی بر تأویل ماتریدی را نقل میکند بدون تأیید. و اینکه به تعقیب آن نظر شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری رحمه الله علیه را میآورد، این کار دلالت واضحی بر تأیید نظر وی دارد.

مسائل فقهی در تفسیر حسینی

در تفسیر حسینی مسائل فقهی نیز مورد بحث و بررسی قرار گرفته است، البته نه زیاد و نه هم به تفصیل؛ بلکه کاشفی احیاناً مسایل فقهی را مطرح کرده و غالباً آراء و برداشتهای مذاهب چهارگانه اهل سنت را از آیات قرآن کریم بدون تفصیلات و ادله آنها بیان میکند. به طور مثال در تفسیر آیه: ﴿وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذَكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ﴾^(۲۵) مینگارد: «امام احمد بن حنبل رحمه الله عليه حرام داند متروک التسمیه را خواه به عمد و خواه به سهو، و امام مالک رحمه الله عليه و امام شافعی رحمه الله عليه به خلاف این میگویند که ذبیحه مسلمان حلال است اگر چه تسمیه نگفته باشد، و امام ابوحنیفه رحمه الله عليه میان عمد و نسیان فرق میکند، اگر ترک تسمیه به عمد کرد حرام است و الا حلال»^(۲۶)

بعضی اوقات کاشفی تنها به ذکر رأی و نظر مذهب حنفی در مسایل فقهی که ممکن است از آیه قرآن کریم استنباط شود، اکتفا میکند. مثلاً در تفسیر آیه مبارکه: ﴿وَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ﴾^(۲۷) مینویسد: «امام اعظم رحمه الله عليه فرموده که حق اقارب آن است که اگر درویش و محتاج باشند بر ایشان نفقه کنی»^(۲۸)

گاهی هم آراء مذاهب مختلف را مطرح کرده و تنها دلیل رأی امام ابوحنیفه رحمه الله عليه را به صورت مشرح تر بیان میکند، به طور مثال در تفسیر آیه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلَى الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأُنثَىٰ بِالْأُنثَىٰ﴾^(۲۹) میگوید: «امام شافعی رحمه الله عليه و امام مالک رحمه الله عليه آزادی برای بنده نکشند نظر به مفهوم آیت و نزد امام اعظم رحمه الله عليه حکم این آیت به آیت: ﴿النَّفْسُ بِالنَّفْسِ﴾^(۳۰) منسوخ است پس تفاضل را در نفس اعتبار نکند. امام شافعی رحمه الله عليه و امام مالک رحمه الله عليه بنابر اجماع، قتل ذکر به انثی روا ندارند و اما امام اعظم رحمه الله عليه به حدیث {المسلمون تتكافأ دماؤهم}^(۳۱) خون

های مسلمانان با هم برابر و مساوی است. تمسک نمود، حکم به قتل کند»^(۳۲)

مباحث ادبی در تفسیر حسینی

حسینی در علوم لغوی و ادبی از جایگاه بلندی برخوردار است؛ وی در ادبیات فارسی دست بالایی دارد چنانچه کتاب معروف «لب لباب» که در واقع مختصر- کتاب دیگر وی «لباب معنوی» میباشد، دلالت واضحی بر این امر دارد، وی در این کتاب نثر شیوا و شعر زیبای خویش را به نمایش گذاشته است. همچنین کتاب دیگر او به نام «انوار سهیلی» یکی از شاهکارهای ادب فارسی به شمار میرود.

کاشفی به زبان عربی نیز تسلط دارد، و این امر از ترجمه های شیوای وی که عبارات عربی را به فارسی برگردانده و همچنین از جملات زیبای عربی وی در لغت عربی است. احیاناً کاشفی بین عبارات عربی و فارسی خلط نموده و اصطلاحات عربی را در دل نوشته های فارسی جای میدهد. واعظ کاشفی در دو زبان فارسی و عربی شعر میسرود که این خود نیز دلالت بر استعداد و توانایی وی در این امر دارد.

کاشفی در این تفسیر با وجود شرط گذاشتن ایجاز و اختصار تا اندازه ای مباحث لغوی و ادبی را نیز مدنظر گرفته و به آن توجه نموده است که به نمونه های از آن اشاره میکنیم:

توجه به حروف: ملاحسین کاشفی بعضی اوقات جهت روشن نمودن تفسیر آیات، به معنایی کلمات نیز میپردازد. مثلاً در تفسیر آیه: ﴿وَإِنْ كُنْتُمْ عَلَىٰ سَفَرٍ وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا فَرِهَانٌ مَّقْبُوضَةٌ﴾^(۳۳) میگوید: "علی" اینجا به معنی "فی" است.^(۳۴)

و در تفسیر این فرموده الله تبارک و تعالی: ﴿وَمَا ذُبِحَ عَلَىٰ النَّصْبِ﴾^(۳۵) در این آیت مبارک میگوید: «و بر این تقدیر "علی" به معنی "لام" باشد، یعنی حرام است آنچه برای بُت بکشند».^(۳۶)

تبیان

توجه به کلمات: در برخی از موارد آیت را مطابق برخی از معانی کلمات تفسیر میکند. مثلاً در تفسیر آیه: ﴿ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ ﴾^(۳۷) جبت را به سحر و طاغوت را به شیطان ترجمه نموده و میگوید: « و گفته اند جبت سحر است و یهود آن را معتقد بودند و طاغوت شیطان و ایشان متابعت وی می نمودند». ^(۳۸)

قواعد صرفی: کاشفی بعضی اوقات آیات را بر اساس قواعد صرفی تفسیر مینماید؛ مثلاً در ضمن این فرموده الله متعال: ﴿ بَيْتَ طَائِفَةٍ مِنْهُمْ غَيْرِ الَّذِي تَقُولُ ﴾^(۳۹) مینویسد: « لفظ تقول غائبه مؤنث است وفاعلش ضمیر عاید به طائفه یا مخاطب مذکر که حضرت پیغمبر اسلام است (علیه الصلاة والسلام)». ^(۴۰)

قواعد نحوی: وی احیاناً به مسایل نحوی نیز اشاره میکند. مثلاً در تفسیر آیه مبارکه می گویند: ﴿ قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى ﴾^(۴۱) مینگارد: « و گفته اند { خلقه } مفعول اول است، و تقدیر کلام اینکه داد آفریدگان خود را هر چیزی که بدان محتاج اند چون مقصود بیان « معطی به » است، آن را تقدیم کرد» ^(۴۲)

مسایل بلاغی: مولانا کاشفی در تفسیر مواهب علیه به نکات بلاغی نیز به صورت اختصار اشاره نموده است. به طور مثال در تفسیر آیه: ﴿ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ ﴾^(۴۳) مینویسد: « ریح مستعار از دولت است، چه دولت در تمشی امور و نفاذ آن مشابه باد است در هبوب و نفوذ او». ^(۴۴)

استفاده از شعر: کاشفی در تفسیر آیات قرآن کریم به اشعار فارسی و احیاناً عربی نیز استشهاد میکند. به گونه مثال در تفسیر این فرموده الله تبارک و تعالی: ﴿ وَإِنَّ كُلاًّ لَّمَّا لِيُوفِّيَنَّهُمْ رَبُّكَ أَعْمَالَهُمْ إِنَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴾^(۴۵)

به همه کار بنده دانا اوست به مکافات هم توانا اوست ^(۴۶)

تفسیر حسینی و ...

و در تفسیر آیه: ﴿وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ﴾^(۴۷) مینویسد: «اذا هبت رياحك فاغتنمها»^(۴۸)

تفسیر اشاری قرآن کریم

وقتی کاشفی از مشهد به هرات می‌رود و با مولانا عبدالرحمن جامی آشنا می‌شود از نظر سلوکی به طریقه نقشبندیه که در آن زمان بسیار مشهور و پر طرفدار بود داخل می‌گردد. کاشفی از مولانا جامی که یکی از بزرگان طریقه نقشبندیه بود متأثر می‌گردد به گونه‌ی که او را با القاب بسیار بلند و بالا یاد می‌کند، طوری که در جایی می‌گوید: «و حضرت حقایق پناهی خلدت ظلال کماله بالفیض الالهی»^(۴۹)

کاشفی از افکار صوفی مشهور محی الدین ابن عربی نیز بسیار متأثر است و او را نیز به القاب نیکو یاد میکند، به طور مثال در جایی از تفسیر حسینی می‌گوید: «حضرت شیخ طریقت قطب المحققین قدس سره در فتوحات مکی آورده...»^(۵۰)

به هر حال کاشفی در کنار استفاده از تفسیر قرآن به قرآن، تفسیر قرآن به حدیث، تفسیر قرآن به اقوال صحابه و تابعین و دیگر علما که غالباً زیاد پابند معلوم کردن صحت و سقم اقوال منسوب به آنها نیست، به تفسیر بالرأی و تفسیر رمزی و اشاری که با ظاهر آیات هماهنگ نیست نیز روی می‌آورد. مثلاً در تفسیر این فرموده الله تعالی: ﴿وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا﴾^(۵۱) می‌گوید: «و شراب طهور نیز از آن ایشان [مقربان] است و محققان آن را شراب شهود گویند که مرآت دل نوشنده را به لوامع انوار اسرار قدم روشن ساخته پذیرایی عکوس نقوش ازل و ابد گرداند و وقت و حال او را چنان صافی سازد که مطلق اقدار اثینیت و شوائب غیرت در مشارع و حدت نماند و رنگ دوگانگی و بیگانگی مبدل گردانیده جام دمام را یک رنگ سازد».^(۵۲)

متأسفانه از این گونه مسایل در تفسیر حسینی زیاد به چشم می‌خورد. وی در تفسیر این فرموده الله جل شانہ: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى

تبیان

الصَّلَاةِ فَاعْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٥٣﴾

میگوید: «صاحب بحر الحقایق فرموده که معنی این آیت به زبان اهل اشارت این است که چون برخیزید از خواب غفلت و متوجه شوید به نمازی که معراج شما است و در رجوع به مقام قرب پس رویها خود را که بدان توجه به دنیا کرده اید بشوید به آب توبه و استغفار و دستها را پاک سازید از تمسک به علایق دارین و تعلق بما فی الکوین و مسح کنید سرهای خود را، یعنی بذل کنید نفسهای خود را در راه حق، و پایها را از طنین طینت بد و قیام به انانیت غسل دهید؛ و اگر شما را جنابت رسیده است از التفات به غیرما، پس پاک سازید نفوس را از معاصی و دلها را از رویت طاعات و اسرار را از ملاحظه اغیار و ارواح را از آرامش به غیر ما، و سر را از لوث وجود که هیچ آلوده گی از آن کثیف تر نیست. [و جودک ذنب لایعادله ذنب] بیت: ای به پندار و جودآلوده خود را پاک ساز - کین طهارت سالک ره را نمازی میکند».^(۵۴)

طوری که مشاهده مینماییم اگر چنین تفسیر از آیه مذکور پذیرفته شود به صورت کامل حکم شرعی آیت را که بسیار واضح و روشن است معطل قرار داده، فرد را به خیالات و اوهامی مشغول میکند که نه به درد دنیای او میخورد و نه آخرتش. کما اینکه چنین تفاسیری از متون واضح دینی باعث شده است تادر جهان اسلام کسانی پیدا شوند که بدون ادای فرایض و اجتناب از محرمت ادعای تقوا و ولایت نموده، متدینان و افعی را که بر اساس ظاهر آیات و احادیث عمل مینمایند متهم به سطحی نگری نمایند.

از این قبیل تعبیرات که به هیچ یک از دلایل پذیرفته شده شرعی،

علمی و عقلی استوار نیست درتفسیر حسینی زیاد به چشم میخورد

برخی از مشکلات عمده تفسیر حسینی

وقتی انسان بخواهد بر اساس معیار های شناخته شده در تفسیر قرآن کریم، «حسینی» را ارزیابی کند با برخی از چالشهای عمده روبه رو میشود که ممکن نیست از کنار آنها سرسری بگذرد و ما به طور نمونه به برخی از آنها اشاره میکنیم:

۱- یکی از مهم ترین مشکلات تفسیر مواهب علیه ذکر اقوال بدون سند و مدرک است که این مبحث شامل گفته های منسوب به الله تعالی، پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم، صحابه کرام رضی الله عنهم اجمعین، تابعین و دیگران میشود. به عنوان مثال وی در تفسیر آیه مبارکه: ﴿فَادْكُرُونِي أَذْكَرُكُمْ﴾^(۵۵) نوشته است: «ابن عیینه میگوید که در اخبار به ما رسیده است که حق سبحانه فرمود که من بنده گان خود را چیزی داده ام اگر جبرئیل و میکائیل را دادمی هرآئینه نعمت بزرگ برایشان تمام کرد می و آن این است که گفته ام ﴿فَادْكُرُونِي أَذْكَرُكُمْ﴾.^(۵۶)

طبعاً این گفته بنا به اصطلاح علما، حدیث قدسی به شمار میآید که اگر ثابت شود رسول الله صلی الله علیه وسلم آن را بیان فرموده اند، بعد از قرآن کریم در بلند ترین مقام و مراتب حدیثی قرار میگیرد؛ اما کاشفی به راحتی مینویسد در اخبار به ما رسیده، بدون اینکه بگوید این اخبار از کجا آمده و کی آن را گفته و آیا صحیح و درست هست یا خیر! حتی کاشفی به این نیز توجه نمیکند که چه پیامد هایی بر نوشته های وی مرتب میگردد، چون عامه مسلمانان و قتی بیند که در یک کتاب تفسیر نوشته شده است حق سبحان فرموده، به این گفته چنان اعتقاد میبندند که گویا عبارت قرآن کریم است.

و در تفسیر آیه: ﴿وَإِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوهَا هُزُؤًا وَلَعِبًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ﴾^(۵۷) نوشته است: «آورده اند که ابو یاسر اخطب و رافع این ابی رافع بانفری چند از یهود از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم

تبیان

پرسیدند که تو از پیغمبران به کدام ایمان داری، حضرت فرمودند که ایمان دارم به خدا و به آنچه به ما فرستاده اند: ﴿وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ...﴾. ^(۵۸) الی آخر، چون نام حضرت عیسی علیه السلام مذکور شد ایشان انکار نبوت وی کردند و گفتند به خدا که نمیدانیم دینی بدتر از دین شما و نه اهل دینی کم بهره تر از شما در دنیا و آخرت آیت آمد (آیت نازل شد).^(۵۹)

کاشفی این حکایت را به گونه ای نقل میکند که گویا به طور مسلم در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم به همین شکل اتفاق افتاده است، اما هیچ سند و مدرکی برای آن ارائه نمیکند، در حالی که شیوه علمای محقق امت اسلامی صدها سال قبل از کاشفی هم بدین منوال بوده که در نقل قول از الله و پیامبرش بسیار محتاط بوده اند و هر گز به خود اجازه نمی دادند بدون تحقیق و ارائه سند معتبر گفته ای را به الله و رسولش نسبت دهند.

در این تفسیر اقوال مستند و احادیث صحیح نیز زیاد به کار رفته است، اما از آنجا که مؤلف به آوردن اقوال صحیح و مستند التزام و پابندی ندارد، خواننده نمیداند که کدام سخن صحیح است و کدام گفته بی اساس و نادرست. البته این قاعده استثناء اتی نیز دارد و کاشفی در موارد اندک به مرجع و سند گفته های نقل شده به طور گذرا اشاره میکند.

۲- مشکل عمده دیگر که در این تفسیر به مشاهده میرسد عدم پابندی کاشفی به تفسیر قرآن کریم مطابق معیار های قبول شده است؛ مثلاً وی هیچ باکی ندارد که فرموده الله تبارک و تعالی را با یک سخن بی اساس و گفته بی مفهوم که ممکن است باعث انحراف عقیدتی فکری خواننده شود تفسیر نماید. وی در جاهای مختلف لفظ "آورده اند" و "گویند" را استفاده میکند و بعد از آن هرچه را از هر کس شنیده و یا از هر کتابی خوانده بدون این اندیشه که خواننده با اعتقاد به این گفته چه صدمه ای را متحمل خواهد شد، ذکر میکند. به عنوان نمونه وی در تفسیر آیات: ﴿وَيَصْنَعُ الْفُلْكَ وَكُلَّمَا

مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأٌ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ قَالَ إِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ ﴿٦٠﴾ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُقِيمٌ ﴿٦١﴾. نگاشته است: «پس نوح علیه السلام کشتی ساخت در مدت دوسال، طول او سیصد گز و گفته اند هزار و دویست (دوصد) ذرع و عرض آن پنجاه گز، گویند ششصد ذرع و ارتفاع او سی ذرع و به قولی سی و سه و غیر از اینها نیز گفته اند و آن را به سه طبقه مرتب ساخت و به قیر مطلق گردانید و به حکم الهی زوجی از هرنوع از انواع حیوانات جمع کرد و طیور را در طبقه سفلی و سباع و بهایم را در وسطی و آدمیان را با امتعه و اغذیه درعلیا جای مقرر فرمود و به تهیه اسباب اتمام این مهم مشغول میبود.»^(۶۱)

شاید تصور کاشفی این بوده است که آوردن این قصه اگر منفعتی در پی نداشته باشد، ضرری هم نخواهد داشت، چنانچه تا امروز نیز عده ای چنین باوری دارند. اما به نظر من وقتی خواننده تفسیر حسینی به خصوص که اکثر آنها سواد و علم چندانی ندارند به تعقیب آیه این داستان را بخواند، ذهن و فکرش به تمام و کمال از پیام قرآن غافل شده و به طول و عرض کشتی مصروف میشود. حال اگر این داستان را خداوند متعال میگفت و یا از رسول الله صلی الله علیه وسلم با سند صحیح برای ما میرسید به آن تسلیم میشدیم و میگفتم در پی آیت و داستان حکمت های است که ما حقیقت آن را تا هنوز نمیدانیم و سعی میکنیم به آن دست یابیم و اگر اطلاع هم حاصل نکردیم به آن ایمان داریم. اما اینکه داستان سرابی دیگر بیاید و برای آیات کلام الله مجید قصه و داستان بسازد به هیچ صورت قابل قبول و پذیرش نیست.

۳- مشکل بزرگ دیگری که در این تفسیر به چشم میخورد انعکاس عقاید و باورهای نادرست و خطر ناک و اعظ کاشفی است که در جای جای این تفسیر مطرح شده است؛ آرای که با صریح قرآن کریم و عقاید اهل سنت تعارض واضح و روشن دارد مثلاً وی در تفسیر آیه: ﴿قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ

تبیان

وَكِتَابٍ مُّبِينٍ ﴿٦٢﴾ نوشته است: «گفته اند که نور حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم است و کتاب مبین قرآن است و در بحر الحقایق آورده که وجه تسمیه آن حضرت صلی الله علیه وسلم به نور آن است که اول چیزی که حق سبحانه و تعالی به نور کرم از ظلمت کده عدم بیرون آورده نور وی بود صلی الله علیه وسلم که [اول ما خلق الله نوری] (اولین چیزی که الله تعالی آفریده نور من بود). بعد از آن عالم را برای ظهور او موجود گردانید و در "نقد النصوص فی شرح الفصوص" مذکور است که اصل منشأ و معاد جمله خلائق حضرت [حقیقه الحقایق] است و آن حقیقت محمدی و نور احمدی است که صورت حضرت واحدی احدی است، جامع جمله کمالات الهی و کیان و واضح میزان همه مراتب اعتدالات ملکی و حیوانی و انسانی آن حضرت صلی الله علیه وسلم است، عالم و عالمیان صور و اجزای تفصیل او و آدم و آدمیان مسخر برای تکمیل او». (٦٣)

روایتی را که جناب کاشفی از بحر الحقایق نقل میکند پر از مشکلات عقیدتی است، اول اینکه سخنی را از زبان رسول معظم اسلام نقل میکند که صحت ندارد و نسبت آن به پیامبر صلی الله علیه وسلم کذب و افتراء است، [اول ما خلق الله نوری] چنانچه شیخ البانی در ضمن تصحیح حدیث: « خلقت الملائکه من نور و خلق ابلیس من نار السموم و خلق آدم علیه السلام مما قد وصف لكم ». (ملائکه از نور، ابلیس از آتش سرپا شعله و آدم از آنچه برای شما توصیف شده خلق گردیده اند). مینویسد: « این حدیث اشاره دارد به باطل بودن حدیثی که بر زبان مردم مشهور شده که گویا رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: « اول ما خلق الله نور نبیک یا جابر ». (اولین چیزی که الله تعالی آن را خلق نموده نور پیامبر تو است ای جابر). یا مانند آن، این حدیث دلیل واضحی است بر اینکه تنها ملائکه از نور خلق شده اند، نه آدم و اولاد او». (٦٤) دوم اینکه نه خدا گفته است که عالم را برای ظهور و جود رسول الله صلی الله علیه وسلم خلق کرده است و نه پیامبر خودشان چنین ادعای

نموده اند، و کسی دیگر هم حق و صلاحیت چنین گفته ای را ندارد. سوم اینکه میگوید محمد صلی الله علیه وسلم اصل منشأ و معاد جمله خلائق است، این ادعا نیز با هیچ سند و مدرک قابل قبولی اثبات نمیشود. چهارم اینکه میگوید: [صورت حضرت واحدی احدی است، جامع جمله کمالات الهی و کیان و واضع میزان همه مراتب اعتدالات ملکی و حیوانی و انسانی آن حضرت صلی الله علیه وسلم است] این سخن بی پایه در واقع منتهی میشود به همان عقیده و حدت الوجودی که متأسفانه در امتداد تاریخ اسلام باعث گمراهی بسیاری از مدعیان تصوف گردیده است، رسول الله صلی الله علیه و سلم با کمال صراحت مأمور بود تا به مردم اعلان کند که: ﴿ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ ﴾^(۶۵) (من بشری همانند شما هستم). اما اینها آمد] و او را از این مقام به جای دیگر میبرند.

مسأله نور محمدی در میان طبقه عوام فارسی زبان شهرت زیادی دارد و هرکس آمد و بر آن شاخ و برگهای داده است که به نظر نگارنده تفسیر حسینی در پخش و نشر این اندیشه در میان این مردم نقش بارزی داشته است.

نتیجه

۱- در تفسیر حسینی اقوال مستند و احاریث صحیح به صورت پراکنده و بدون ذکر منابع و مأخذ به کار رفته است؛ اما از آنجا که مؤلف به آوردن اقوال صحیح و مستند التزام و پایبندی ندارد خواننده نمی داند که کدام روایت صحیح است و کدام سخن بی اساس و نادرست. ولی در موارد اندکی به مراجع و مأخذ اشاره شده است؛ اما بیشترین اقوال و روایات بدون سند و مدرک ذکر شده اند.

۲- انعکاس عقاید و باورهای نادرست مؤلف در این تفسیر به صورت گسترده به چشم می خورد که با صریح قرآن کریم و عقاید اهل سنت در تعارض واضح و روشن قرار دارد.

تبیان

۳- عدم التزام مؤلف در تفسیر قرآن کریم مطابق روش‌ها و معیارهای قبول شده نزد مفسران برای تفسیر قرآن کریم.

پیشنهادها:

۱- اکادمی علوم افغانستان یک تعداد دانشمندان انستیتوت تفسیر را مکلف سازند تا تفسیر مذکور را به صورت همه جانبه مورد بررسی و ارزیابی قرار دهند تا صحت و سقم روایات آنرا تشخیص نمایند و مراجع و مآخذ آن را مستندسازی نمایند تا به اعتبار علمی اثر مذکور افزوده شود.

۲- پس از تحقیق و بررسی همه جانبه تفسیر حسینی از طرف دانشمندان اکادمی علوم تفسیر مذکور را به زیور چاپ آراسته سازد تا هموطنان ما و سایر فارسی زبانان از مزایای آن مستفید گردند.

۳- مطالعه تفسیر حسینی به شکل فعلی آن به غیر از متخصصین رشته تفسیر و علوم شرعی به دیگران توصیه نمی‌گردد.

مآخذ

۱- کاشفی، کمال الدین حسین بن علی. تفسیر مواهب علیه؛ با

تصحیح، مقدمه و حاشیه نگاری سید محمد رضا جلالی نائینی. ج ۱، طبع چاپخانه اقبال، ایران، ۱۳۱۷ هـ ش، ص ۷.

۲- یکی از شهرهای معروف خراسان.

۳- هرات یکی از شهرهای افغانستان است که در غرب این کشور

موقعیت دارد.

۴- در آمد تفسیر مؤاهب علیه. ص: ۸.

۵- نورالدین ابوالبرکات عبدالرحمن بن نظام الدین جامی و از یزرگان

علما و متصوفین قرن نهم هجری است که در سال (۸۱۷ هـ ق) در یکی از

قریه‌های خراسان به نام خرگرد به دنیا آمده و در روز هجدهم محرم سال

(۸۹۸) هجری در ۸۱ سالگی در شهر هرات وفات نموده است.

- ۶- سلطان حسین بایقرا بن غیاث الدین منصور بن میرزا بایقرا متولد سال (۸۴۲ هـ ق) در شهر هرات میباشد که در سال (۹۱۱ هـ ق) وفات یافته است.
- ۷- میر نظام الدین علی شیر بن میر غیاث الدین، معروف به علی شیر نوایی وزیر سلطان حسین بایقرا است که در سال (۸۴۴ هـ ق) در شهر هرات متولد شده و در همین شهر در سال ۹۰۶ هـ ق وفات نموده است.
- ۸- تفسیر مواهب علیه، با تصحیح، مقدمه و حاشیه نگاری ج ۱، ص: ۱۱.
- ۹- بغداد، اسماعیل باشا. هدایة العارفين ج ۱، ص ۳۱۶. وكالة المعارف استانبول، سال نشر: ۱۹۵۱ م. و خواند میر، غیاث الدین. تاریخ حبیب السیر. ج ۳، ص ۳۴۵. کتاب فروشی خیام. ایران، سال نشر: ۱۳۵۳ ش. و اصیل الدین، سید عبدالله. رساله مزارات هرات. ص ۱۱۶. تصحیح و حواشی، فکری سلجوقی.
- ۱۰- در آمد تفسیر مواهب علیه، ص: ۱۱.
- ۱۱- افندی، عبدالله. ریاض العلماء و حیاض الفضلاء ج ۲، ص ۱۸۵. مطبعة خیام. قم، سال نشر: ۱۴۰۴ ق.
- ۱۲- سایت <http://www.valiasr-aj.com> احوال کاشفی.
- ۱۳- در آمد تفسیر مواهب علیه، با تصحیح، مقدمه و حاشیه نگاری ج ۱، ص ۱۰.
- ۱۴- همان، ج ۱، مقدمه و ص ۳۲ و ۷۶.
- ۱۵- همان، ج ۱، ص ۷۹. در آمد تفسیر.
- ۱۶- حاجی خلیفه، مصطفی. کشف الظنون ج ۱، ص ۴۴۶. مکتبة المثنی. بغداد، سال نشر: ۱۹۴۱ م. اکمل الدین، احسان اوغلو. أهمية المخطوطات الاسلامية. ص ۱۴۰. مؤسسة الفرقان للتراث اسلامی لندن.
- ۱۷- فرقه کبرویه یکی از فرقه های تصوفی است که در قرن ششم هجری قمری توسط احمد بن عمر بن محمد خیوقی (۵۴۸-۶۱۸ هـ ق)

تبیان

خوارزمی ملقب و معروف به شیخ نجم الدین کبری تأسیس

گردید. <http://www.islamquest.net>

۱۸- <http://www.maarefquran.org> دانشنامه موضوعی قرآن.

۱۹- (الاعراف: ۱۴۳).

۲۰- تفسیر حسینی، ص: ۳۵۳.

۲۱- (الرحمن: ۲۷).

۲۲- تفسیر حسینی، ص: ۱۲۰۱.

۲۳- (طه: ۵).

۲۴- تفسیر حسینی، ص: ۶۷۹.

۲۵- همان اثر همان ص.

۲۶- (الانعام: ۱۲۱).

۲۷- تفسیر حسینی، ص: ۳۰۱.

۲۸- (الاسراء: ۲۶).

۲۹- تفسیر حسینی، ص: ۶۱۳.

۳۰- (البقرة: ۱۷۸).

۳۱- (المائدة: ۴۵).

۳۲- سجستانی، سلیمان بن اشعث. سنن أبی داود. ج ۳. باب فی

السریة ترد علی اهل العسکر. دارلکتاب العربی. بیروت، ص: ۳۴. ابن حدیث

بنا به حقیق ألبانی حسن است.

۳۳- تفسیر حسینی، ص: ۵۴.

۳۴- (القرة: ۲۸۳).

۳۵- تفسیر حسینی، ص: ۱۰۱.

۳۶- (المائدة: ۳).

۳۷- تفسیر حسینی، ص: ۲۲۶.

۳۸- (النساء: ۵۱).

- ٣٩- - تفسير حسيني، ص: ١٨٤.
٤٠- (النساء: ٨١).
٤١- تفسير حسيني، ص: ٣٥٣.
٤٢- (طه: ٥٠).
٤٣- تفسير حسيني، ص: ٦٨٥.
٤٤- (الأنفال: ٤٦).
٤٥- تفسير حسيني، ص: ١٩٤.
٤٦- (هود: ١١١).
٤٧- تفسير حسيني، ص: ٣٧٨.
٤٨- (الأنفال: ٤٦).
٤٩- تفسير حسيني، ص: ٤٩٨.
٥٠- همان، ص: ٢٩٢.
٥١- تفسير حسيني، ص: ٢٣٨.
٥٢- (الأنسان: ٢١).
٥٣- تفسير حسيني، ص: ١٣٢٢.
٥٤- (المائدة: ٦).
٥٥- تفسير حسيني، ص: ٢٢٩.
٥٦- (البقرة: ١٥٢).
٥٧- تفسير حسيني، ص: ٤٦.
٥٨- (المائدة: ٥٨).
٥٩- (البقرة: ١٣٦).
٦٠- تفسير حسيني، ص: ٢٤٩.
٦١- (هود: ٣٩، ٣٨).
٦٢- تفسير حسيني، ص: ٤٨٠.
٦٣- (المائدة: ١٥).

- تبيان

٦٤- تفسير حسيني، ص: ٢٣٣.

٦٥- الباني، محمد ناصر الدين بن الحاج نوح. موسوعة محمد ناصر الدين الألباني، ج٣، مركزالنعمان للبوث والدراسات الأسلامية و تحقيق التراث و الترجمة ، طبع اول، صنعاء، سال نشر: ١٤٣١ق-٢٠١٠م، ص: ٨١٨.

٦٦- (الكهف : ١١).

خپرندوی محمد یعقوب (عبدالرحیمزی)

د تقوی د حصول د خینو لاملونو خپرنه

ملخص البحث :

أمر الله سبحانه و تعالى بحصول التقوى و قال {يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ} (٤)

والأحاديث النبوية شاهد على أن النبي الكريم صلى الله عليه وسلم أمر بتقوى الله عز و جل و قال : (اتق الله حيث ما كنت ، وأتبع السيئة الحسنة تمحها ، وخالق الناس بخلق حسن) (٥)

والنبي صلى الله عليه وسلم يسأل ربّه تبارك و تعالى أن يعطيه التقوى (اللهم أت نفسي تقواها، وزكها أنت خير من زكاها، أنت وليها ومولاها) (٦). وللتقوى مقام رفيع فى الشريعة الإسلامية وجعل الله عز وجل التقوى هي الميزان الحق الذى يوزن به الناس، ولا تعتبر ميزان الحسب والنسب والمال والشهرة هناك، فقد قال الله سبحانه و تعالى فى محكم تنزيله و هو اصدق القائلين { إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَنْتَأَكُمُ } (٧) فأكرم الناس وأفضلهم أتقاهم لله تعالى، ولا كرم ولا فضل لغير المتقي ولو كان رفيع النسب و حسيب الحسب .

تبیان

و التقوی هی وصیة جمیع الرسل الکرام علیهم أفضل الصلاة وأتم التسلیم قال تعالی: {ولقد وصینا الذین أوتوا الكتاب من قبلکم وإیاکم أن اتقوا الله} (۸)

والمتمقین هم خاصة الله و اولیاءه لإجل هذه الفوائد احببت أن اکتب مقالا تحت عنوان الأسباب المؤدیة الى تقوی الله فی ضوء النصوص الشرعیة فقد جمعت فی بحثی هذا نصوص الشرع حول هذا الموضوع علی المنهج العلمی فبدات اولاً بتعریف التقوی ثم ذكرت البواعث علی حصول التقوی و فی ختام البحث الحققت أهم النتائج والتوصیات المطلوبة وفهرس المراجع .

لندیز

په گڼو قرآني آیتونو او نبوي حدیثونو کې مسلمانان، دیوه اخلاقي ارزښت په توگه د تقوی لاسته راوړلو ته هڅول شوي، او د متقیانو فضایل بیان شوي دي، الله (جل جلاله) په قرانکریم کې فرمایي:

{واعلموا ان الله مع المتقین} (۱)

(او پوه شئ چې الله تعالی د متقیانو مل دی)

نبی کریم صلی الله علیه وسلم په خپله له الله تعالی څخه د تقوی د حاصلولو دعاء کړې:

{اللَّهُمَّ اَتِ نَفْسِي تَقْوَاهَا، وَزَكَّهَا اَنْتَ خَيْرٌ مِّنْ زَكَّاهَا، اَنْتَ وَلِيُّهَا وَمَوْلَاهَا} (۲)

یا الله زما نفس ته تقوی او تزکیه ورکړه، ته د نفسونو غوره تزکیه ورکونکی یې، ته د نفس کار ساز او څښتن یې.

د الله تعالی په وړاندې تر ټولو مکرم شخص متقی انسان دی الله سبحانه تعالی فرمایلي دي: {اِنَّ اَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللّٰهِ اَتْقَاكُمْ} (۳)

یقیناً ډېر عزتمن ستاسو د الله په نزد ستاسو ډېر متقی دی.

نو بنا پر دې د اسلامي لارښوونو په رڼا کې د تقوی د لاسته راوړلو د ځینو لاملونو څېړنه له خورا زیات اهمیت څخه برخمنه موضوع ده او په دې اړه تحقیق او څېړنه ډېره اړینه ده.

په دې مقاله کې د اسلامي لارښوونو په رڼا کې د تقوی د لاسته راوړلو د ځینو لاملونو څېړنه شوي ده.

سریزه

الحمد لله وحده والصلاة والسلام على من لا نبي بعده... أما بعد.

زموږ دیني متون، قرآن کریم او نبوی سنت انسانان د تقوی لاسته راوړلو ته هڅوي، انبیاء علیهم السلام به خپلو امتیانو ته د تقوی د لاسته راوړلو حکم کولو چې په دې باندې گڼ قرآني آیتونه گواه دي زموږ خور نبی سیدنا محمد صلی الله علیه وسلم به په ډیر اهتمام سره د تقوی دعوت ترسره کاوه همدارنگه قرانکریم تقوی غوره لباس گڼلی دی... دیني متون د تقوی د لاسته راوړلو په اړه نصوص لري چې د نوموړو نصوص ټولونه او شننه په دې څېړنیزه مقاله کې په خورا دقت تر څېړنې لاندې نیول شوی دي.

د څېړنې ارزښت

په اسلامي شریعت کې تقوی د یو ستر اخلاقي ارزښت په توگه ښوول شوی دی، الله سبحانه تعالی فرمایي:

{ إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ }^(۹)

یقیناً ډېر عزتمن ستاسو د الله په نزد ستاسو ډېر متقي دی.

نو بنا پر دې د اسلامي لارښوونو په رڼا کې د تقوی د لاسته راوړلو د ځینو لاملونو څېړنه له خورا زیات اهمیت څخه برخمنه موضوع ده او په دې اړه تحقیق او څېړنه ډېره اړینه ده.

د څېړنې موخې

غواړم په دې مقاله کې دا موضوع وڅېړم چې تقوا څه ته ویل کېږي؟ د تقوا د لاسته راوړلو لاملونه څه دي؟ ترڅو په ښه توگه د تقوی د لاسته راوړلو لاملونه د اسلامي لارښوونو په رڼا کې څرگند شي او زموږ ټولنه د تقوی په ښکلا او زینت ښکلي شي او له برکاتو څخه یې مسلمانان برخمن شي

تبيان

د خېړني بڼه

په دې مقاله کې د تقوی د لاسته راوړلو لاملونه د اسلامي لارښوونو په رڼا کې خپرل شوي د موضوع په اړه له نبوي احاديثو سلف صالحينو له ويناوو څخه گټه اخیستل شوې ده. د خېړني میتود تحلیلي او تشریحي دی او د خېړني ډول کتابتوني دی.

د تقوی د لاسته راوړلو د ځینو لاملونو خېړنه:

تقوی عربي کلمه ده چې په اصل کې وقوی وو، واو په بدل شو تر څو د اسم او صفت ترمنځ توپیر وي.^(۱۰)

په عربي ژبه کې په گڼو معناگانو استعمال شوې ده، چې ځینې معناگانې یې په لاندې ډول دي:

د وېرې په معنی:

الله تعالی فرمایلي دي: {وَأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ

أَوْ يَوَاحِيٍ لَهَا مَا خَخَهُ وَوَيْرِبْرِي.

د تقوی له معناگانو څخه یوه هم د اطاعت او منلو معنی ده:

الله تعالی فرمایلي دي: {يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ}^(۱۲)

ای مؤمنانو! له الله نه داسې ووېرېږئ لکه څنگه چې له هغه نه د وېرېدو حق دی تاسې ته دې مرگ رانشي، مگر په داسې حال کې چې مسلمانان اوسئ. ابن عباس رضی الله عنهما د (حق تقاته) په تفسیر کې فرمایي چې د الله په حق سره اطاعت وکړئ.^(۱۳)

د تقوی د معناگانو څخه یوه هم د حفاظت او ساتنې معنی ده:

الله تعالی فرمایلي دي: {فَوَقَاهُمُ اللَّهُ شَرَّ ذَلِكَ الْيَوْمِ وَلَقَّاهُمْ نَصْرَةً وَسُرُورًا}^(۱۴)

د تقوی د حصول د ...

نو الله تعالی به دوی د هغې ورځې له شر څخه وساتي او دوی ته به تروتازگي او خوشحالي ورکړي.

د تقوی اصطلاحی تعریف: علماوو د تقوی لپاره گڼ شمېر تعریفونه کړي دي.

علی رضی الله عنه تقوی داسې تعریف کړې ده: (التقوی هی الخوف من الجلیل، والعمل بالتنزیل، والقناعة بالقلیل، والإستعداد لیوم الرحیل) (۱۵) له الله څخه وېرېدل، په قرانکریم باندې عمل، په لږې شتمني قناعت او د اخرت د ورځې لپاره تیاري ته تقوی ویل کېږي

ابن مسعود رضی الله عنه فرمایي د الله تعالی د دې مبارک آیت په تفسیر کې: { اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ } د الله اطاعت په داسې توگه چې نافرمانی و نه شي، د الله ذکر په داسې ډول چې هېر نه شي او د الله شکر اداء کول په داسې توگه چې نا شکري و نه شي تقوی ده. (۱۶)

طلق بن حبيب رحمه الله تقوی مور ته داسې راپېژني: (التقوی أن تعمل بطاعة الله على نور من الله ترجو ثواب الله وأن تترك معصية الله على نور من الله تخاف عقاب الله). (۱۷)

د الله تعالی د هداياتو مطابق د ثواب په امید باندې د الله تعالی اطاعت کول او د الله تعالی د نواهیو څخه اجتناب د هغه د عذاب څخه د ویرې په سبب ته تقوی ویل کېږي.

د قرآني آیتونو، نبوي احادیثو او د سلف صالحینو د اقوالو له مطالعې او شننې څخه داسې لارې چارې مور موندلی شو چې مور ته د تقوی د لاسته راوړلو بڼه لارښود وي له هغو چارو څخه چې مور د تقوی حاصلولو ته هڅوي ځینې په لاندې ډول دي.

۱ - قوی ایمان

په الله تعالی ایمان د تقوی بنسټیز رکن او د تقوی د لاسته راوړلو ستر لامل دی چې له دې پرته متقي کېدل ناشونی دی، الله تعالی په قرآن کریم

تبیان

کې فرمایي:

{فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ^(۹۸) إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ^(۹۹) إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ^(۱۰۰)}

نو کله چې ته په قرآن لوستلو پیل وکړې نو له رتل شوي شيطان نه په خدای باندې پناه وغواړه. د هغه پر هغو خلکو تسلط نه وي چې ایمان یې راوړی وي او پر خپل رب توکل کوي. د هغه زور خو پر همغو خلکو رسېږي چې هغه خپل سرپرست گړخوي او د هغه په لمسونه شرک کوي.

د الله معرفت او پېژندگلوې د ایمان د قوت او ترقی لامل دی چې د هغه لوی او با برکت ذات د نومونو او صفاتو له پېژندنې څخه رامنځ ته کېږي د الله تعالی په اړه د معرفت کمزورتیا د ایمان ضعف رامنځ ته کوي او کله هم د ایمان د زوال لامل گړخي.

د یونس علیه السلام په سورت کې الله سبحانه و تعالی د خپلو اولیاوو په

صفت کې فرمایي:

{أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ^(۱۰۲) الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ^(۱۰۱)}

واورئ! څوک چې د الله دوستان دي، پرهغو کومه وېره او کړاو نه شته. هغوی چې ایمان یې راوړی دی او د تقوی کړنلاره یې غوره کړې ده.

۲ - علم

پوهه د کوروالي او انحراف څخه مانع او خنډ گړخي. په پوهي سره انسان خپل خالق ډېر ښه پېژني او د بندگۍ د حرکت څرنګوالي او د هغه د حرکت په مسیر کې چې کوم خنډونه او موانع دي هغه ښه پېژني او ځان ترې ښه ساتلی شي. پوهه د تقوی د لاسته راوړلو ستر لامل دی.

د تقوی د حصول د ...

معروف کرخی رحمة الله عليه وایې ما له بکربن خنیس رحمة الله عليه څخه واوریدل چې ویل یې: هغه شخص به څنگه متقي وي چې پر دې نه پوهېږي چې ځان څنگه (له حرامو څخه) وساتي ^(۲۰)

۳ - د الله عظمت او لویي پېژندنه

د الله لویي او عظمت پېژندنه د تقوی د لاسته راوړلو لپاره اړینه ده، ځکه کله چې انسان پر دې پوه شي چې الله تبارک و تعالی یوازې د نفعې ورکوونکی او ضرر رسوونکی، عزت ورکوونکی او ذلت ورکوونکی، اوچتوونکی او تیتوونکی، منع کوونکی او ورکوونکی، ژوندی کوونکی او مړکوونکی دی او د سترگو او زړونو په خیانت پوهېږي او همدارنگه پر دې پوه شي چې الله یواځې مستحق د عبادات دی، نو له الله سره د بنده محبت پیدا کېږي او د هغه د اوامرو منل او له نواهیو څخه اجتناب کول ورته لذت او خوند ورکوي چې همدا تقوی ده.

۴ - د الله تعالی سره محبت

کله چې انسان د الله تعالی سره محبت ولري د هغه اطاعت کوي، ځکه د محبت پایله پوره اطاعت دی یو شاعر ویلي:

تعصى الاله و انت تزعم حبه - هذا لعمرى فى القياس شنيع

لوکان حېک صادقاً لاطعته - ان المحب لمن يحب مطيع ^(۲۱)

د الله نافرمانی کوي او حال دا چې هغه سره د محبت دعوه لري دا د عقل له نظره بده ده. که په رښتیا دې ورسره مینه درلودی نو خامخا به دې د هغه اطاعت کړی وی ځکه چې محب د محبوب تابعدار وي.

کله چې د انسان په زړه کې د الله محبت وي هغه ته غوره عملونه خوند ورکوي او له منهیاتو څخه ځان ساتنه ورته ستر عزت معلومېږي.

۵ - له الله تعالی څخه حیا

له هغو اسبابو څخه چې د تقوی د لاسته راوړلو لامل گرځي، یو هم د الله تعالی څخه حیا کول دي له الله سبحانه و تعالی څخه حیا مسلمان دې ته اړ

تبيان

باسي چې تقوى اختيار کړي او ولي به مسلمان له الله تعالى څخه حيا نه کوي حال دا چې الله تر ټولو زيات د حيا کولو مستحق دى الله تعالى په هر ځاى او هر وخت کې علماً او قدرتاً له خپلو بندگانو سره دى الله تعالى فرمايي: {وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعَلْمُ مَا تُؤَسُّوسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ} (۲۲)

مور انسان پيدا کړى دى او آن د هغه په زړه کې راپيدا کيدونکو وسوسو باندې پوهېږو او مور د هغه له شهرگ نه زيات هغه ته نژدې يو. نبي کریم صلى الله عليه وسلم هم له الله تعالى څخه په حيا کولو باندې حکم کړى او فرمايلي يې دي:

[استحيوا من الله حق الحياء قال قلنا يا رسول الله إنا نستحيي والحمد لله قال ليس ذاك ولكن الاستحياء من الله حق الحياء أن تحفظ الرأس وما وعى والبطن وما حوى ولتذكر الموت والبلى ومن أراد الآخرة ترك زينة الدنيا فمن فعل ذلك فقد استحيا من الله حق الحياء] (۲۳)

له الله څخه داسې حيا وکړئ چې حق يې دى عبدالله ابن مسعود رضى الله عنه فرمايي چې مور وويل الحمد لله مور د الله څخه حيا کوو. رسول الله صلى الله عليه وسلم وويل داسې نه ده، بلکې له الله څخه حق حيا دا ده چې ته سر او هغه څه چې سر کې دي (لکه سترگې، غوږونه، ژبه) وساتي، خپته او څه چې خپته جمع کړي وساتي او خامخا مرگ او د الله ازمايښتونه ياد ولري او چا چې آخرت اراده وکړه او د دنيا زينت يې پرېښود نو يقيناً چې همدغه له الله څخه حق حيا وکړه

کله چې انسان په دې پوه شې چې د هغه خالق، مالک او پالونکى دى وينې او هغه په ده باندې پوه دى د ده خبرې اوري، نو د مسلمان زړه وېرېږي او عمل يې صحيح کېږي او له بدې لاس اخلي.

۶ - د آخرت له عذاب څخه وېره او د اخروي نعمتونو هيله .

د تقوی د حصول د ...

د آخرت له عذاب څخه وېره د تقوی د لاسته راوړلو یو ستر لامل دی، کله چې مؤمن د آخرت عذاب په خپل ذهن کې مستحضر کړي چې په څه قسم باندې انسانان د خپل رب مخکې ولاړ وي په څه طریقه بدعمله انسانانو ته عملنامې ورکول کېږي څرنگه په صراط پل باندې تگ وي او د اور سترې لمبې انسانان سوځوي او دې ته ورته نور د قیامت او دوزخ حالات لکه څرنگه چې اسلامي متون کې د هغو کیفیت او کمیت بیان شوی په زړه کړي نوموړې کړنې مؤمن د تقوی لاسته حاصلولو ته هڅوي.

همدارنگه د الله رب العزت هغه ستر نعمتونه هیله او امید چې نیکانو لپاره تیار شوی د هغو استحضار په ذهن کې هم د تقوی د لاسته راوړلو لامل گرځیدلی شي لکه جنت او په هغه کې هغه نعمتونه لکه مزه دارې رنگا رنگ میوې چې په هر موسم کې تیارې وی او مؤمن به تری هیڅ نه منع کېږي. ښکلې حورې چې هیڅ ډول نیمگړتیاوې به نه لري د مهربان او ښونکي رب ملاقات چې هیڅ نعمت به د هغه په انډول خوند ونه لري او نور هغه نعمتونه چې جنت کې شته او د هغو یادونه په اسلامي متونو کې ذکر شوي دی.

۷ - د فرایضو اداء کول او له نواهیو څخه اجتناب

د فرایضو په اداء کولو او د منهیاتو څخه په اجتناب سره تقوی حاصلېږي. الله تعالی په قدسي حدیث کې فرمایي:

[مَنْ عَادَى لِي وَلِيًّا فَقَدْ آذَنْتُهُ بِالْحَرْبِ وَمَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ عَبْدِي (عَبْدٌ) بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ وَمَا يَزَالُ عَبْدِي يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّوَافِلِ حَتَّىٰ أَحِبُّهُ فَإِذَا أَحْبَبْتَهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَيَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ (يَبْطِشُ) بِهَا وَرِجْلَهُ الَّتِي يَمْشِي بِهَا وَإِنْ سَأَلَنِي لِأَعْطِيَنَّهُ وَلَئِنِ اسْتَعَاذَنِي لِأُعِيدَنَّهُ وَمَا تَرَدَّدْتُ عَنْ شَيْءٍ أَنَا فَاعِلُهُ تَرَدَّدِي عَنْ نَفْسِ الْمُؤْمِنِ يَكْرَهُ الْمَوْتَ وَأَنَا أَكْرَهُ مَسَاءَتَهُ]^(۲۴)

تبيان

چا چې زما يو دوست سره دښمني وکړه زما ورسره د جگړې اعلان دی او زما بنده زما قرب نه دی حاصل کړی په داسې شی چې هغه زما ډېر خوښ وي د هغه څېز نه کوم چې ما په بنده فرض کړی او زما بنده تل په نوافلو زما قرب او نېرديوالی حاصلوي؛ تر دې چې زما محبوب شي نو کله چې زما محبوب شي بيا يې زه غوړونه شم چې ورباندې اوري زه يې سترگې شم چې ورباندې وينې زه يې لاسونه شم چې ور باندې نيول کوي او زه يې پښې شم چې ورباندې گرځي (يعنی د هغه لاس، پښې، سترگې، غوړونه هر څه د الله د حکم تابع شي په هر څه کې د شرعې پابند وي) نو چې زما نه څه غواړي ورکوم يې او کله چې زما نه د پناه غوښتنه وکړي خامخا پناه ورکوم.

۸ - د قرانکریم په تدبر سره تلاوت کول

د قرانکریم تلاوت کول په تدبر سره د تقوی د لاسته راوړلو ستر لامل دی. ستر عالم ابراهیم خواص فرمایلي دی: چې د زړونو درمل په پنځو شيانو کې ده، په تدبر سره د قرانکریم تلاوت کول، لږ خوراک کول او د ولوړي زغمل، تهجد کول، او د سهار په وخت کې استغفار او زاري کول او نيکانو سره ملگرتيا کول. (۲۵)

۹ - د نيکانو خلکو سره ملگرتيا کول

د تقوی په لاسته راوړلو کې ښه او متقی ملگری ډېراغېز لری غوره او نیک عمله ملگری کولی شی چې خپل ملگری متقي و گرځوی، د الله د اوامرو پابند او د نواهیو څخه يې وژغوري. د ملگري د اغېز په اړه نبی کریم صلی الله عليه وسلم فرمایلي دي:

[الرَّجُلُ عَلَى دِينِ خَلِيلِهِ، فَلْيَنْظُرْ أَحَدَكُمْ مَنْ يُخَالِلُ] (۲۶)

سړی د خپل ملگري په دین باندې دی، هر یو وگورئ چې له چا سره ملگرتيا کوي.

همدارنگه نبی کریم صلی الله عليه وسلم ښه ملگری د عطار سره مشابه کړی او بد ملگری له ټیارسره؛ فرمایي: (مثل الجليس الصالح مثل العطار إن

د تقوی د حصول د ...

لم یصبك منه أصابك ريحه ومثل الجلیس السوء مثل القین إن لم یحرقك بشره علق بك من ريحه) (۲۷)

د ښه ملگري مثال د عطاري (عطر پلورنکي) په شان دی که عطار درته عطر در نه کړي بوی یې درته رسېږي او د بد ملگري مثال د ټټار (آهنگر) په شان دی، که د اور په بخرکو دې و نه سوزوي د اور بد بوی به یې تا ته ورسېږي.

سترعالم ابراهیم خواص فرمایلي دي: (دواء القلب خمسة أشياء: قراءة القرآن بالتدبر، وخلاء البطن، وقيام الليل، والتضرع عند السحر، ومجالسة الصالحين) (۲۸)

چې د زړونو درمل په پنځو شيانو کې ده، په تدبر سره د قرانکریم تلاوت کول، لږ خوراک کول او د ولوړي زغمل، تهجد کول، او د سهار په وخت کې استغفار او زاري کول او نيکانو سره ملگرتيا کول.

۱۰ - د پخوانيو نيکانو سيرت لوستل

د پخوانيو نيکانو سيرت او کارنامې لوستل هم د تقوی په لاسته راوړلو کې ډېر اغېز لري زړونه نرموي او انسان زهد او تقوی ته هڅوي. امام غزالي رحمه الله عليه د پخوانيو نيکانو د سيرت لوستلو او اورېدلو د اغېز په اړه فرمایي: که ته ماته ووايي چې د اذکارو او دعاگانو په لوستلو باندې پابندي نه لرم، نو تا ته د پخوانيو نيکانو د مجاهدو په اورېدلو باندې سپارښتنه کوم. (۲۹)

۱۱ - له خپل ځان سره محاسبه کول

له نفس سره محاسبه د تقوی د حاصلولو له عمده لاملونو څخه گڼل کېږي. سلف صالحينو به له نفس سره محاسبه کوله او محاسبه به یې يو اړين عمل گانه. ديني متون هم د محاسبې په اړه لارښوونې لري چې ځينې به یې دلته ذکر کړو.

تبيان

[عَنْ شَدَّادِ بْنِ أَوْسٍ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ الْكَيْسُ مَنْ دَانَ نَفْسَهُ وَعَمِلَ لِمَا بَعْدَ الْمَوْتِ وَالْعَاجِزُ مَنْ أَتْبَعَ نَفْسَهُ هَوَاهَا وَتَمَنَّى عَلَى اللَّهِ] (٣٠)

شَدَّادِ بْنِ أَوْسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ خُخَه رَوَايَت دِي چِي نَبِي عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَ فَرْمَايِل: هُونَبِيَار سِرِي هَغَه دِي چِي خِيَل نَفْس سِرَه حَسَاب كُوي او د مرگ نه پس حالاتو لپاره عمل كوي او بې عقل هغه دِي چِي د نفسي خواهشاتو پيروي كوي او بيا د الله جل جلاله خُخَه اميد هم لري.

امام ترمذي (من دان نفسه) په تفسير كې ليكلي چي مراد ورخه د خپل نفس سره حساب كول دي.

(عن عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ حَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تَحَاسِبُوا وَزِنُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تَوَزِنُوا) (٣١)

عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَرْمَايِلِي دِي: مَخَكِي لَه دِي چِي تَاسُو سِرَه حَسَاب وَشِي، په خپله لَه حُان سِرَه حَسَاب وَكِرِي او خِيَل حُانُونَه وَتَلِي مَخَكِي لَه دِي چِي وَتَلَل شِي.

له حُان سِرَه محاسبه په دوه ډوله ده: لومړی د عمل كولو خُخَه مَخَكِي محاسبه او دوهم د عمل كولو خُخَه وروسته محاسبه.

له عمل ترسره كولو خُخَه مَخَكِي محاسبه دا ده چي د يو كار د ارادې خُخَه مَخَكِي لَه حُان سِرَه فكر وكړي ترهغه وخت پورې چي درته خرگنده شي چي كول يې له نه كولو او يا برعكس نه كول يې د كولو خُخَه درته سم ښكاره شي بيا اقدام وكړي.

او دوهم ډول محاسبه د عمل د ترسره كولو خُخَه وروسته محاسبه ده...

۱۲ - دعا كول

له الله تعالى خُخَه غوښتل او ورته عاجزي كول د تقوى د لاسته راوړلو ستر لامل دى، خُكَه چي دعاء نبي كريم صلى الله عليه وسلم د عبادت مغز معرفي كړى، نبي كريم صلى الله عليه وسلم په خپلو ارشاداتو كې خپل

د تقوی د حصول د ...

امتیان دعاء کولو ته ډېر زیات هڅولي دي. نبي کریم صلی الله علیه وسلم فرمایلي دي: [الدُّعَاءُ مُخُّ الْعِبَادَةِ] ^(۳۳) دعاء د عبادت مغز دی.

نبي کریم صلی الله علیه وسلم په خپله له الله تعالی څخه د تقوی د حاصلولو دعاء کړې:

[اللَّهُمَّ آتِ نَفْسِي تَقْوَاهَا، وَزَكِّهَا أَنْتَ خَيْرٌ مِنْ زَكَّاهَا، أَنْتَ وَلِيِّهَا وَمَوْلَاهَا] ^(۳۴)

يا الله زما نفس ته تقوی او تزکیه ورکړه، ته د نفسونو غوره تزکیه ورکونکی یې، ته د نفس کار ساز او څښتن یې.

۱۳ – تقوی ته دعوت ورکول

د تقوی د رامنځته کېدو له لاملونو څخه یو هم تقوی ته دعوت ورکول دی، نورو خلکو ته د تقوی دعوت ورکونکي ته ان شاء الله د تقوی د حاصلولو توفیق په برخه کوي محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم او د اسلامي امت ټولو مخکښانو تقوی ته ډېره زیاته بلنه کړې ده.

۱۴ – له بد ماحول څخه هجرت کول.

له بد ماحول څخه هجرت کول د تقوی د حاصلولو یو ذریعه ده، کله چې یو مسلمان د ټولني د اصلاح لپاره پوره دعوت او هڅه وکړي او د ده دعوت د ټولني په اصلاح کې اغېز و نه کړي، نو مسلمان ته جائز ده چې له دغسې ماحول څخه هجرت وکړي او دغه هجرت د تقوی د زیاتوالي او ټینګښت لپاره ډېر ګټور عمل دی. په یو نبوي حدیث کې چې په صحیحینو کې روایت شوی نوموړې موضوع ته داسې اشاره شوې ده.

وعن أبي سعيد سعد بن مالك بن سنان الخدري رضي الله عنه أن نبي الله صلى الله عليه وسلم قال: [كان فيمن كان قبلكم رجل قتل تسعة وتسعين نفسا فسأل عن أعلم أهل الأرض فدل على راهب فأتاه فقال إنه قتل تسعة وتسعين نفسا فهل له من توبة؟ فقال لا فقتله فكمل به مائة ثم سأل عن أعلم أهل الأرض فدل على رجل عالم فقال إنه قتل مائة نفس فهل له من

تبيان

توبة؟ فقال: نعم ومن يحول بينه وبين التوبة؟ انطلق إلى أرض كذا وكذا فإن بها أناسا يعبدون الله تعالى فاعبد الله معهم ولا ترجع إلى أرضك فإنها أرض سوء. فانطلق حتى إذا نصف الطريق أتاه الموت فاختصمت فيه ملائكة الرحمة وملائكة العذاب. فقالت ملائكة الرحمة: جاء تائبا مقبلا بقلبه إلى الله تعالى وقالت ملائمة العذاب: إنه لم يعمل خيرا قط فأتاهم ملك في صورة آدمي فجعلوه بينهم - أي حكما - فقال: قيسوا ما بين الأرضين فإلى أيتها كان أدنى فهو له فقاوسا فوجدوه أدنى إلى الأرض التي أراد فقبضته ملائكة الرحمة [متفق عليه]

وفي رواية في الصحيح [فكان إلى القرية الصالحة أقرب بشبر فجعل من أهلها] (٢٥)

له ابو سعيد سعد بن مالك بن سنان رضي الله عنه خخه روايت دى چي رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمايلي دي، ستاسو نه مخكي امتونو كي يو سرى و چي نه نوي كسان يي وژلي وو، بيا هغه پوښتنه وكړه چي په ځمكه كي تر ټولو لوى عالم څوك دى، يو راهب ورته وښوول شو، هغه ته ورغى او ورته يي وويل ما نه نوي كسان وژلي دي آيا زما لپاره توبه شته؟ راهب ورته وويل نه. هغه يي هم وواژه، نو سل يي پوره كړل. بيايي پوښتنه وكړه چي په ځمكه كي تر ټولو لوى عالم څوك دى؟ يو عالم سرى ورته وښوول شو، هغه ته ورغى او ويي ويل ما سل قتلونه كړي دي، آيا زما لپاره توبه شته؟ عالم وويل هو ستا او توبې ترمنځ هيڅ شى حايل كيداي نه شي ته فلاني كلي ته ولاړشه د هغه ځاى خلك د الله تعالى عبادت كوي ته هم له هغوى سره عبادت وكړه او خپل كلي ته مه راگرځه، ځكه په هغه كي بد خلك اوسېږي، نو هغه روان شو كله چي نيمې لارې ته ورسېد مرگ ورته راوړسېده نو د رحمت او د عذاب ملايكو پرې جگره شوه، د رحمت ملايكو ويل چي توبه يي كړې او د زړه له اخلاصه رب ته گرځېدلى دى، د عذاب ملايكو وويل چي ده هيڅ غوره كار نه ده كړى (روح يي مور اخلو) بيا نو يوه ملايكه د انسان په شكل كي دوى ته

د تقوی د حصول د ...

راغله نو ملایکو هغه دریم گړې (ثالثه) وگرځوله هغې ملایکی وویل د دواړو کلو ترمخ واین اندازه کړې چې کوم کلي ته نږدې دی، د هغه به وشمېرل شي، هغوی واین اندازه کړ، نو کوم کلي ته چې روان و هغه نږدې و نو د رحمت ملایکو یې روح قبض کړ. (متفق علیه) او په یو بل صحیح روایت کې دي چې د نیکانو خلکو کلي ته یو لویشت نږدې و نو په نیکانو کې و شمېرل شو.

۱۵ - له شبهاتو څخه ځان ساتل

د تقوی د لاسته راوړلو له سترو لاملونو څخه یو هم د شبهاتو څخه ځان ژغورنه ده. نبیکریم صلی الله علیه وسلم په دې اړه فرمایلي دي:

[إن الحلال بین وإن الحرام بین و بینهما مشبهات لا یعلمهن کثیر من الناس . فمن اتقى الشبهات استبرأ لدينه وعرضه ومن وقع في الشبهات وقع في الحرام كالراعي يرعى حول الحمى يوشك أن يرتع فيه ألا وإن لكل ملك حمى ألا وإن حمى الله محارمه ألا وإن في الجسد مضغة إذا صلحت صلح الجسد كله وإذا فسدت فسد الجسد كله ألا وهي القلب]^(۳۶)

بېشکه حلال او حرام څرگند دي او د دې دواړو ترمخ څه څیزونه مشتبه دي چې ډېر خلک پرې نه پوهېږي نو چا چې د مشتبه څیزونو نه ځان وساته، هغه خپل دین او خپل عزت محفوظ کړ او څوک چې په مشتبهاتو کې پریووت هغه په حرامو کې مبتلا شو، لکه شپون که د ساتل شوي ورشو (څرځایونو) خوا کې مال څروي ژر ده چې دغه ممنوعه ځای کې به یې هم څاروي و څرېږي. خبر اوسئ چې د هر پاچا لپاره څه ساتل شوې علاقې وي او د الله تعالی ساتل شوې علاقې هغه کارونه دي چې الله منع کړي دي خبر اوسئ چې په بدن کې یوه ټوټه غوښه ده که دغه روغه وي نو ټول بدن به روغ وي او که دا خرابه شي، نو ټول بدن خرابېږي

ابن عمر رضی الله عنهما فرمایي (لَا يَبْلُغُ الْعَبْدُ حَقِيقَةَ التَّقْوَى حَتَّى يَدَعَ مَا حَاكَ فِي الصَّدْرِ)^(۳۷)

تبیان

ترهغو پورې یو شخص د تقوی حقیقت ته نه رسېږي، تر څو هغه څه پرېږدي چې په زړه کې شک پیدا کوي .

نبی کریم صلی الله علیه وسلم فرمایلي دي: [لَا يَبْلُغُ الْعَبْدُ أَنْ يَكُونَ مِنَ الْمُتَّقِينَ حَتَّى يَدَعَ مَا لَا بَأْسَ بِهِ حَدَرًا لِمَا بِهِ الْبَأْسُ] (۳۸)

ترهغو پورې یو شخص د متقیانو له ټولګی څخه نه ګڼل کېږي، تر څو هغه څه چې ممنوع نه وي د دې وېرې پرېږدي چې هغه به ممنوع وي.

۱۶ - د خپلو عیبونو پېژندنه

د تقوی د لاسته راوړلو له لاملونه څخه یو هم د خپلو عیبونو پېژندنه ده، ځکه کله چې انسان خپل عیب وپېژني نو په دې هڅه او تلاش کې وي چې هغه له ځانه لرې کړي او له دې څخه به لوی عیب کوم وي چې یو کس تقوی و نه لري. د خپلو عیبونو پېژندنه په مختلفو طریقو سره کېدلې شي، امام غزالی رحمه الله علیه په خپل کتاب احیاء العلوم کې د هغو ذکر په ډېر ښه ډول سره بیان کړی دی.

پایله

د پورتنۍ لیکنې په بهیر کې دې پایلې ته رسېږو، چې تقوی په اسلام کې ستر مقام او اوچت ارزښت لري. اسلامي ارزښتونه د تقوی لاسته راوړلو ته بلنه کوي او متقیان په ټولو خلکو کې عزتمن په ګوته کوي. د تقوی لاسته راوړلو یواځینۍ لاره هغه لارښود دی چې اسلامي لارښوونو ښوولې ده، د قرآني آیتونو، نبوي احادیثو او د سلف الصالحینو د اقوالو له مطالعې او شننې څخه داسې لارې چارې مور موندلې شو چې مور ته د تقوی د لاسته راوړلو ښه لارښود دی په دې هیله چې زموږ مسلمانان وروڼه او خویندې د تقوی په لباس ملبس شي او هغو لارو چارو څخه په ښه توګه ګټه واخلي چې اسلامي لارښوونو د تقوی د حاصلولو لپاره ښوولې دي.

وړاندیزونه

د پورتنۍ څېړنې په رڼا کې لاندې وړاندیزونه کېږي:

- ۱- خپلواکو او دولتي رسنیو ته وړاندیز دی چې د تقوی او د هغو لارو چارو څخه چې د تقوی د ایجاد لامل ګرځي د متخصصو پوهانو په وړلنې سره خلکو ته د اسلام په رڼا کې نوموړي موضوعات په غوره توګه روښانه کړي.
- ۲- علومو اکاډمۍ او خپلواکو څېړونکو ته وړاندیز کېږي، ترڅو په دې اړه د نورو زیاتو څېړنو لپاره اغیزناک ګامونه پورته کړي.

مآخذ

- ۱ - (البقرة: ۹۴)
- ۲ - النسائي أبو عبد الرحمن أحمد بن شعيب بن علي، سنن نسائي، اتم ټوک، دویم چاپ، خپرندوی: مکتب المطبوعات الاسلامیة، د چاپ ځای حلب، د چاپ کال ۱۴۰۶ هـ - ق، ۲۶۰ مخ.
- ۳ - (الحجرات: ۱۳).
- ۴ - (آل عمران: ۱۰۲)
- ۵ - الترمذی، محمد بن عیسی ابو عیسی، سنن الترمذی، څلورم ټوک، خپرندوی: دار احیاء التراث العربی، د چاپ ځای بیروت، د چاپ کال (--) د حدیث شمیره ۱۹۸۷، ۱۹۸۷ مخ.
- ۶ - النووي، أبو زکریا محیی الدین یحیی بن شرف. ریاض الصالحین لومړی ټوک، دویم چاپ، خپرندوی: مؤسسة الرسالة، د چاپ ځای بیروت، د چاپ کال ۱۴۱۹ هـ - ق، ۲۰۷ مخ.
- ۷ - (الحجرات: ۱۳)
- ۸ - (النساء: ۱۳۱)
- ۹ - (الحجرات: ۱۳)

تبيان

١٠ - الأصفهاني، حسين بن محمد بن المفضل. المفردات في غريب القرآن، لومړى ټوك، خپرندوى: دار العلم دار الشامية، د چاپ ځاى دمشق، د چاپ كال (١٤٢١هـ - ق) ١٦٦ مخ.

١١ - (البقرة: ٤١)

١٢ - (أل عمران: ١٠٢)

١٣ - السمرقندي، أبو ليث نصر بن محمد بن إبراهيم، بحر العلوم. بيروت لومړى ټوك، خپرندوى: دار الفكر، د چاپ ځاى بيروت، د چاپ كال (ب - ت) ٢٥٩ مخ.

١٤ - (الإنسان: ١١)

١٥ - أبو عليان، عوض محمد يوسف. فتح المجيد في تفسير سورة الحديد، المكتبة الشاملة، الاصدار الثالث، المملكة العربية السعودية، ص ١٠٦.

١٦ - القرطبي، أبو عبد الله محمد بن أحمد بن أبي بكر بن فرح شمس الدين. الجامع لأحكام القرآن، څلورم ټوك، د چاپ نوبت دويم، خپرندوى: دار الكتب المصرية، د چاپ ځاى قاهره، د چاپ كال ١٩٦٤م، ١٥٧ مخ.

١٧ - القرشي، أبو الفداء إسماعيل بن عمر بن كثير. تفسير القرآن العظيم، شپږم ټوك، د چاپ نوبت دويم، خپرندوى: دار طيبة للنشر والتوزيع، د چاپ كال ١٩٩٩م، ٣٧٥ مخ.

١٨ - (النحل: ٩٨، ٩٩، ١٠٠)

١٩ - (يونس: ٦٢، ٦٣)

٢٠ - الأصبهاني، إسماعيل بن محمد بن الفضل بن علي القرشي. الترغيب والترهيب، لومړى ټوك، لومړى چاپ، خپرندوى: دار الحديث، د چاپ ځاى قاهره، د چاپ كال ١٩٩٣م، ٤١٣ مخ.

٢١ - أحمد، فريد. التقوى الدرة المفقودة والغاية المنشودة، المكتبة الشاملة، الاصدار الثالث، المملكة العربية السعودية ٢١ مخ.

۲۲ - (ق: ۱۶)

۲۳ - سنن الترمذی، خلورم ټوک، د حدیث شمیره ۲۴۵۸، ۶۳۷ مخ.

۲۴ - بخاري، ابو عبد الله محمد بن إسماعيل بن إبراهيم بن المغيرة. الجامع المسند الصحيح المختصر من أمور رسول الله صلى الله عليه وسلم وسننه وأيامه، لومړی ټوک، د چاپ نوبت لومړی، خپرندوی: دار طوق النجاة المكتبة الشاملة، د چاپ ځای المملكة العربية السعودية، د چاپ کال ۱۴۲۲ هـ - ق، د حدیث شمیره ۶۵۰۲، ۳۲۶۱ مخ.

۲۵ - الأصبهاني، أبو نعيم أحمد بن عبد الله بن أحمد بن إسحاق بن موسى بن مهران. حلية الأولياء وطبقات الأصفياء، لسم ټوک، خپرندوی: السعادة، د چاپ ځای مصر، د چاپ کال ۱۳۹۴ هـ - ق، ۳۲۷ مخ.

۲۶ - سنن الترمذی خلورم ټوک، ۵۸۹ مخ.

۲۷ - البستي، محمد بن حبان بن أحمد، أبو حاتم التميمي صحيح ابن حبان، دویم ټوک، دویم چاپ،

خپرندوی: مؤسسة الرسالة، د چاپ ځای بيروت، د چاپ کال ۱۴۱۴ هـ - ق، ۳۴۱ مخ.

۲۸ - الأصبهاني، أبو نعيم أحمد بن عبد الله بن أحمد بن إسحاق بن موسى بن مهران، حلية الأولياء وطبقات الأصفياء، لسم ټوک، خپرندوی: السعادة، د چاپ ځای مصر د چاپ کال ۱۳۹۴ هـ - ق، ۳۲۷ مخ.

۲۹ - الغزالي، أبو حامد محمد بن محمد، إحياء علوم الدين، خلورم ټوک، خپرندوی: دار المعرفة، د چاپ ځای بيروت، د چاپ کال (---)، ۴۹۹ مخ.

۳۰ - سنن الترمذی، اتم ټوک، ۴۹۹ مخ.

۳۱ - أبو عبد الله أحمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن أسد، الشيباني. لومړی ټوک، لومړی چاپ، خپرندوی:

دار الكتب العلمية، د چاپ ځای بيروت - لبنان، د چاپ کال ۱۴۲۰ هـ -

ق، ۹۹ مخ.

تبيان

- ۳۲ - سنن الترمذي، پنخّم ٲوك، ۴۵۶مخ.
- ۳۳ - النسائي، أبو عبد الرحمن أحمد بن شعيب بن علي، سنن نسائي، اتم ٲوك، دويم چاپ، خپرندوى: مكتب المطبوعات الاسلامية، د چاپ ځاى حلب، د چاپ كال ۱۴۰۶ هـ - ق، ۲۶۰مخ.
- ۳۴ - رياض الصالحين لومړى ٲوك، دويم چاپ، خپرندوى: مؤسسة الرسالة، د چاپ ځاى بيروت، د چاپ كال ۱۴۱۹ هـ/ ۱۹۹۸ م، ۲۰۷ مخ.
- ۳۵ - صحيح البخاري، لومړى ٲوك، د حديث شميره ۵۲، ۲۰ مخ.
- ۳۶ - صحيح البخاري، لومړى ٲوك، ۱۱ مخ.
- ۳۷ - سنن الترمذي، څلورم ٲوك، د حديث شميره ۲۴۵۱، ۶۳۴مخ.

معاون سرمحقق عبدالهادی "صافی"

تهاجم فرهنگی و راه‌های جلوگیری از آن

ملخص

قال الله تعالى شانه: يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ^(۱)

وجعلناكم شعوبا وقبایل لتعارفوا خلقناكم في اقوام طوائف لمعرفةكم وتباين ثقافتكم واعمالكم الاجتماعیه وقوتكم الاقتصادیه ، والسیاسیه والاخلاقیه بناء علی هذا یكون من ضروریات الحیاة لاجتماعیه ان یعرف ثقافته قوم وان یكون ای قوم محافظا لثقافتهم الاصلیه وبذلو سعیهم لمحافظتها وصیانتها وصیانتة الثقافه فی صورہ معرفتها واهمیتها ممکن باحس وجهها یبحث فی هذا البحث من تعریف ثقافته ، اهمیتها ، ضرورتها ، وطرق صیانتها ومحافظتها من طریق نصوص الشرعیه وخطر اشغالها وانهدامها.

خلاصه

دراین مقاله تعریف وشناخت فرهنگ انواع ارزش‌های نهفته در فرهنگ و حاکمیت آن در جامعه ، چگونگی اشغال فرهنگی وراههای مبارزه و جلوگیری از اشغال فرهنگی مورد بررسی قرار می‌دهد. که البته از شناخت

تبیان

وتعریف فرهنگ آغاز شده ارزش نهفته در فرهنگ، اهمیت فرهنگ نقش فرهنگ در زندگی بشر و چگونگی صیانت و محافظت از فرهنگ را در بردارد.

مقدمه

کشورهای استعماری و اشغالگر در هر زمان با طرح پلانهای جدید و همخوان با روحیه جامعه به شکل عوام فریبانه خواسته اند کشورهای عقب گذاشته شده و فاقد رهبری سالم را مورد اغفال قرار داده اهداف شوم شان را برآورده سازند. یکی از اهداف بسیار بزرگ و موثر دشمنان اسلام اشغال فرهنگی و نابود سازی تاریخ و ارزشهای واقعی جوامع مظلوم اسلامی است. که در مقاله حاضر به چگونگی تهاجم فرهنگی و راه جلوگیری از آن به شکل علمی و تجربه شده آن پرداخته خواهد شد. ان شاء الله از همه نخست باید لغت فرهنگ شناخته شود .

مبرمیت

چون فرهنگ مجموع ارزشهای حاکم در یک جامعه می باشد. نیاز شدید است تا شناخته شود. بناء این مقاله بدنبال این هدف و ارزش بسیار مهم است. چنانچه گفته شده ارزشهای بزرگ نظریه اهمیت حیاتی شان به صیانت و محافظت شدید نیاز دارند وزمانی ما از یک چیز به خوبی حفاظت کرده می توانیم که اولاً ارزش و اهمیت آنرا بدانیم وثانیاً قیمت وتاوان عدم توجه ونگهداری آن را درک نمائیم. بناء در این مقاله شناخت فرهنگ ، اشغال فرهنگی و راههای جلوگیری از اشغال آنرا به معرفی می گیرد.

اهداف

معرفی و شناخت فرهنگ، بیان موضوعات مادی و معنوی که شامل فرهنگ یک جامعه می شود. بلند بردن سطح آگاهی فرهنگی جامعه ، اهمیت فرهنگ و زبان های اشغال فرهنگی و وجود فرهنگ بیگانه در کشور، راههای مبارزه با اشغال فرهنگی و غیره موارد بیان خواهد شد .

میتود تحقیق

در این تحقیق از روش توصیفی و تحلیلی کار گرفته شده تا با بررسی همه جانبه ابعاد مثبت و منفی حقیقت موضوع بر ملا گردد.

تعریف فرهنگ

به علت گسترش و فراوانی رشته‌های علوم انسانی در سده‌های اخیر با توجه به نگرش‌ها و برداشت‌های خاص ارباب این علوم، تعاریف مختلفی از فرهنگ وجود دارد. این واژه در زبان انگلیسی culture و در عربی ثقافه نامیده می‌شود.^[۲]

این واژه در سده‌های گذشته به معنای آموزش و پرورش و یا آموختن ادب و علم بوده است ولی در دوره‌های اخیر به سبب تحول مفهوم آن در زبان‌های بیگانه، معنا و مفهوم وسیع‌تری یافته است و به مجموعه آداب و رسوم، باورهای دینی، علم، هنر و اخلاقیات اطلاق شده است.^[۳]

مایکل گیلسون فرهنگ را «مجموعه‌ای از قواعد ناشناخته و چیزهایی که به عنوان امور طبیعی گرفته می‌شوند و در واقع به مسائل غیرعلمی بستگی دارند» می‌داند.^[۴]

(رولف لنتون) یکی از علماء جامعه شناس، مفهوم فرهنگ را مسائل بنیادی می‌داند که ویژگی روشنی به افراد یک جامعه می‌دهند و آنها را به صورت یک گروه متمایز با زبان، آداب و رسوم و دین خاص درمی‌آورد.^[۵]

در فرهنگ سخن، تعریف فرهنگ را قرار ذیل ذکر نموده است: «فرهنگ: پدیده کلی پیچیده‌ای از گرداب، رسوم، اندیشه، هنر و شیوه زندگی است، که در طی تجربه تاریخی اقوام شکل می‌گیرد و قابل انتقال به نسل‌های بعدی است».^[۶]

فرهنگ مجموعه‌ای از سنت‌ها، آداب و اخلاق فردی یا خانوادگی اقوامی است که پایبندی ایشان به این امور باعث تمایز آنها از دیگر اقوام و قبایل

تبیان

می‌شود. به عبارت دیگر، فرهنگ مجموعه باورهای فرد یا گروهی خاص است و چون باورها ذهنی‌اند پس فرهنگ جنبه عینی ندارد.^[۷]

با این اوصاف تعریف جامعی را نمی‌توان برای این واژه ارائه نمود ولی از مجموع تعاریف فوق می‌توان مفهومی از آن را در ذهن خود ایجاد نمائیم.

از لحاظ جامعه‌شناسی فرهنگ مجموع ارزشهای حاکم در یک جامعه بوده، به دو نوع فرهنگ معنوی و مادی تقسیم شده است.

فرهنگ معنوی عبارت از عقاید و طرز فکر یک ملت، قوانین، تحصیلات عالی، تعلیم و تربیه، زبان و ادبیات، رسانه‌ها، اخبار و جراید و تجلیل از مراسم و مناسبت‌های دینی، ملی خانواده‌گی و غیره می‌باشد.

فرهنگ مادی عبارت از شکل و ساختار ساختمان‌ها و رنگ آنها، استفاده از وسایط نقلیه و ترانسپورت، طرز لباس پوشیدن، رنگ و دیزاین آن، خوراکی‌های که استفاده می‌کنند و غیره مسایل مربوط به آن می‌باشد.^(۹)

حال با مراجعه به قرآن کریم می‌بینیم که این تغییرات چی آثار مثبت و منفی‌ئی را در قبال دارند. خداوند حکیم (ج) در این مورد می‌فرماید: إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ^(۱۰) خداوند حال هیچ قومی را تغییر نمیدهد مگر اینکه آن قوم در نفس‌های‌شان تغییر بیاورند.

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ^(۱۱) این بخاطری است که خداوند (ج) نعمت‌های داده شده بر یک قوم را تا زمانی نمی‌گیرد که آن قوم در نفس‌های خویش تغییر نیاورده باشند و بیشک خداوند شنوا و داناست.

در این آیه خداوند (ج) به یک اصل اشاره دارد اینکه جرم و جنایت در تاریخ بشر وجود داشته اگر به طور اندک و فردی باشد خداوند (ج) آن ملت را ذلیل نمی‌سازد اما اگر جرم و جنایت شایع شود و به یک عادت گروهی مبدل گردد خداوند به خاطر نجات مردم دیگر و سرزنش آن ملت داخل اقدام شده آنها را متوجه می‌سازد و تنبه می‌نماید.

موضوع دیگر اینکه زمانی خداوند این کار را می کند که گروه از مردم تغییر کند ، چي این تغییر مثبت باشد چي منفي زیرا تغییر را که خداوند (ج) در ايه ذکر می کند از طرف خداوند به صيغه مفرد است اما از طرف مردم به صيغه جمع ذکر می گردد.

در حدیث شریف حضرت پیامبر اسلام (ص) نیز از مشابهت با غیر مسلمانان منع فرموده اند. که شامل تمام موارد فوق می گردد. مَنْ تَشَبَهَ بِقَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ^(۱۲) مشابهت با قومی سبب می شود که انسان از همان قوم محسوب شود. قسمیکه در با لا تذکر رفت فرهنگ مجموع ارزشهای حاکم در یک جامعه که در راس ان فکر و عقیده مردم است، میباشد. بناء خارجی ها با تعرض به فکر و اندیشه مردم مان توسط کفر گفتن افراد حلقه به گوش شان و هم چنان نشر قران فارسی و مطرح نمودن قضایای مشابه به آن توانستند در این مورد تخریبهای را که پیش بینی کرده بودند (نعوذ بالله) وارد کنند بعد از آن پخش و نشر سریالهای ضد دینی از طریق رسانه های تصویری و صوتی افغانستان این پروژه را یاری نمود.

در قدم دوم: تاسیس و رونق روز افزون موسسات تحصیلات عالی خصوصی خارجی و داخلی ضربه دیگری بود که خارجی ها به پیکر فرهنگ عالی افغانی مان وارد کردند در قدم سوم تعلیم و تربیه خصوصی و بسیار خطر ناک تر بی کیفیت بودن این نهادها است که اولاً به مقصد نامقدس که صرف پول است تاسیس شده اند و بدتر ازان که هم پول مردم را می گیرند. و هم خدمت در ست عرضه نمی کنند.

در کتاب جنگ فکری یکی از موارد اشغال فرهنگی را مسخ دستگاه مقننه و صبغه قانونی دادن خواسته های استعمار میداند که از طریق غلامان شان انجام میدهند. تسوید و اجرای قانون منع خشونت علیه زنان ، ناکافی جلوه دادن قوانین موضوعه و عدم تطبیق قوانین اسلامی قدم دیگری اشغال

تبیان

فرهنگی است در حالیکه هر قدر قوانین زیاد باشد که تطبیق نشود فایده ندارد.

قدم سوم: در تهاجم فرهنگی زبان و ادبیات یک ملت است با تاسف که در این عرصه هم ما مورد تهاجم قرار گرفته ایم زبان رسمی مان یک قسمت زیر تاثیر لسان انگلسی رفته ، یک قسمت زیر تاثیر زبان فارسی ایرانی ، زبان پشتوی ملت مان زیر تاثیر پشتوی پشاور و پاکستان و امثال آن حتی با بسیار تعجب می بینیم که اعلانات تجارتي تلویزیون و رادیوهای مان به زبان های خارجی است . در برخی از مکاتب خصوصی کاملاز صنف اول زبان انگلیسی درس داده می شود و خطر ناک تر از همه اینکه در موسسات خصوصی گفته می شود که به یهودیت و نصرانیت دعوت داده می شود.

قدم چهارم: رسانه ها که انرا در برخی کشورها رکن چهارم حکومت میدانند کاملا در خدمت بیگانه گان قرار دارد. در تلویزیون ها ی افغانستان نیز، باوجودی که، کثرت روز افزون آنها ،خود یک بحران ملی است . با تاسف هیچ چیزی پخش نمی شود که حد اقل نمایندگی از هویت اصیل یک قوم یا مردم این ملت و سرزمین نماید همه نشرات شان یا بخاطر منافع خارجی ها است یا هم بخاطر تخریب شیرازه وحدت ملی و اتفاق این ملت و یاهم بخاطر نمک انداختن به آلام و دردهای پنهان این ملت که قرنها از ان میگذرد و فراموش شده ، توسط این غلامان حلقه به گوش استعمار دوباره تازه می شود. در اکثر رسانه ها، جراید و مجلات این کشور نیز، نه کدام تحقیق بکر و جدید به ثبت رسیده، تا جوانان که مشکل دارند از ان استفاده کنند نه کدام تشویق و زمینه سازی جهت تاسیس فابریکه و تولید وجود دارد که کدام فابریکه ونه هم کدام کار تهادابی وزیر بنائی وجود دارد ونه کدام تاسیسات عام المنفعه نشان داده می شود. تماما یا اعلانات یا تجارتي یا جهت فروش کالای های وارداتی است یا عکس های مبتذل و یاهم فکاهی و یا یاهو گوئی مسایل نفاق ملی و تعصبات قومی در حالیکه جراید و مجلات بخاطر رساندن

پیام به ملت ، آگاهی از تحقیقات جدید ، حل مشکلات مردم ، دفع فرهنگ بیگانه ، و صدها مقصد عالی دیگر بکار گرفته می شود. مثال زنده این مدعا پروگرام ستاره افغان و تشویق جوانان به آن طرف که آیه صریح قرآن در تضاد است . در حالیکه خداوند ج در قران کریم صفت مسلمان را چنین ذکر می کند. (وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ) (مومنون آیه ۳) کسانی که از کارهای بی هوته و لغو روی گردان اند. آیا همین پروگرام ها لغو نیستند.

اقدام دیگر در مورد تهاجم فرهنگی تجلیل از محافل خوشی و شادی یا غم و سوگواری است . در اینمورد نیز ما مورد تهاجم قوی قرار گرفته ایم در این اواخر ما شاهد ختم های قران کریم در هتل ها هستیم که نه با فرهنگ مان ساز گاری دارد و نه هم از لحاظ اقتصادی به خیر این ملت می باشد.

به همین ترتیب در مجالس عروسی در کارتهانوشته می شود که شب خینه در اول محفل و تخت جمعی در ختم مجلس برگزار می گردد. که این کار اولاً از لحاظ دینی مشکل دارد با وجودیکه در مجموع عروسی که در هتل صورت می گیرد و در آن اختلاط مرد زن میشود حرام است. هزینه های گزاف که در این محافل صورت می گیرد اسراف و تبذیر داخل است. که نظربه نصوص شرعی ممنوع قرار گرفته، ماندن تا ناوقت های شب در این گناه و معصیت منکر دیگر است که مردم مان به آن دست و گریبان هستند.

در قدم سوم قضاء شدن نماز خفتن و غفلت از نماز صبح بخاطر بی خوابی شب ، منکرات دیگر هستند که در این تهاجم فرهنگی وجود دارد. به اساس دلایل فوق این بخش نیز مورد تهاجم عمیق قرار دارد. و بسیار با درد اینکه اگر خارجی ها این کار را انجام میدهند بخاطر انست. که وقت اضافی ندارد تا صرف این موارد کنند و در کارها ی مهم تر از اینها مصروف هستند. اما ما بخاطر چی این کار را می کنیم در حالیکه هیچ کار دیگر نیز نداریم. و در این بلا نسبت به مردم عام کسانی که نخبه های این جامعه خود را می

تبیان

گیرند بیشتر آلوده شده اند. و هیچ احساس حقارت و بی فرهنگی هم نمی کنند.

یک فرهنگ دیگری که ما داشته ایم اگرچی شرعی نیست بنام شب شش که در تولد اطفال نوزاد انرا جشن میگیرند انهم در معرض تهاجم قرار گرفته اولاً به شکل اسلامی نیست ثانياً این محفل نیز در هتل ها برگزار می شود. و بجای که شکر خدا را به جای آورند، رقص و پای کوبی در صورت می گیرد.

در بخش فرهنگ مادی نیز تهاجم کاملاً غیر دینی، غیر اخلاقی و صد فیصد مخالف فرهنگ افغانی صورت گرفته مثلاً ساختن بلند منزه‌های خودسر و مخالف ماستر پلان و دیگر مسایل شهر نشینی و رفاه عامه، که هیچ نوع اصول شرعی و قانونی در آن مد نظر گرفته نمی شود.

در حدیث شریف میاید: که پیامبر اسلام (ص) می فرماید: جبرئیل مرا در مورد حق همسایه آنقدر تاکید می نمود حتی که من بیم داشتم از اینکه بار دیگر نگوید همسایه از همسایه میراث می برد. *إِنِّي سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُوصِي بِالْجَارِ، حَتَّى خَشِينَا أَوْ رُئِينَا أَنَّهُ سَيُورَثُهُ.* (۱۳) اما عملاً ما می بینیم که در بین خانه های مردم تعمیر های بلند منزل که هیچ نیاز هم نیست جور شده و می شود. که ازین سبب تمام حقوق ارتفاع و منافع ملکیت را معطل نموده است.

از لحاظ روان شناسی رنگ در ذهن و فکر انسان تاثیر خاص دارد در پروسه تهاجم فرهنگی که در کشور مان براه انداختن شده رنگ تعمیر ها نیز شامل است.

استفاده از وسایط نقلیه مرحله دوم تهاجم فرهنگی مادی است که بشکل بسیار خطر ناک آن در طی پانزده سال که از آمدن خارجی ها در افغانستان می گذرد مورد استفاده است. زیرا مالیات گمرکی که با لای آنها وضع می شود، واردات بیش از حد، موتر های پر مصرف، گران قیمت،

تهاجم فرهنگی و ...

موترهای اشتراک چپه ، در برخی موارد موترهای دزدی که خریدن آن هم از لحاظ شرعی حرام است. زیرا کمک به سارق می شود. و امثال آن که هیچ منفعت دینی ، ملی و اقتصادی در آن در نظر گرفته نمی شود.

از بین بردن ترانسپورت دولتی ، و رونق ترانسپورت شخصی مورد دیگر از موارد تهاجم فرهنگی است که متأسفانه جامعه مان به آن دست و گریبان است. ضرر شرعی آن تضعیف بیت المال و یکی از منابع عایداتی دولت را بند ساختن ، ضرر عامه و نفع شخص است که مخالف شریعت اسلامی می باشد.

مورد دیگر تهاجم فرهنگی طرزلباس پوشیدن مردم و اشکال مختلف آن است. که با بسیار تأسف در این عرصه نیز ما شاهد بحران عجیب هستیم حتی مردمان با سواد و تحصیل کرده های مان در این مورد نسبت به مردم بی سواد و بی خبر مان به مراتب پیش قدم هستند ، این لباس ها که نه در آن حدود اسلامی در نظر گرفته شده ، نه هم اخلاقی ، فرهنگی ، صحتی و حتی انسانی هم در بدن و جان مردم بی چاره این در ملت تمام سطوح وجود دارد و هیچ ننگ شان هم نمی آید نه از خدا می ترسند و نه از مردم می شرمند، در برخی موارد با همین لباس ضد دینی و فرهنگی در مجالس و محافل خوشی حاضر می شوند و آنرا به عنوان نماد تمدن و پیشرفت و ترقی به روی مردم مان می کشند.

در حال که در حدیث شریف این نوع لباس شدیداً تقبیح گردیده است. حضرت پیامبر (ص) می فرماید: *صِنْفَانِ مِنَ أَهْلِ النَّارِ لَمْ أَرَهُمَا قَوْمٌ مَعَهُمْ سِيَاطٌ كَأَذْنَابِ الْبَقَرِ يَضْرِبُونَ بِهَا النَّاسَ وَنِسَاءٌ كَاسِيَاتٌ عَارِيَاتٌ مُمِيلَاتٌ مَائِلَاتٌ رُءُوسُهُنَّ كَأَسْنِمَةِ الْبُخْتِ الْمَائِلَةِ لَا يَدْخُلْنَ الْجَنَّةَ وَلَا يَجِدْنَ رِيحَهَا وَإِنَّ رِيحَهَا لِيُوجِدُ مِنْ مَسِيرَةٍ كَذَا وَكَذَا»* (۱۴)

دو گروه از اهل جهنم هستند یکی گروهی که شلاق بدست و مردم را می زنند و دیگری زنان است که برهنه در جامعه حضور می یابند حتی بوی بهشت به مشام شان نمی رسد.

تبیان

و آخرین مورد که واقعا نهایت خطر ناک است. خوراکی های یک ملت که با تاسف آنرا نیز مورد تهاجم قرار داده اند . وبا وارد نمودن مواد بی کیفیت خصوصا از کشورهای غیر اسلامی که اکثر مواد خوراکی آن حرام نیز است بسیار به سطح بزرگ و همه جانبه مورد تهاجم و حمله قرار داده که هیچ کس تا بحال متوجه آن نیست و مجرد که نام یک کشور خارجی روی یک چیز نوشته شود ولو آن کشور دشمن درجه یک دینی و سیاسی مان باشد بی درنگ مردم مان انرا استفاده نموده با جان و دل خریدار ان می شوند. امام غزالی یکی از کتابهای خویش بنام (نصیحه الملوک) می نویسد: که اگر می خواهند شاهزاده هار ا خوبتر تربیت نمائید به خوراکی های آنان توجه جدی نمائید. (۱۵)

به تایید گفته های امام غزالی موضوع عقلی و طبی نیز این نظر را ثابت می سازد زیرا تمام چیز های را که ما می خوریم یا به خون مبدل می شود ویا به ویتامین های که نیاز بدن مان است و از آن نطفه انسان تولید می شود و از نطفه انسان بوجود می آید بناء دیری نمی گذرد که نسل آینده افغانستان فشرده و عصاره خوراکی های خارجی به دنیا می آید. و این هدف است که خارجی ها آنرا می خوانند زیرا وقتی خاصیت انسان تغییر کرد. هرچیزی که خارجی بگوید انجام می دهند.

حال می بینیم که خداوند حکیم در قران کریم چقد زیبا می فرماید :
انَّ اللّٰهَ لَا یُغَیِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتّٰی یُغَیِّرُوْا مَا بِاَنْفُسِهِمْ^(۱۶) تا زمانیکه یک ملت تغییر نکند خداوند حالت آن ملت را تغییر نمی دهد. بیند برادران مسلمان و افغان که ما تمام چیز را تغییر داده ایم یانه و همین موضوع سبب شده که خداوند ملت مان را تغییر بدهد. حال اگر ما می خواهیم که باز به حالت اصلی خویش برگردیم هرچیز را که خارجیا تغییر داده باید پس تغییر بدهیم تا خداوند حالت عزت و شرف مان را پس برای مان برگرداند.

راههای جلوگیری از تهاجم فرهنگی بیگانه ها

تحکیم و تقویت عقیده اسلامی: تحکیم وثبات عقیده ناب توحید در جامعه از طریق رسانه ها ، جراید ، مجلات ، مناظر ، مجالس و گردهمایی ها ، کنفرانس ها ، سیمینار ها ، در نصاب درسی پوهنتون ها ، مکاتب ، مدارس و غیره مراجع. به شکل علمی و واقعی ، همان قسمیکه خداوند صاحب تمام کمالات و زیبایی های است همان قسمیکه ذات بی عیب است به مردم مکرر معرفی شود .

در مودر خداوند یقین نیک و گمان خوب داشته باشیم و به این موضوع یقین کنیم که بی اجازه خداوند برگ از درخت نمی افتد ، نفع و ضرر از جانب اوست ، عزت و ذلت به دست بلا کیف ان خالق مطلق است و امثال آن ، چنان قرآن کریم اعلان میدارد . *قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعْزِزُ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ* (۱۷)

خداوند(ج) ذات مالک الملک ذی الجلال والاکرام است . به اساس این صفات خداوند ج پادشاه ، پادشاهان ، صاحب جلال و اکرام است ؛ کسی را پادشاهی میدهد از کسی دیگری می گیرد کسی را عزت می دهد کسی را ذلیل می سازد خیر از جانب توست و تو به هر چیز تواناستی . اگر ما بخاطر هرچیز خدا را خفه ساخته ایم و از بنده توقع کرده ایم اصل و دست اول ان در نزد خداوند درحیطه قدرت اوست بناء توقع ان از غیر سبب این ذلت شده است باید آن را جبران کنیم .

برای رهایی از اشغال فرهنگی در عرصه قانون گذاری ما نیاز به یک پارلمان متخصص و متعهد و نمایندگان واقعی ملت داریم .

تحصیلات عالی هم دولتی باشد وهم با کیفیت عالی و اگر می خواهیم که کدر های متعهد داشته باشیم حمایت و پشتیبانی دولت نیاز درجه یک در این راه می باشد . وبخاطر سهولت هرچی بیشتر و عام بودن نفع

تبیان

آن باید تحصیلات رایگان باشد قسمی که حتی در صدر اسلام بخاطر ازا دی یک کافر از دست مسلمان ، باسواد ساختن یک مسلمان شرط شده بود. در کشورها ی فقیر چون افغانستان باید دولت مردم را تشویق کند و حتی مجبور بسازد که تحصیل نمایند چنانچه فرض بودن علم بالای مرد وزن مسلمان همین معنی را می دهد. (قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ)^(۱۷) طلب علم بالای هر مسلمان فرض است. حتی با دادن پول باید تشویق نماید. قسمیکه در صدر اسلام به مسلمانان نو مسلم سهمی به نام مولفه القلوب وجود داشت ، از سوی هم وقتی مردم یک دولت غلام و جاسوس می شوند که بی سواد و نادان باشند و لذت ازادی را درک نکنند، مصلحت دینی و منافع ملی برای شان تعریف نشده باشد. و یا هم انقدر فقیر و جاهل باشند که از فقر زیاد به اعمال ضد دینی و منافع ملی دست بزنند.

تعلیم و تربیه نیز در این راستا از تحصیلات عالی مهمتر است زیرا تهداب اولی مکتب است ، اساس و بنیاد فکر و عقیده انسان بعد از خانواده در مکتب مانده می شود. و همچنان هیچ دلیل برای وجود ، تاسیس و ترویج مکاتب خصوصی که غیر شرعی بوده و ضرر اقتصادی نیز دارد، وجود ندارد.

حتی در قانون اساسی افغانستان که جدیداً ساخته شده ، هم تعلیم و تربیه تا صنف دوازدهم اجباری خوانده شده است . به اساس قاعده دفع ضرر و اینکه سد ذرایع یک اصل شرعی در دین مان است ، و هم چنان جلب منفعت و دفع ضرر قاعده های فقهی است که در پهلوی دلایل شرعی دیگر مارا مجبور می سازد تا با این پدیدهها مبارزه جدی نمائیم.

به همین ترتیب رسانه های افغان مسایل دینی و فرهنگ افغانی مان را پخش و نشر نمایند، نشر و پخش برنامه های کفر آمیز، فحشاء و بی حیائی امروزی در رسانه افغانستان هیچ سابقه ندارد. در حالیکه خداوند (ج) سبب برتری مان در قران کریم در امر به معروف و نهی از منکر میداند در غیر ان

ماوظیفه خویش را نشناخته ایم و فضیلت مان هم زیر سوال می رود . و هم چنان پیامبر اسلام ص می فرماید: اگر امر به معروف ونهی از منکر نکنید عذاب الهی شامل حال شما خواهد شد.

اخبار و جراید نیز مسایل جدید ونیاز های درجه یک جامعه رادر همه عرصه های زندگی برای مردم به نشر برسانند و دولت شدید ا از آن نظارت نماید اما قبل از آن ، دولت وریس جمهور باید افغانی باشد نه خارجی ، رسا نه ها دولتی شوند نه شخصی، به همین ترتیب پوهنتون ها ، مکاتب ، و دیگر نهاد های شخصی.

همه این موارد دست بهم داده بزرگترین علت و وسیله جنگ و نا امنی می شود که در رأس آن توهین به مقدسات است.

مثلاً در تمام جهان بزرگترین ارزش، عقیده است و اکثریت انسانها از عقیده شان با همه نیرو و امکانات دفاع می نمایند. بخصوص مسلمانان واقعی. هر گاه به عقیده کسی توهین شود، تا پای و یا هم به قیمت جان خودش از آن دفاع میکند.

همچنان انارشی و بی نظمی دستگاه مقننه وجود قوانین ضد و نقیض مورد دیگر نزاع و جنگ در جامعه است.

زیر پا کردن ارزشهای دینی مورد دیگر بزور اختلافات، نزاع و در فرجام جنگ است که دلیل قوی آن قیام مردم علیه حکومت کمونیستی وقت و جریان جهاد چهارده ساله افغانستان است اولین علت این جهاد زیر پا کردن مقدسات، بی حیایی و بی حجابی زنان بود که منجر به تجاوز به ناموس دیگران می شود، و در مجموع نا دیده گرفتن فرهنگ اسلامی، افغانی و ترویج فرهنگ کمونیستی روس بود.

به همین ترتیب تحصیلات عالی و معارف خصوصی سبب ایجاد طبقات پولدار و غریب ، درزاجتماعی و عقده های تفاوت پولدار و مستضعفین که باید با هم باشند، عمیق ساخته منجر به نزاع و جنگ خواهد شد. زیرا اولاد غریب

تبیان

نمی تواند در مکاتب خصوصی یا امکانات زیاد و مانند اولاد پولدار تحصیل کند.

وجود خانه های بلند منزل باز کردن کلکین ها طرف منزل همسایه و غیره موارد که تمام حقوق ارتفاع همسایه های خود را زیر سوال برده حتی خطری به جان و دیدن به زنان جوان وزیر پا کردن حریم منزل شان می شود. مورد دیگری است که سبب نزاع و جنگ می شود.

به همین ترتیب خوراکی های که از کشور های بی گانه وارد می شود. در قدم اول حلیت و حرمت آن مورد سوال است مانند گوش های که از برخی کشورهای غیر اسلامی وارد می شود.

در قدم دوم: سبب تضعیف اقتصاد ملی عدم رشد سکتور زراعت و مانع از تولیدات داخلی می شود.

در قدم سوم: سبب تقویة اقتصاد دشمنان اسلام و افغانستان می گردد که در نهایت نتیجه آن دوام فقر، خرابی وطن و دوام جنگ در افغانستان می باشد زیرا نبود اقتصاد و امنیت هر دو با هم مانند دو روی یک سکه اند که در جلو گیری از جنگ نقش اساسی دارند؛ چنانچه ابراهیم (ع) بعد از اعمار کعبه از خداوند (ج) برای مکه امنیت و اقتصاد را می خواهد و آن دو را رفاه ملت و در فرجام به جا کردن شکر خداوند (ج) میداند. وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ (۱۲۶ بقره) وقتی که گفت ابراهیم ع پروردگارا این شهر امن بساز و به اهل آن از میوه های مختلف رزق یده ، تا با استفاده از آن نعمتها شکرگذار ذات اقدس الهی باشند.

نتیجه

در اخیر به این نتیجه میرسیم، قسمیکه داکتر یوسف "قرضاوی" در کتاب (سنت سرچشمه فرهنگ و تمدن) خویش می نویسد: ملت که از لحاظ نظامی اشغال شود هر لحظه اش برای مردم آن سرزمین عبادت و مرگ های شهادت

است . اما ملت کہ از لحاظ فرهنگی اشغال شود زندگی ہر لحظہ ملت آن و مرگ آنها (نعوذ باللہ) ذلت و خواری، خواهد بود.

مراجع

- ۱- (الحجرات، ۱۳).
- ۲- مجموعہ مقالات اولین کنفرانس بین المللی فرهنگ و تمدن اسلامی، تہران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، مرکز مطالعات و تحقیقات فرهنگی بین المللی ۱۳۷۳ شمسی، ص ۱۹۰.
- ۳- تعریف‌ها و مفہوم فرهنگ با تہران، داریوش آشوری، مرکز اسناد فرهنگی آسیا، ۱۳۷۵، ص ۸ و ۴- فرهنگ و تمدن در بیداری غرب، ذکر اللہ محمدی، دانشگاه بین المللی امام خمینی، ج اول، ۱۳۷۳، ص ۴۶.
- ۵- مجموعہ مقالات اولین کنفرانس بین المللی فرهنگ و تمدن اسلامی، ص ۱۹۰.
- ۶- همان منبع، همان ص.
- ۷- انوری ، حسن فرهنگ روز سخن بہ سرپرستی ، تہران، سخن، ۱۳۸۳، ص ۸۶۹.
- ۸- ولایتی ، علی اکبر تاریخ و تمدن اسلامی، قم: دفتر نشر معارف، ۱۳۸۴ ش، ص ۱۹
- ۹- محسنی ، منوچہر جامعہ شناسی عمومی، - محسنی، منوچہر، چاپ رشدیہ، کتابخانہ طہوری، تہران، ۱۳۶۵. ص ۴۱۹
- ۱۰- السجستانی ، أبو داود سلیمان بن الأشعث : سنن أبي داود المؤلف ، لناشر : دار الكتاب العربي - بيروتعدد الأجزاء : ٤ [ملاحظات بخصوص الكتاب - موافق للمطبوع- معنون- مشكل - غير مقابل- في التعليق حكم الألباني لا تنسونا من الدعاء،، فريق عمل الطيماوي ج ٤ ص ٧٨
- ۱۱- البخاري م، حمد بن إسماعيل بن إبراهيم بن المغيرة ، أبو عبد الله الكتاب : الأدب المفرد : (المتوفى : ٢٥٦هـ)المحقق : محمد فؤاد

تبيان

- عبدالباقيالناشر : دار البشائر الإسلامية - بيروت الطبعة : الثالثة ، ١٤٠٩ -
١٩٨٩ عدد الأجزاء : ١ المشكول نسخة جامع السُّنة ج.١ ص ٥٨
- ١٢- النيشابوري أبو الحسين مسلم بن الحجاج بن مسلم القشيري الكتاب :
الجامع الصحيح المسمى صحيح مسلمانمؤلف : الناشر : دار الجيل بيروت +
دار الأفاق الجديدة - بيروتعدد الأجزاء : ثمانية أجزاء في أربع مجلدات]
ملاحظات بخصوص الكتاب [ج٦ ص١٦٨
- ١٣- (رعد، ١١).
١٤- (انفال، ٥٣).
١٥- (آل عمران، ٢٧).
١٦- ابن ماجة أبو عبد الله محمد بن يزيدالقزويني سنن ابن ماجة (المتوفى :
٢٧٣هـ): مكتبة أبي المعاطي عدد الأجزاء : ٥ ج ١ ص ١٥١
- ١٧- - البيهقي، ابي بكر احمد بن حسين بن علي البيهقي، سنن بيهقي، شعب
الايمان، طب ندارد، نشر دارالفكر، بيروت لبنان، سال ١١٤٥، هـ .ق. ج ١٠
ص ٩٣.

معاون سرمحقق عبدالرحمن (حکیمزاد)

آسیب شناسی برخی روایات تفسیری در تفسیر جلالین

ملخص البحث

تفسیرالجلالین من أهم التفاسیر لمنهج الدراسي لمدارس الدينية للدول الإسلامية خاصة قارة الهند. بناء على أن هذا التفسیر من تفاسیرالمختصرالتی يوجد فيه الروایات المختلفة، استحسنه كثير من طلاب العلم والمدرسین دون أن يتفکروا في صحة الروایة و سقمها كما يشتمل تفسیرالجلالین الروایات الصحيحة، والضعيفة والموضوعی والإسرائیلی.

خلاصه

تفسیر جلالین از جمله تفاسیر مهمی است که جزو نصاب درسی بیشترین مدارس کشورهای اسلامی به ویژه شبه قاره هند می باشد. این تفسیر با در نظرداشت رعایت اختصار و درج روایات مختلف حدیثی، مورد پسند تعداد قابل ملاحظه گردیده و باعث شده تا مدرس هنگام تدریس به آنچه در آن گنجانیده شده بسنده کند و به صحت و سقم روایات وارده در آن اهتمام نکند در حالیکه در آن روایات گوناگون یافت می شود که شامل روایات صحیح، ضعیف، موضوعی و روایات اسرائیلی می باشد.

مبرمیت

چون تفسیر جلالین از جمله تفاسیری است که طالبان زیادی به آن رو آورده و آنرا به خوانش می گیرند، برای اینکه میان روایات صحیح و ناصحیح وارده

تبیان

در تفسیر جلالین تفکیک شود، ایجاب می کند تا روایات وارده در تفسیر مذکور مورد بازنگری قرار گرفته و به دسترس شایقین آن گذاشته شود.

ارزش تحقیق

بخاطر بازشناسی روایات موجود در تفسیر جلالین و اینکه خواننده میان روایات وارده در آن به مغالطه نرود، ضرور است تا روایات تفسیری تفسیر مذکور مورد تحقیق و بازنگری قرار گیرد.

شیوه تحقیق

این مقاله به شیوه استقرائی، تحلیلی و کتابخانه ای نگارش یافته است. **واژگان کلیدی:** تفسیر جلالین، روایات صحیح، ضعیف، موضوعی، اسرائیلی وغیره.

مقدمه

تفسیر جلالین اثر دو تن از دانشمندان نامور یعنی جلال الدین محلی (متوفای ۸۶۴ ه.ق) و جلال الدین سیوطی (متوفای ۹۱۱ ه.ق) بوده از این رو، نام «جلالین» را به خود گرفته است.

جلال الدین محلی که از دانشمندان نامدار عصر خویش بود و به مذهب شافعی گرایش داشت، از ابتدای سوره کهف تا سوره الناس را تفسیر کرد و سپس به تفسیر سوره حمد پرداخت و با پایان یافتن تفسیر این سوره در سال ۸۶۴ ه.ق بدرود حیات گفت.

آنگاه جلال الدین سیوطی از سوره بقره تا پایان سوره اسراء تفسیر کرد و آنرا به تفسیر جلال الدین افزود و بدین ترتیب تفسیر قرآن مجید به شیوه جلال الدین محلی کامل شد؛ ولی برای رعایت حق جلال الدین محلی، تفسیر سوره حمد را در پایان تفسیر آورد.

جلالین تفسیری است موجز و مختصر که در آن به فهم ظاهر قرآن تأکید می شود و در جای جای آن نکات مربوط به قراءات، اعراب، و شأن نزول اشاره می رود. روش سیوطی و شیوه محلی در ایجاز و خلاصه نگاری مطالب،

شباهت فراوانی دارد. این تفسیر، به سبب اختصار و ایجازش همواره مورد عنایت و اقبال قرآن پژوهان قرار گرفته است.

یکی از ویژگی‌های شاخص و برجسته تفسیر جلالین استفاده از روایات به منظور تبیین مفاد و مقاصد و شأن نزول آیات می‌باشد. با توجه به این که حدیث پژوهان خبره و آگاه از دیرباز ابراز داشته اند که روایات تفسیری آلوده به کاستی‌ها و ناراستی‌ها و سستی‌ها و نادرستی‌های فراوانی می‌باشند،^(۱)

نوشتار حاضر بر آن است تا تفسیر جلالین را از منظر آسیب‌شناسانه مورد واکاوی و بررسی قرار دهد و برای پرسش ذیل پاسخی درخور قناعت ارائه کند: مهمترین آفات و آسیب‌های روایات موجود در تفسیر جلالین چیست؟

مهمترین آسیب‌های روایات: احادیث تفسیری منسوب به پیامبر معظم اسلام صلی الله علیه وسلم و نیز روایات منقول از صحابیان و تابعان از کاستی‌ها و ناراستی‌های فراوانی رنج می‌برند. در اغلب این روایات سستی و نادرستی به پیمانهای است که آن‌ها را از اعتبار انداخته و وثاقت شان را به نحو قابل ملاحظه‌ای خدشه‌دار ساخته است.^(۲) شماری از محققان کاستی‌ها و آفات روایات تفسیری را در سه امر: حذف اسانید، جعل حدیث و اسرائیلیات منحصر کرده اند. با نگاهی به تفسیر جلالین در می‌یابیم که این تفسیر علاوه بر آسیب‌های سه‌گانه فوق، از آفتی دیگر یعنی نقل احادیث ضعیف نیز رنج می‌برد. ما در ذیل ردپای هریک از آسیب‌های پیش گفته را در نصف دوم تفسیر جلالین می‌کاویم و نمونها و نمونها‌های آنها را به صورت تفصیلی به بحث می‌گیریم اما نصف نخست آنرا ان شاء الله اگر حیات باقی بود، در فرصتی دیگری به بحث خواهیم گرفت:

قبل از ورود به روایات تفسیری تفسیر مذکور یادآوری چند نکته ضروریست: به اثر سعی و تلاشی که بنده در تخریج روایات وارده در تفسیر جلالین به خرج دادم از سوره کهف الی سوره الناس بیست و هفت روایت تفسیری را در تفسیر یاد شده مشاهده نمودم که برخی از آنها مرفوع اند و برخی موقوف.

تبیان

در پهلوی این روایات، روایات دیگری نیز در آن موجود است که هم دارای روایات صحیح است که در کتب معتبر حدیث نیز موجود هستند، هم دارای روایات ضعیف و حتی موضوعی که دانشمندان جرح و تعدیل به جرح آنها پرداخته اند. علاوه بر آن مؤلف گرامی در مواردی؛ متنی را حدیث گفته است ولی با تلاشهای زیاد، متن یاد شده را در کتب حدیث نیافتیم، به همین ترتیب درین تفسیر روایات اسرائیلی نیز درج گردیده است، بنابراین نتیجه کوشش بنده بگونه ذیل می باشد:

الف:- حذف اسناد: تمام احادیثی که در تفسیر جلالین نقل شده، بدون ذکر اسناد می باشند. این در مواردی حتی به ذکر بخشی از لفظ حدیث یا معنای آن بسنده می کند و از مأخذ و منبعی که روایت از آن اقتباس شده است، نامی نمی برد. به عنوان نمونه سیوطی در ذیل واپسین بخش آیه الكرسي، یعنی درباره عبارت «وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ»^(۳) می نگارد: «... گویند کرسی به سبب عظمتش دربرگیرنده آسمان و زمین می باشد؛ زیرا در حدیث آمده است: "آسمان های هفتگانه در کرسی، بسان هفت درهم اند که در زمینی سخت و درشتناک پرتاب شده اند"».^(۴)

سیوطی بعد از نقل این روایت غریب و ناآشنا از هیچ مأخذ و منبعی نام نمی برد. به همین منوال محلی نیز به ذکر روایاتی فاقد سند می پردازد بی آنکه مأخذ و منبع شان را خاطر نشان سازد. برای نمونه او در ذیل آیه «الْيَوْمَ تُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ»^(۵) می گوید: «چنانکه در حدیث آمده است، تمام موجودات عالم در نصف روز از روزهای دنیا محاسبه می شوند».^(۶)

گفتنی است که شماری از تفسیرپژوهان معتقدند که حذف اسانید خطرناکترین آفت موجود در تفاسیر نقلی (روایی) است؛ زیرا این امر باعث می شود تا خواننده گمان کند تمام آنچه در این منابع آمده است، صحیح و

درست است. به باور این عده از محققان، خطر حذف اسانید حتی از خطر جعل حدیث و نقل اسرائیلیات نیز بیشتر و بزرگتر است؛ زیرا روایات جعلی و اسرائیلی در روشنایی نقل اسناد قابل شناسایی می‌باشند، اما اگر اسناد حذف گردند، دیگر نمی‌توانیم آسان و ارزان به شناخت روایات جعلی و اسرائیلی از احادیث اصیل و صحیح نایل آییم. از همین رو حدیث‌شناسان از دیرباز در راستای نقل دقیق و بی‌کم و کاست روایات بسیار کوشیده‌اند و به منظور جلوگیری از جعل حدیث و پیشگیری از تحریف و تصحیف گفتار پیامبر صلی الله علیه وسلم، بر درج کامل سلسله سند تأکید ورزیده‌اند.^(۷)

ب:- تفاوت متن روایت تفسیری با متن کتب حدیث: اکثر روایاتی که درین کتاب آمده، با متن روایات کتب حدیث متفاوت است؛ چون مؤلف جلالین بیشتر مفهوم روایات را در کتاب جا داده است.

ج:- عدم موجودیت برخی روایات تفسیری تفسیر جلالین در کتب

حدیث

۱- لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا " الْمَلَائِكَةَ إِلَى الْأَنْبِيَاءِ " بِالْبَيِّنَاتِ " بِالْحَجَجِ الْقَوَاطِعِ " وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ " بِمَعْنَى الْكُتُبِ " وَالْمِيزَانَ " الْعَدْلَ " لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ " أَخْرَجْنَاهُ مِنْ الْمَعَادِنِ " فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ " يَقَاتِلُ بِهِ " وَمَنَافِعَ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ " عِلْمَ مُشَاهَدَةِ مَعْطُوفٍ عَلَى لِيَقُومَ النَّاسُ " مَنْ يَنْصُرْهُ " بَأَن يَنْصُرَ دِينَهُ بِآلَاتِ الْحَرْبِ مِنَ الْحَدِيدِ وَغَيْرِهِ " وَرُسُلُهُ بِالْغَيْبِ " حَالٍ مِنْ هَاءٍ يَنْصُرُهُ أَيْ غَائِبًا عَنْهُمْ فِي الدُّنْيَا قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : يَنْصُرُونَهُ وَلَا يُبْصِرُونَهُ.

ترجمه: به تحقیق فرستادگان خود یعنی ملائکه را بسوی پیامبران " با دلایل و براهین قاطع " فرستادیم و با آنها کتاب که مراد از آن " کتب چهارگانه آسمانی " است و ترازو را فرود آوردیم تا مردم به انصاف برخیزند و آهن را که از معادن بیرون کردیم در آن برای مردم خطری سخت است " که توسط باهم می‌رزمند " و سودهایی است پدید آوردیم تا خدا معلوم بدارد " با علم مشاهده که به ليقوم الناس معطوف شده است، چی کسی در نهان او و پیامبران را یاری

تبیان

می کند، "دینش را با آلات جنگی که از آهن ساخته شده کمک می کند، یعنی بگونه آنها را یاری می رساند که از نظر شان در دنیا پنهان بوده است. ابن عباس گفته است: ویرا کمک می کند در حالیکه خود کمک کننده را نمی بیند.

* قول ابن عباس: ینصرونه و لا یبصرونه را به رغم تلاش زیاد در کتب حدیث نیافتیم.

۲- سوره التین: إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ "مَقْطُوعٌ وَفِي الْحَدِيثِ: " إِذَا بَلَغَ الْمُؤْمِنُ مِنَ الْكِبَرِ مَا يُعْجِزُهُ عَنِ الْعَمَلِ كَتَبَ لَهُ مَا كَانَ يَعْمَلُ ".

ترجمه: مگر آنان که ایمان آورده و نیکوکار شدند به آنها پاداش دایمی " که قطع نمی شود" خواهند داشت، در حدیث آمده که: وقتی انسان به مرحله از سن کهولت برسد که ویرا از انجام عمل باز می دارد، به وی همان اندازه از عمل نیک می رسد که در وقت سلامتی اش انجام می داد.

*- متن فوق را در کتب حدیث نیافتیم.

د:- احادیث ضعیف و موضوعی

۱- وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ ^(۸) ابْتَلَيْنَاهُ بِسَلْبٍ مُلْكِهِ وَذَلِكَ لِتَزْوُجِهِ بِامْرَأَةٍ هَوَاهَا وَكَانَتْ تَعْبُدُ الصَّنَمَ فِي دَارِهِ مِنْ غَيْرِ عِلْمِهِ وَكَانَ مُلْكُهُ فِي خَاتَمِهِ فَنَزَعَهُ مَرَّةً عِنْدَ إِرَادَةِ الْخَلَاءِ وَوَضَعَهُ عِنْدَ امْرَأَتِهِ الْمُسَمَّاءِ بِالْأَمِينَةِ عَلَى عَادَتِهِ فَجَاءَهَا جَنِّيٌّ فِي صُورَةِ سُلَيْمَانَ فَأَخَذَهُ مِنْهَا "وَأَلْقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهِ جَسَدًا" هُوَ ذَلِكَ الْجَنِّيُّ وَهُوَ صَخْرٌ أَوْ غَيْرُهُ جَلَسَ عَلَى كُرْسِيِّ سُلَيْمَانَ وَعَكَفَتْ عَلَيْهِ الطَّيْرُ وَغَيْرُهَا فَخَرَجَ سُلَيْمَانَ فِي غَيْرِ هَيْئَتِهِ فَرَأَهُ عَلَى كُرْسِيِّهِ وَقَالَ لِلنَّاسِ أَنَا سُلَيْمَانَ فَأَنْكَرُوهُ "نُمَّ أَنْابٌ" رَجَعَ سُلَيْمَانَ إِلَى مُلْكِهِ بَعْدَ أَيَّامٍ بَانَ وَصَلَ إِلَى الْخَاتَمِ فَلَبِسَهُ وَجَلَسَ عَلَى كُرْسِيِّهِ. ^(۹)

ترجمه: به تحقیق سلیمان را آزمودیم، یعنی ویرا به از دست دادن پادشاهی اش آزمودیم بگونه که با زنی که شیفته وی شده بود، ازدواج کرد آن زن در منزل وبدون آگاهی سلیمان بتی را پرستش می کرد، پادشاهی وی "سلیمان علیه السلام" در مهرش قرار داشت که در وقت رفتن به قضای حاجت آنرا از دستش بیرون کرد و به همسرش که امینه نام داشت، تسلیم نمود، "درین وقت" جنی ای به قیافه سلیمان علیه السلام آمد و مهر را از دست وی "امینه" گرفت. "وَأَلْقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّه جَسَدًا" و جسد بیروچی را بر چوکی او افگندیم، جنی مذکور همان صخر یا شخص دیگری بود که بر کرسی سلیمان علیه السلام نشست و پرنده ها و "حیوانات دیگر" پیرامون وی نشستند، سلیمان خلاف قیافه اصلی اش بیرون شد پس آنرا "جن را" بالای چوکی اش دید و به مردم گفت: من سلیمان هستم اما مردم از وی انکار کردند، "ثُمَّ أَنَابَ" سلیمان بعد از چند روز پس از آنکه مهر بدستش آمد و آنرا پوشید بر چوکی "پادشاهی اش" نشست.

روایاتی در تفسیر مطلب فوق

علاوه بر روایتی که خواندیم، روایاتی دیگری با تفاوت الفاظ در برخی کتب حدیث وجود دارد که برخی ضعیف و اسرائیلی اند و برخی صحیح که نخست به نقل یک روایت موضوعی و سپس به روایت صحیح در باب بسنده می شود:

*- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: "وُلِدَ لِسُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ ابْنٌ، فَقَالَ لِلشَّيَاطِينِ: أَيْنَ نُورَابِهِ مِنَ الْمَوْتِ؟ فَقَالُوا: نَذَهَبُ بِهِ إِلَى الْمَشْرِقِ. قَالَ: يَصِلُ إِلَيْهِ الْمَوْتُ. قَالُوا: فَإِلَى الْمَغْرِبِ. قَالَ: يَصِلُ إِلَيْهِ الْمَوْتُ. قَالُوا: إِلَى الْبَحَارِ، قَالَ: يَصِلُ إِلَيْهِ، قَالُوا: نَضَعُهُ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ، وَنَزَلَ عَلَيْهِ مَلِكُ الْمَوْتِ، فَقَالَ: يَا بْنَ دَاوُدَ: إِنِّي أُمِرْتُ بِقَبْضِ نَسَمَةٍ طَلَبْتَهَا فِي الْمَشْرِقِ فَلَمْ أَصِبْهَا، فَطَلَبْتُهَا فِي الْمَغْرِبِ فَلَمْ أَصِبْهَا، وَطَلَبْتُهَا فِي الْبَحَارِ، وَطَلَبْتُهَا فِي تَحُومِ الْأَرْضِينَ فَلَمْ أَصِبْهَا، فَبَيْنَا أَنَا أَصْعَدُ إِذْ أَصَبْتُهَا، فَقَبَضْتُهَا، وَجَاءَ جَسَدُهُ حَتَّى وَقَعَ عَلَى كُرْسِيِّهِ، فَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: وَاقْدُرْنَا سُلَيْمَانَ وَأَلْقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهِ

تبیان

جَسَدًا ثُمَّ أَنَابَ". لَمْ يَرَوْهُ هَذَا الْحَدِيثَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرٍو، إِلَّا يَحْيَىٰ بنِ كَثِيرٍ، تَفَرَّدَ بِهِ: ابْنُهُ. (۱۰)

ترجمه: از ابی هریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر علیه السلام فرمودند: وقتی در خانه سلیمان بن داود طفلی پیدا شد به شیطانها گفت: ویرا از مرگ در کجا پنهان کنیم؟ گفتند: ویرا در شرق می بریم. گفت: مرگ به سراغش می رسد. گفتند: به غرب می بریم. گفت: مرگ به سراغش می رسد. گفتند: در بحرهای می بریم، گفت: به سراغش می رسد، گفتند: ویرا در میان آسمان و زمین می گذاریم، "چون در آنجا ویرا گذاشتند" ملک الموت نزدش آمد و گفت: ای پسر داود! من مأمور قبض روحی شده ام که بخاطر آن شرق را گشتم نیافتم به غرب رفتم در آنجا هم نیافتم و در بحرهای نیز به رد آن رفتم اما ویرا نیافتم، ویرا از میان زمین طلب کردیم اما نیافتم اما آنگاه که بسوی بالا می رفتم ویرا بدست آوردم، جسد ویرا با خود آورد و بر چوکی "سلیمان علیه السلام" انداخت چنانچه در قول الله متعال آمده است: وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَأَلْقَيْنَا عَلَىٰ كُرْسِيِّهِ جَسَدًا ثُمَّ أَنَابَ. این حدیث را از محمد بن عمرو غیر از یحیی بن کثیر کسی دیگری روایت نکرده، فقط پسرش به تنهایی آنرا نقل کرده است.

*- البانی پس از انکار روایات فوق، می نویسد: روایت مرفوعی وجود دارد که با تفسیر "جَسَدًا" موافق است که مراد از آن فرزند سلیمان علیه السلام است، ولی حدیث مذکور منکر یا موضوعی است. سیوطی در تفسیر (الدر المنثور) این مطلب را بیان کرده و ابن جوزی در (اللآئی) با سخن وی هم نظر شده است؛ زیرا موصوف در کتاب التقریب آنرا ضعیف گفته است. همین گونه وقتی ذهبی ویرا در زمره ضعفاء آورد و دارقطنی متروک گفته است و ابن کثیر ویرا متروک و پسرش را ضعیف قلمداد کرده است. (۱۱)

روایت فوق را طبرانی در "المعجم الأوسط" ((۲ / ۶۵ / ۱ / شماره ۶۰۹۸))، و عقیلی در کتاب (الضعفاء) (۴ / ۴۲۴) از طریق کثیر بن یحیی ابی مالک

صاحب البصري آورده و گفته است: حدثنا أبي عن محمد بن عمرو عن أبي سلمة عن أبي ريرة مرفوعاً - والسياق للطبراني - . وقال: " لم يروه عن محمد بن عمرو إلا يحيى بن كثير، تفرد به ابنه " . وقال العقبلي - والزيادة له : " لا يتابع عليه يحيى بن كثير أبو النضر، وهو منكر الحديث! . وقال ابن حبان في " الضعفاء " (١٣٠ / ٣): " يروي عن الثقات ما ليس من حديثهم " .

والحديث ؛ آورده ابن الجوزي حديث فوق را از طريق عقيلي در " الموضوعات " (٢١٨ / ٣) آورده و گفته است: موضوع ، ولا يجوز أن ينسب إلى سليمان - وهو نبي كريم - أنه يفر من الموت ولا أنه يقر على أن كونه بين السماء والأرض يدفع الموت". یعنی جایز نیست که به سليمان که پیامبر بزرگوار است این سخن منسوب شود که گویا وی از مرگ فرار می کرد و همچنان جایز نیست که وی معتقد باشد که میان آسمان و زمین جایی است که مانع مرگ می شود. (١٢)

"وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَأَلْقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهِ جَسَداً ثُمَّ أَنَابَ".

مؤلف می نویسد: ثم أناب یعنی سليمان عليه السلام بعد از مدتی پس از آنکه خاتم بدستش آمد و آنرا در دستش گذاشت، به کرسی اش نشست. این دیدگاه مخالف شأن پیامبر موصوف و تسلطش بر همسرانش است که خود می رساند که از واقعیت به دور است؛ زیرا آبرو و عزت پیامبران محفوظ است.

روایت صحیح: عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: قَالَ سُلَيْمَانُ بْنُ دَاوُدَ لِأَطُوفَنَّ اللَّيْلَةَ عَلَى سَبْعِينَ امْرَأَةً تَحْمِلُ كُلُّ امْرَأَةٍ فَارِسًا يُجَاهِدُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَقَالَ لَهُ صَاحِبُهُ إِنَّ شَاءَ اللَّهُ فَلَمْ يَقُلْ وَلَمْ تَحْمِلْ شَيْئًا إِلَّا وَاحِدًا سَاقِطًا أَحَدٌ شَقِيهٍ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَوْ قَالَهَا لَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ". (١٣)

ابوهریره رضی الله عنه از پیامبر علیه السلام روایت کرده که فرمود: سليمان عليه السلام گفت: امشب با هفتاد تن همسرانم همبستر می شوم تا از هر

تبیان

همسر یک پسر تولد شود و در راه الله متعال جهاد کند، یک دوستش گفت: ان شاء الله، وی آنرا نگفت، و جز یک همسرش کسی دیگری از همسرانش باردار نشد آنچه ناقص الخلقه بود، پس پیامبر علیه السلام فرمود: اگر جمله ان شاء الله را می گفت، پسرانی برایش پیدا می شد ک در راه خدا برزنند.

۲- سورة غافر: "وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ" ^(۱۴) رُوِيَ أَنَّهُ تَعَالَى بَعَثَ ثَمَانِيَةَ آلَافِ نَبِيِّ: أَرْبَعَةَ آلَافِ نَبِيِّ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَأَرْبَعَةَ آلَافِ مِنْ سَائِرِ النَّاسِ. ^(۱۵)

و مسلما پیش از تو فرستادگانی را روانه کردیم برخی از آنان را [ماجرایشان را] بر تو حکایت کرده‌ایم و برخی از ایشان را بر تو حکایت نکرده‌ایم. روایت است که الله متعال هشت هزار پیامبر فرستاده است که چهار هزار آنها از میان بنی اسرائیل بوده و چهار هزار دیگر آن از سایر مردم.

روایاتی در تفسیر مطلب فوق

*- عن صفوان بن سليم عن أنس بن مالك قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم بعثت على أثر ثمانية آلاف نبي منهم أربعة آلاف نبي من بني اسرائيل غريب من حديث زياد تفرد به زكريا. ورواه أحمد بن حازم عن صفوان ومحمد عن أنس مقرونا. حلية الاولياء، عن صفوان بن سليم، عن أنس بن مالك، قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: بعثت على إثر ثمانية آلاف نبي، منهم أربعة آلاف من بني اسرائيل. عن يزيد الرقاشي، عن أنس بن مالك قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: بعث الله ثمانية آلاف نبي: أربعة آلاف إلى بني اسرائيل، وأربعة آلاف إلى سائر الناس. علمای جرح و تعدیل در رابطه به روایت فوق می گویند: لم يرو هذا الحديث عن صفوان بن سليم عن يزيد الرقاشي إلا إبراهيم بن المهاجر بن مسمار تفرد به إبراهيم بن المنذر ورواه زياد بن سعد بن صفوان بن سليم عن أنس. ذهبی در التلخیص میگوید: سنده واه، حسین سلیم أسد فرموده است: إسناده ضعيف جد. ^(۱۶)

البانی پس از ذکر روایت مزبور می نویسد: ضعیف. أخرجه ابن سعد في "الطبقات" (١٩٢/١): أخبرنا أحمد بن محمد بن الوليد المكي: أخبرنا مسلم بن خالد الزنجي قال: حدثني زياد بن سعد عن محمد بن المنكدر وعن صفوان بن سليم عن أنس بن مالك... مرفوعاً. وتابعه زكريا بن عدي عن مسلم بن خالد الزنجي... به؛ إلا أنه قال: "عن محمد بن المنكدر عن صفوان... فلم يقل: "وعن صفوان". أخرجه محمد بن شاذان الجوهري في الجزء الثاني من "أجزائه" (ق ١/٧)، وعنه أبو نعيم في "الحلية" (١٦٢/٣)، والدينوري في "المنتقى من المجالسة" (ق ١/١٧١). وتابعه أحمد بن طارق: ثنا مسلم بن خالد... به؛ مثل رواية زكريا. أخرجه الضياء في "المنتقى من مسموعاته بمرو" (ق ١/٤٧)، وابن كثير في "تفسيره" (١/٥٨٦)، وقال: "غريب من هذا الوجه، وإسناده لا بأس به، رجاله كلهم معروفون إلا أحمد ابن طارق هذا؛ فإني لا أعرفه بعدالة ولا جرح. والله أعلم". قلت: وفاتته متابعة زكريا بن عدي - وهو ثقة - وغيره - كما تقدم، فقد قال أبو نعيم عقبها: "غريب من حديث زياد، تفرد به زكريا!" كذا قال! ثم قال: "ورواه أحمد بن خازم عن صفوان ومحمد عن أنس مقروناً". قلت: وصله ابن عدي في "الكامل" (١٧٢/١) من طريق ابن لهيعة. قلت: وهذا إسناد واه؛ من فوق الزهراني ثلاثتهم لا يحتج بهم، والأ نصاري مجهول. واقتصر الهيثمي على إعلاله بضعف العبدی! خلاصه اینکه: حدیث مذکور بنا به تصریح اکثریت علمای جرح و تعدیل هم از لحاظ اسناد و هم از لحاظ متن ضعیف و مضطرب است والله أعلم. (١٧)

هـ:- احادیث جعلی

١- "وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ". (١٨) مؤلف در تفسیر این آیه می نویسد: ظاهراً بیانگر عشق و محبت آنجناب نسبت به "زینب" است که اگر زید ویرا رها نماید، با وی ازدواج خواهد نمود.

این توجیه به دو دلیل از واقعیت به دور است:

تبیان

اول: این موضوع از لحاظ روایت ثابت نشده است.

دوم: این توجیه از لحاظ درایت درست نیست زیرا مغایر منصب نبوت است ، اما صواب آن است که ابن کثیر از حسن بن علی رضی الله عنهما نقل نموده است: الله جل جلاله به پیامبرش قبل از اینکه زینب ازدواج نماید، اطلاع داده بود که وی از جمله همسرانش است، ازین رو وقتی زید بحضور آنجناب آمد تا از خانمش شکایت نماید، برایش فرمود: از خدا بترس و و همسرت را با خود داشته باش. لذا خداوند می فرماید که: برایت فهماندم که ویرا در قید ازدواج تو می آورم و در حالیکه تو این عقد را پنهان می داری ولی اراده خدا به آن رفته که آنرا آشکار بسازد.

روی این هدف داستان عشق ورزی آنجناب با زینب دروغ و باطل است و صواب اینست که خداوند به پیامبرش خبر داده بود که ویرا در قید نکاح تو می آورم ولی پیامبر علیه السلام از ترس اینکه مردم نگویند چگونه محمد با خانم پسر خوانده اش، نکاح می کند، آنرا پنهان می کرد. ^(۱۹) و نکته مهم در آن اینست که خداوند جل جلاله با این پیمان خواست عادت جاهلیت و فرزند خواندگی را از بین ببرد.

۲- سورة الحجر: وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانَ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ. ^(۲۰)

*- "وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ هُوَ نَبِيٍّ أَمْرٌ بِالتَّبْلِيغِ وَلَا نَبِيٍّ" أَي لَمْ يُؤْمَرِ بِالتَّبْلِيغِ "إِلَّا إِذَا تَمَنَّى" قَرَأَ "أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ" قِرَاءَتَهُ مَا لَيْسَ مِنَ الْقُرْآنِ مِمَّا يَرْضَاهُ الْمُرْسَلُ إِلَيْهِمْ وَقَدْ قَرَأَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي سُورَةِ النَّجْمِ بِمَجْلِسٍ مِنْ قُرَيْشٍ بَعْدَ: "أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ" بِإِلْقَاءِ الشَّيْطَانِ عَلَى لِسَانِهِ مِنْ غَيْرِ عِلْمِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِهِ: تَلْكَ الْعَرَانِيْقَ الْعُلَا وَإِنَّ شَفَاعَتَهُنَّ لَتَرْجَىٰ فَفَرِحُوا بِذَلِكَ ثُمَّ أَخْبَرَهُ جِبْرِيلُ بِمَا أَلْقَاهُ الشَّيْطَانُ عَلَى لِسَانِهِ مِنْ ذَلِكَ فَحَزَنَ. ^(۲۱)

و قبل از تو هیچ رسولی را نفرستادیم "رسول عبارت از پیامبر است که به تبلیغ امر شده باشد و پیامبر نباشد یعنی مأمور به تبلیغ نباشد مگر اینکه وقتی که بخواند شیطان در قرائت وی چیزی را بیفکند که از قرآن نباشد این کار بخاطر حصول رضایت کسانی می باشد که پیامبر بسوی آنها فرستاده شده است. طوریکه پیامبر علیه السلام در مجلسی که قریشیان نیز حضور داشتند در جریان خواندن سورهٔ نجم چنین خواند: به من خبر دهید از لات و عزی و منات آن سومین دیگر "این مطلب را شیطان به زبان پیامبر علیه السلام بدون آگاهی وی جاری ساخت و در ادامهٔ آن خواند: اینها مرغان بلند پروازند که بر شفاعتشان امید می رود. با خوانش این جملات مشرکین قریش خوشحال شدند اما جبرئیل به وی خبر داد که این کلمات را شیطان به زبان وی آورده است که پیامبر علیه السلام سخت غمگین شد.

این حادثه که به داستان غرانیق شهرت یافته بگونهٔ که تذکر رفت، افسانهٔ ساختگی است که از سوی مشرکان قریش ساخته شد و در برخی تفاسیر قرآن از جمله تفسیر جلالین راه یافت در حالیکه اصل قضیه اینگونه می باشد که در کتب معتبر آمده است: در رمضان سال پنجم هجرت هنگامی که جمعی بسیاری از قریش همراه سران و بزرگانشان در حرم حضور داشتند، پیامبر وارد شد و ناگاه به تلاوت سورهٔ نجم پرداخت. این گروه از کفار پیش از این کلام حق را نشنیده بودند، زیرا همواره به یکدیگر سفارش می کردند که به قرآن گوش نسپارند و می گفتند: به این قرآن گوش مسپارید و سخنان بیهوده در آن اندازید، باشد که پیروز گردید.

چون پیامبر آنان را با تلاوت این سوره غافلگیر نمود و کلام دلاویز الهی در گوششان طنین افکند، سخنی شگفت انگیز شنیدند که نظیرش را نشنیده بودند و عواطفشان را چنان بر انگیخت که خویش را از یاد بردند و همگی بدان گوش سپردند، قرآن وجودشان را تسخیر کرد. پیامبر در بخش پایانی سوره، آیات کوبنده ای تلاوت فرمود که دلها را به پرواز و میداشت، سپس این

تبیان

آیه را خواند: فاسجدوا لله واعبدوه".^(۲۲) پس برای خدا سجده کنید و او را پرستش کنید. و سجده کرد، در این هنگام هیچ یک از حاضرین خویشتنداری نتوانست و همگی سجده کردند، در واقع شکوه و زیبایی حق، عناد مستکبرین و استهزا گران را درهم شکست و نتوانستند که برای خداوند بزرگ سجده نکنند.^(۲۳)

قریش پس از این حادثه مورد ملامتی کسانی که در صحنه نبودند قرار گرفتند و جهت تبرئه خود بر پیامبر بهتان بسته و به دروغ گفتند: او از بت‌هایشان تقدیر کرده و در باره آنها سخنی گفته که آنان خود دائماً بر زبان داشته اند: تلك الغرانيق العلی و أن شفاعتهن لترتجی- آنان پرندگان بلند پرواز آبی رنگ اند، همانا به شفاعتشان امید می رود.

این دروغ واضح را از آن رو ساختند تا برای سجده خود با پیامبر صلی الله علیه وسلم توجیهی بتراشند.

ج:- روایات اسرائیلی در تفسیر جلالین: مقصد از اسرائیلیات اینست که چیزی به نقل از اهل کتاب از بنی اسرائیل ذکر شده و آنچه به بنی اسرائیل ارتباط دارد شامل موارد سه گانه ذیل می باشد:

۱- مواردی که شریعت محمدی به تصدیق آن آمده، این موارد را می پذیریم و حکایت هم می نماییم.

۲- مواردی که شریعت اسلامی آنها رد نموده، در این موارد نه خود را مصروف می سازیم و نه آنها نقل می نماییم جز اینکه به رد و بطلان آن پردازیم.

۳- مواردی که شریعت اسلامی نه تأییدش کرده و نه رد کرده، چون این موارد احتمال صدق و دروغ را دارند، بناءً نه به قطعیت آنها تأیید می نماییم و نه رد. اینهم برخی از روایات اسرائیلی در تفسیر جلالین:

۱- "وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْقُرْآنِ".^(۲۴)

مؤلف اسم ذی القرنین را به قطعیت اسکندر بیان کرده است، در حالیکه این دیدگاه از حقیقت به دور است؛ زیرا دلیلی در مورد آن وجود ندارد بلکه قرآن

فقط از احوال وی بگونه یاد می کند که مایه پند و عبرت باشد، طوریکه قرآن می گوید: "سَأْتَلُو عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا". و هویداست که اسکندر مقدونی مشرک بود نه مسلمان چه رسد به اینکه برای وی جایگاه ولایت را بدهیم.

البته تحقیقاتی که در رابطه به ذی القرنین صورت گرفته بیانگر اینست که ذی القرنین همان کوروش کبیر که اسمش سیروس (CYRUS) بوده و به زبان یونانی کوروش خوانده می شود، کوروش که پادشاه هفتم هخامنشی ها به شمار می آید، اولین فاتح بزرگ این خاندان است که در سال (۵۵۹) قبل از میلاد بنیاد شاهنشاهی وسیعی را گذاشت که شامل تمام اراضی فلات ایران غرباً تا سواحل مدیترانه و یونان و شرقاً تمام ولایات افغانستان (هرات، هلمند، کابل، کندهار، بلخ، مرو، پامیر) دره خیبرالی هند را، در بر می گرفت. و حین مرگش در (۵۲۹) قبل از میلاد کشورش از وسیع ترین کشورهای آن وقت دنیا بوده است. (۲۵)

علامه طباطبایی با اینکه می گوید: در اینکه ذی القرنین کوروش باشد، ابهاماتی وجود دارد اما این احتمال را از دیگر احتمال ها معقول تر می داند. امروز اصلی ترین احتمال ذوالقرنین، کوروش کبیر پادشاه بزرگ و نیک سیرت هخامنشی است. (۲۶)

نتیجه گیری: از لابلای آنچه بیان گردید به این نتیجه می رسیم که تفسیر جلالین همانند برخی از تفاسیر روایی دیگر دارای روایات صحیح، ضعیف، موضوعی و اسرائیلی بوده و این موضوع می رساند که خواننده تفسیر بایست هنگام مطالعه این نکات را در نظر بگیرد تا مبادا روایت موضوعی را روایت صحیح بشمارد و مردم را به بیراهه ببرد.

پیشنهادات: جهت تحقیق همه جانبه روایات تفسیری تفسیر جلالین لازم می دانم که چند پیشنهاد مشخص داشته باشم:

۱- تمام روایات وارده در تفسیر جلالین تخریح شده و به دسترس مردم قرار گیرد.

تبيان

- ٢- روايات مرفوع و غير مرفوع از هم جدا شود.
٣- روايات صحيح، ضعيف، موضوعى و اسرائيلى مندرج در تفسير جلالين شناسايى شده و به اختيار علاقمندان قرار داده شود.

مأخذ

- ١- محمد بن محمد بن سويلم أبو شهبة، الإسرائيليات والموضوعات في كتب التفسير، مكتبة السنة، چاپ: چهارم، ص ٨٥.
- ٢- محمد السيد حسين الذهبي، التفسير والمفسرون، مكتبة وهبة، القاهرة، ص: ١١٣.
- ٣- (البقرة: آية ٢٥٥).
- ٤- جلال الدين محمد بن أحمد المحلي (المتوفى: ٨٦٤هـ) و جلال الدين عبد الرحمن بن أبي بكر السيوطي، تفسير الجلالين، دار الحديث - القاهرة، چاپ: اول، ج: ١، ص: ٥٦.
- ٥- (الغافر: آية ١٧).
- ٦- تفسير الجلالين، ج: ١، ص: ٦٢٠.
- ٧- التفسير والمفسرون، ص: ١٤٦.
- ٨- (ص: ٣٤).
- ٩- تفسير الجلالين، ج: ١، ص: ٦٠٢.
- ١٠- أبو القاسم سليمان بن أحمد الطبراني، المعجم الأوسط، دار الحرمين - القاهرة، ١٤١٥هـ- ق، تحقيق: طارق بن عوض الله بن محمد، عبد المحسن بن إبراهيم الحسيني، ج: ٦، ص: ١١٢.
- ١١- الألباني، محمد ناصر الدين بن الحاج نوح، سلسلة الأحاديث الضعيفة والموضوعة وأثرها السيئ في الأمة، دار النشر: دار المعارف، البلد: الرياض - المملكة العربية السعودية، چاپ: اول، ١٤١٢هـ- ق.
- ١٢- جمال الدين عبد الرحمن بن علي بن محمد الجوزي، الموضوعات، ضبط و تقديم و تحقيق: عبد الرحمن محمد عثمان، ناشر: محمد عبد

- المحسن صاحب المكتبة السلفية بالمدينة المنورة، چاپ: اول، ۱۳۸۶ هـ-ق، ج: ۳، ص: ۲۱۸.
- ۱۳- محمد بن إسماعيل بن إبراهيم بن المغيرة البخاري، أبو عبد الله، صحيح البخاري، المكتبة الشاملة، ج: ۱۱، ص: ۲۳۴.
- ۱۴- (غافر: ۷۸).
- ۱۵- تفسير الجلالين، ج: ۱، ص: ۴۵۱.
- ۱۶- أبو سعيد أحمد بن محمد بن زياد المعروف بابن الأعرابي، معجم ابن الأعرابي، ج: ۱، ص: ۲۸۸.
- ۱۷- سلسلة الأحاديث الضعيفة والموضوعة وأثرها السيئ في الأمة، المكتبة الشاملة، ج: ۱۳، ص: ۲۰۲.
- ۱۸- (الاحزاب: ۳۷).
- ۱۹- الخميس، محمد بن عبد الرحمن، أنوار الهلالين في التعقبات على الجلالين، دار الصمعي، چاپ: اول، ۱۴۱۴ هـ، ص: ۲۰، المكتبة الشاملة.
- ۲۰- (الحجر: ۵۲).
- ۲۱- تفسير الجلالين، ج: ۱، ص: ۵۳.
- ۲۲- (النجم: ۶۲).
- ۲۳- مبارکپوری، صفی الرحمن، سيرة النبي ترجمه فارسی الرحيق المختوم، مترجم: عبدالله خاموش هروی، انتشارات شيخ الاسلام احمد جام، چاپ: دوم، ۱۳۸۴ هـ-ش، ص: ۱۳۹-۱۴۰.
- ۲۴- (الكهف: ۸۳).
- ۲۵- عبدالحی حبيبي، تاريخ مختصر افغانستان، سازمان مهاجرين مسلمان افغانستان، ۱۳۶۸، ص: ۳۴. و مولانا ابوالكلام ازاد، ذوالقرنين يا كوروش كبير، كتابخانه ابن سينا، ترجمه باستانی پاريزی، تهران- ايران، ۱۳۴۴، ص: ۲۲.

تبیان

۲۶- طباطبایی، علامه سید محمد حسین، تفسیر المیزان، ترجمه سید
محمد باقر موسوی، دفتر انتشارات اسلامی، تهران- ایران، ج: ۱۳، ص:
۶۵۹.

خبرندوی عزیزگل (صافی)

استعمال اصطلاح رسول و نبی در قرآن

الملخص

موضوع هذا التحقيق العلمی يدور حول استعمال اصطلاح (الرسول) و (النبی) فی القرآن الکریم، لانهما من مصطلحات القرآنية و قد أستعملتا فی القرآن الکریم بالمعان اللغوية و الاصطلاحية و قد أستعمل لفظ الرسول الى انسان الذي اصطفاه الله الى رسالته و ربما أستعمل لفظ الرسول فی الملائكة الذين ارسلت الى الارض بالرسالة، و تارة استعمال فی المعنى اللغوية (بمعنى رسول شخص لیبليغ رسالته) یعنی ارسله انسان اخر. و اما لفظ النبى فايضا مستعمل فى المعنى اللغوية و الاصطلاحية ايضا باختلاف قليل لان هذا اللفظ مختص الى الانسان الذي اصطفاه الله بابلاغ نبوته ولا يستعمل للملائكة فيقال رسول ولا يقال له نبى.

خلاصه

موضوع این تحقیق علمی استعمال لفظ (اصطلاح) رسول و نبی در قرآن کریم است، با توجه به اینکه هر دو اصطلاح قرآنی و استعمال آن در قرآن کریم به وفور دیده می شود و در قرآن کریم در معنای لغوی و اصطلاحی به کار رفته و استعمال شده است. و نسبت رسول برای انسانهای صورت گرفته که برای رسالت الهی برگزیده شده و به همینطور نسبت این اصطلاح برای فرشتگان نیز صورت گرفته است. البته اکثریت استعمال این اصطلاح در

تبیان

هئیت (قالب) رسول و رسل است. و فقط در یک مورد که به معنای لغوی (پیام رسان از سوی انسان باشد) به کار رفته است. و اما اصطلاح نبی نیز در معنای لغوی و اصطلاحی هر دو استعمال شده است، با یک تفاوت اندک که این اصطلاح برای انسانهای استعمال شده که از سوی خداوند (ج) برای وظیفه نبوت انتخاب شده است و نسبت این اصطلاح به فرشتگان صورت نگرفته است.

کلید واژه: استعمال، اصطلاح، رسول، نبی، قرآن

مقدمه

در قرآن کریم اصطلاح رسول و نبی به کثرت استعمال شده و نسبت این اصطلاح به پیامبران الهی صورت گرفته است، نبوت و رسالت هر دو مقام های بزرگ دینی اند که برخی انسانها برای این مقام بزرگ دینی و دنیوی از سوی خداوند^(ع) انتخاب و برگزیده شده است، که مسئولیت آنها از انسانان عادی به مراتب بیشتر بوده و دارای وظایف خاص، مهم و سخت نسبت به دیگر انسانها هستند. زمانی که خداوند^(ع) بشر- را خلق کرد، بشر- نیازمند رهنمای بود که آنها را به منزل مقصود شان هدایت و رهنمایی کند، زیرا بشر- نمی توانست تنها به عقل انسانی شان خود را به جای برساند که سبب فلاح و راستگاری آنها شود، لذا خداوند^(ع) بالای بشر رحم و امتنان کرد و در هر زمان و مکان که آنها می زیستن بخاطر رهنمایی و هدایت آنها انبیاء و رسل را می فرستاد تا آنها را براه راست هدایت کند و به مقصود اصلی و ابدی شان که سرای آخرت و زندگی اصلی برای خلقت بشر است رهنمایی کند.

زمانی که نسل بشر بیشتر شد و در هر گوشه و کناره زمین پراکنده شدند به همان اندازه نیازمندی آنها به رهنما و هدایتگر بیشتر می شد، و در هر گوشه ی از زمین که انسانها زندگی میکردند دارای عادات و رسوم خاص می شدند، لذا خداوند^(ع) وقتی که نبی و یا هم رسولی را می فرستاد به زبان آنها واز میان خود آنها انتخاب میکرد تا بتواند به نیازمندی آنها خوبتر و بهتر پاسخ گو باشد

و بتواند آنها را به وجه احسن بطرف فلاح و راستگاری سوق دهند. خداوند^(ع) میفرماید: (وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ).^(۱) ما هیچ پیامبری را، جز به زبان قومش، نفرستادیم؛ تا (حقایق را) برای آنها آشکار سازد.

زمانی که به آیات قرآنی نگاه عمیقی داشته باشیم این دو اصطلاح گاهی تنها ذکر می شود و گاهی در مقابل یکدیگر ذکر می شود و در برخی از آیات نسبت هر دو اصطلاح به یکی از پیامبران الهی شده است. خداوند^(ع) در این مورد چنین میفرماید: (وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانَ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ).^(۲) هیچ پیامبری را پیش از تو نفرستادیم مگر اینکه هرگاه آرزو می کرد (و طرحی برای پیشبرد اهداف الهی خود می ریخت)، شیطان القائاتی در آن می کرد؛ اما خداوند القائات شیطان را از میان می برد، سپس آیات خود را استحکام می بخشید؛ و خداوند علیم و حکیم است.

و در آیه دیگر چنین میفرماید: (الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ).^(۳) همانها که از فرستاده (خدا)، پیامبر «امی» پیروی می کنند؛ پیامبری که صفاتش را، در تورات و انجیل که نزدشان است، می یابند؛ آنها را به معروف دستور می دهد، و از منکر باز میدارد.

اهمیت تحقیق

اهمیت تحقیق در این است که مطالعه کننده (خواننده) این تحقیق معلومات لازم و مناسب در مورد اصطلاح رسول و نبی و استعمال قرآنی آن به دست میاورد و نظریات دانشمندان اسلامی که در مورد معنای این دو اصطلاح است میداند و نیز به دلائل فریقین آگاهی پیدا میکند، که دارای چه نوع از دلایل است.

تبیان

مبرمیت تحقیق

مبرمیت این تحقیق در این است که رسول و نبی واسطه اصلی و مهم بین خدا و بندگانش است و یگانه راه رسیدن به رستگاری حقیقی و ابدی توسط پیامبران الهی بیان شده، لذا تابع بودن آنها باعث فلاح و هدایت می شود برای انسان و در عدم تبعیت آنها ناکامی دنیا و خسران آخرت نصیب خواهد شد. برای اینکه ما بتوانیم مفاهیم دینی را خوب درک کنیم نیازمندیم تا واسطه را خوب و بهتر بشناسیم زیرا دین مبین اسلام نیز توسط یکی از همین واسطه ها بما رسیده است. به هر قدر که شناخت میان از واسطه دینی قوی باشد به همان اندازه عقیده و باور ما جازم و قوی خواهد بود.

هدف تحقیق

هدف این مقاله بیان استعمال قرآنی اصطلاح رسول و نبی در معنای لغوی و اصطلاحی آن است و آیا رسول و نبی با هم یکی است و یا هم متفاوت اند؟

روش تحقیق

در این تحقیق از روش توصیفی، تحلیلی و کتابخانه ای استفاده شده است.

اول - معنای رسول

الف - تعریف لغوی رسول

۱- راغب اصفهانی میگوید: (رسول در لغت به معنای فرستاده شده است و رسول در اصل از ماده «رسل» بر وزن فعل گرفته شده و به معنای حرکت توأم با آرامش است و گاه به معنای پذیرفتن پیام و پیام است).^(۴)

۲- سید شریف جرجانی میگوید: (رسول مصدر از ریشه "ر س ل" است که در اصل به معنای برخاستن همراه با تأمل و درنگ است).^(۵)

۳- فراهیدی میگوید: (و الرُّسُولُ بمعنى الرِّسَالَةِ و الرُّسُولُ جمعهُ الرُّسُلُ).^(۶) رسول به معنای پیام (پیامبری) و جمعش رسل است.

۴- زبیدی میگوید: (الرَّسُولُ يَكُونُ بِمَعْنَى الْمُرْسَلِ وَالرَّسَالَةِ).^(۷) رسول به معنای فرستاده شده و پیام است.

۵- و علامه طباطبایی میگوید: (رسول صیغه مبالغه یا صفت مشبیه است، اسم مفعول به معنای فرستاده شده است).^(۸)

ب - تعریف اصطلاحی رسول

علامه طباطبایی در مورد تعریف اصطلاحی رسول چنین میگوید: (رسول به کسی گفته می شود که فرشته بر او فرود آید و با وی سخن بگوید).^(۹)

احمد نگری در تعریف اصطلاحی چنین میگوید: (در اصطلاح دینی، رسول به معنای پیام آور و شخصی است که به سوی آفریده های دارای شعور و عقل فرستاده شده تا کاستی ها و بیماری های روحی آنان را برطرف کند و مصالح دنیوی و اخروی آنان که عقلشان از درک آن ناتوان است را به آنان تعلیم دهد).^(۱۰)

برخی علمای اهل سنت در تعریف اصطلاحی رسول چنین میگوید: (رسول: کسی است که خداوند (ج) به او وحی کرده و به قوم مخالف (کافر) امر خدا فرستاده شده تا پیام خدا را برساند (به آنها).^(۱۱)

دوم - معنای نبی

الف - تعریف لغوی نبی

ابن منظور در مورد معنای نبی میگوید: (نبی در لغت به معنای "خبر دهنده" است که اگر با تشدید "نبی" خوانده شود به معنای "رفعت و بلندی" است).^(۱۲)

جوهری میگوید: نبی از ریشه نَبأ گرفته شده و به معنای خبراست، بنابراین «نبی»، که بر وزن فعیل و به معنای فاعل است، بر خبررسان اطلاق می شود. البته برخی نیز بر آن اند که آنرا از ریشه النبوة یا النبوة میدانند به معنای بلندی زمین است؛ بنابراین نبی بر وزن فعیل و به معنای مفعول

تبیان

است؛ یعنی کسی که بر دیگران برتری داده شده است. این اصطلاح بصورت نبیء (با همزه) نیز خوانده می‌شود. از سیبویه نقل شده است که فقط اهل مکه این اصطلاح را چنین تلفظ می‌کنند. دیگران همزه آن را همانند واژگان الذریه و البریه انداخته‌اند.^(۱۳)

و خلیل بن احمد فراهیدی معنای لغوی نبی را چنین بیان میکند: نبی کسی که خبرها را از جانب خداوند (ج) می‌دهد.^(۱۴)

ب - تعریف اصطلاحی نبی

برخی علمای اهل سنت در تعریف اصطلاحی نبی چنین می‌گویند: نبی کسی به آنچه که انجام می‌دهد وحی شده و بر همان (وحی) به مؤمنین نیز امر می‌کند.^(۱۵) یعنی نبی شخص که توسط وحی مأمور شده برای انجام دادن کارهای دینی.

عسکری در مورد تعریف اصطلاحی نبی چنین می‌گوید: (نبی، پیامبری است که جهت تبلیغ و تبیین احکام و معارف شریعت سابق مبعوث شده است).^(۱۶)

سوم - فرق رسول و نبی

دانشمندان اسلامی در مورد رسول و نبی دیدگاه‌های مختلف دارند که بطور کل می‌توانیم نظریات همه ی دانشمندان را به دو گروه تقسیم نمود، گروه اول بر این باور است که رسول و نبی یکی است و کدام تفاوت و فرق خاص با هم ندارند. و گروه دوم بر این باور اند، که رسول و نبی با هم از نظر مفهوم فرق و تفاوت دارد و در این زمینه از دلایل قرآنی و حدیثی استفاده می‌کند. ماوردی در این مورد چنین می‌گوید: (برخی معتقدند که رسول و نبی، هم از نظر مفهومی و هم از نظر مصداقی یکسان هستند).^(۱۷) بنابراین، تفاوت در تعابیر صرفاً برای تفنن در عبارت است و بس.

دلایل گروه اول

گروه اول که رسول و نبی را یکی میدانند به ایه های استدلال کرده که خداوند (ج) در مورد پیامبر اسلام چنین می‌فرماید: (الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ).^(۱۸) کسان که

از فرستاده (خدا)، پیامبر «امی» پیروی می کنند؛ پیامبری که صفاتش را، در تورات و انجیل که نزدشان است، می یابند.

و در جای دیگر چنین می فرماید: (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا).^(۱۹) ای پیامبر! ما تو را گواه فرستادیم و بشارت دهنده و اندازکننده!

و در مورد موسی (ع) خداوند (ج) چنین می فرماید: (وَأذْكَرُ فِي الْكِتَابِ مُوسَى إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا).^(۲۰) و در این کتاب (آسمانی) از موسی یاد کن، که او مخلص بود، و رسول و پیامبری والا مقام! بود.

و مورد اسماعیل (ع) چنین می فرماید: (وَأذْكَرُ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا).^(۲۱) و در این کتاب (آسمانی) از اسماعیل (نیز) یاد کن، که او در وعده هایش صادق، و رسول و پیامبری (بزرگ) بود!

در این آیات قرآنی هر دو مقام رسالت و نبوت در یک فرد جمع شده و کدام قرینه ی برای فرق نیست که بیانگر این موضوع باشد که رسول و نبی از همدیگر متمایز اند و از هم تفاوت دارند، لذا به راحتی میتوان گفت که هر دو (رسول و نبی) با هم یکی اند و فرق ندارند و بسیاری از انبیاء و رسولان الهی به این مقام الهی رسیدن که رسالت و نبوت است.

دلایل گروه دوم

در مقابل قول برخی عالمان دینی، قول علماء مشهور است که آنها معتقد اند این دو اصطلاح با هم فرق دارند و میگویند: (از نظر مصداقی، بین این دو اصطلاح رابطه عام و خاص مطلق برقرار است؛ یعنی هر رسول، نبی است ولی هر نبی ای رسول نیست. بلکه نبوت، زمینه ساز اعطای منصب رسالت به شخص پیامبر است).^(۲۲)

برخی در مورد تفاوت میان رسول و نبی چنین گفته اند: (رسول، پیامبری است که دارای دین جدید است و دینش، نسخ کننده برخی از احکام شریعت سابق باشد).^(۲۳) و نبی پیامبری است که جهت تبلیغ و تبیین احکام و معارف شریعت سابق مبعوث شده است).^(۲۴)

تبیان

برخی نیز معتقدند، (رسول کسی است که در خواب و بیداری به او وحی می‌شود و فرشته وحی را در هردو حال می‌بیند بر خلاف نبی که تنها در حال خواب به او وحی می‌شود و در خواب فرشته وحی را می‌بیند. یا اینکه وحی بر رسول صرفاً از طریق جبرئیل صورت می‌گیرد و وحی بر نبی، از طریق فرشتگان دیگر، الهام یا رؤیای صادقه است).^(۲۵)

در برخی از آیات، رسول و نبی در مقابل یکدیگر قرار گرفته، به طوری که نشان می‌دهد آنها دو مفهوم جداگانه‌ی دارند، خداوند(ج) در این مورد چنین می‌فرماید: (وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ).^(۲۶) و پیش از تو هیچ فرستاده و پیامبری نفرستادیم.

در این آیه رسول در مقابل نبی قرار گرفته، نتیجه می‌گیریم و میتوانیم بگوییم که رسول و نبی با هم فرق و تفاوت دارد، اگر چنین نبود نیاز به ذکر و تکرار کردن هر دو اصطلاح در یک آیه نبود در صورتی که هدف و مصداق هردو شخص واحد بود، باید گفت: نبی کسی است که مأمور به ابلاغ نیست فقط مأمور به عمل کردن بر شریعت که قبل از او بوده میباشد. مانند: انبیاء بنی اسرائیل که تابع رسل بودند. ولی رسول کسی است که مأمور به ابلاغ باشد و دارای شریعت جدید که نسخ کننده شریعت قبلی باشد و پیامهای الهی را به انسانها می‌رساند.

۴- استعمال اصطلاح رسول در قرآن

در قرآن کریم اصطلاح رسول و نبی بیشتر به پیامبران الهی به کار رفته است، تحقیق **ی** را که بنده توسط نرم ابزارهای (ذکر و مشابه آن) که مختص قرآن کریم است انجام دادیم به این نتیجه دست یافتیم، که (در کل قرآن کریم اصطلاح رسول ۲۳۴ بار به صورت مفرد و ۱ بار به صورت تثنیه در سوره طه و ۸۸ بار به صورت جمع مکسر رسل و ۳۶ بار به صورت جمع سالم مرسلین و مرسلون و ۱ بار به صورت مرسلات جمع مؤنث در سوره المرسلات و ۲ بار به صورت مرسل در سوره رعد و اعراف و ۱ بار به صورت مرسله در سوره

استعمال اصطلاح ...

نمل و ۱ بار به صورت مرسل در سوره فاطر به کار رفته است. بطور کل اصطلاح رسول قطع نظر از مفرد و جمع در کل قرآن کریم ۳۶۴ بار در سوره های مختلف به کار رفته است. و اما اصطلاح نبی ۵۳ بار به صورت مفرد به کار رفته و ۱۶ بار به صورت جمع سالم (نبیون ونبین) و ۳ بار هم به صورت جمع مکسر انبیاء به کار رفته، بطور کل اصطلاح نبی همراه با مشتقاتش ۷۲ بار در قرآن کریم به کار رفته است.^(۲۷) البته معنای لغوی واژه رسول که همان انسان پیام آور و فرستاده خدا باشد و نبی کسی که از سوی خدا برای رساندن خبر ایشان برای انسانها مقرر شده با استعمال قرانی بیشتر سازگاری دارد، ولی در برخی موارد به فرشته هم اصطلاح رسول نسبت داده شده که با همان معنای لغوی موافق است که پیام آور و یا فرستاده خاص خدا است.

الف - رسولان الهی.

قرآن کریم در بیشترین آیات واژه رسول را به انسانهای نسبت داده و به کار برده که از سوی خداوند(ج) برای مأموریت رسالت انتخاب شده است و گاه هم در مورد فرشتههای الهی نیز استعمال شده است که از سوی خداوند(ج) برای آوردن وحی و یا عذاب الهی مأمور می شود، البته استعمال اصطلاح رسول به غیر از انسانها(فرشته ها) کمتر است نسبت به پیامبران الهی که از انسانها برگزیده شده یعنی وقتی که نسبت و یا اضافه رسول به خدا شود از دو حالت خالی نیست یا نسبت آن به انسان شده و یا هم فرشته . خداوند(ج) در این مورد چنین میفرماید: (وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ).^(۲۸) و محمد^(ص) فقط فرستاده خداست؛ و پیش از او، فرستادگان دیگری نیز بودند.

علامه طبری در تفسیر این آیه میفرماید: (وما محمد إلا رسول کبعض رسل الله الذین أرسلهم إلى خلقه، داعيًا إلى الله وإلى طاعته).^(۲۹) و محمد(ص) فقط فرستاده خدا است، مانند دیگر رسولان که آنها را برای انسانها فرستاده بودند، دعوت دهنده بسوی خدا و اطاعت او.

تبیان

در روایت که ابوهریره^(رض) از پیامبر بزرگ اسلام روایت کرده چنین فرموده است: (وَأُرْسِلْتُ إِلَى الْخَلْقِ كَافَّةً وَخُتِمَ بِي النَّبِيُّونَ).^(۳۰) من به همه ی مردم فرستاده شدم و بر من نبوت خاتمه یافته است. در این روایت به وضاحت معلوم می شود که رسول به همان معنای لغوی استعمال شده که فرستاده خدا است.

در دیگر آیات قرآنی نیز این موضوع په کثرت به چشم میخورد که اصطلاح رسول برای پیامبر از جنس بشر و فرستاده خدا استعمال شده است و پیامبران خدا نیز خودشان به وضاحت و صراحت چنین اعلام کرده که وظیفه آنها فقط رساندن پیام الهی است و در رساندن پیام خدا امین و صادق بوده اند و برای انسانها و امت شان ناصح استند و هیچ تخطی نمیکنند و فقط از اوامر الهی تبعیت میکنند. وقتی که قرآن کریم از نوح^(ع) در مورد پیامبر بودنش حکایت میکند چنین میفرماید: (أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأُنصَحُ لَكُمْ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ).^(۳۱) رسالتهای پروردگارم را به شما ابلاغ می کنم؛ و خیرخواه شما هستم؛ و از (جانب) خداوند (ج) چیزهایی می دانم که شما نمی دانید.

در مورد هود^(ع) که پیامبر خدا بوده چنین حکایت میکند، خداوند^(ج) در باره ایشان میفرماید: (أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ).^(۳۲) رسالتهای پروردگارم را به شما ابلاغ میکنم؛ و من خیرخواه امینی برای شما هستم.

و در آیه دیگر مستقیم و صریح به پیامبر اسلام امر و حکم میکند که پیامهای الهی را که بصورت وحی دریافت میکند به انسانها برساند و اگر چنین کار نکرد پیامبری خویش را به خوبی انجام نداده است. البته پیامبر اسلام رسالت الهی را بخوبی و به وجه احسن انجام داده است. خداوند (ج) در این مورد چنین میفرماید: (يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ

استعمال اصطلاح ...

تَفَعَّلَ فَمَا بَلَغَتْ رِسَالَتَهُ^(۳۳). ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است، کاملاً (به مردم) برسان! و اگر نکنی، رسالت او را انجام نداده‌ای! در این آیه مبارکه رسول به معنای لغوی آن استعمال شده یعنی فرستاده و پیامبر است.

از دلایل فوق بخوبی و صراحت ثابت می شود که اصطلاح رسول در این آیات و روایات به همان معنای لغوی و اصطلاحی که برای رسولان و پیامبران الهی تعریف شده صادق است و به همان معنا نیز استعمال شده و خود پیامبران هم اعلان کرده که آنها پیام آوران و فرستادگان الهی می باشد. ب - رسولان بشر.

اصطلاح رسول در همه آیات قرآن کریم به مأموران الهی استعمال شده که برای آوردن پیام از سوی خداوند(ج) برای این مقام(نبوت و رسالت) برگزیده شده اند، بجز یک مورد که لفظ رسول برای شخص که از سوی عزیز مصر(بادشاه) انتخاب شده بود برای رساندن پیام و فرستاده شده بود بحضور یوسف(ع) وقتی که او در زندان بسر می برد، شخصی را فرستاد تا او را نزدش فراخواند، قرآن کریم این واقعه را چنین حکایت میکند: (وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ ارْجِعْ اِلَيَّ رَبِّكَ).^(۳۴) پادشاه گفت: «او را نزد من آورید!» ولی هنگامی که فرستاده او نزد وی [یوسف] آمد گفت: به سوی صاحب بازگرد. در این آیه مبارکه اصطلاح رسول به معنای پیام آور و فرستاده به کار رفته ولی با یک تفاوت که در اینجا فرستنده عزیز مصر است و تعبیر از آن به رسول شده.

ج- رسالت فرشتگان رسول.

واژه و اصطلاح رسول فقط برای انسانها استعمال نشده بلکه در برخی موارد به فرشتگان نیز اطلاق شده و به کار رفته که دارای مأموریت گوناگون می باشند. و ازجانب خداوند(ج) گاه اوقات برای آوردن وحی به پیامبران فرود می آید و گاه اوقات برای انجام نمودن وظیفه دیگر نیز فرستاده

تبیان

می شود مانند بشارت دهنده و یا نازل کردن عذاب الهی بالای قومی که از سوی خداوند (ج) مورد عذاب قرار میگیرد. نظائرش در قرآن کریم به وضاحت دیده می شود.

۱- **رساندن وحی به پیامبران:** خداوند (ج) در مورد فرشته که مأموریت آوردن وحی را داشت چنین میفرماید: (إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ).^(۳۵) همانا این (قرآن) گفتار فرستاده ای بزرگوار است. در این آیه منظور از رسول کریم جبرئیل (ع) است که مأموریت رساندن وحی را داشت. ابن کثیر (ح) در تفسیر این آیه مبارکه چنین میفرماید: (وهو جبریل، علیه الصلاة والسلام).^(۳۶) و او جبریل علیه الصلاة و السلام است. در این آیه مبارکه نیز به همان معنای لغوی رسول استعمال شده است.

۲- **فرود آوردن خبر مهم:** در قرآن کریم برای فرشته های که معمولاً مأموریت وحی را ندارند و برای انجام وظیفه دیگر مانند: بشارت دهنده و اطلاع دهنده عذاب به زمین فرستاده شده نیز اصطلاح رسول بکار برده شده، که این موضوع در حکایت ابراهیم (ع) و لوط (ع) هنگام که به ابراهیم (ع) بشارت داد که صاحب فرزند میشود و بر قوم لوط عذاب نازل میشود، در این مورد خدای بزرگ چنین میفرماید: (وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَىٰ قَالُوا سَلَامًا).^(۳۷) فرستادگان ما (فرشتگان) برای ابراهیم بشارت آوردند؛ گفتند: سلام. و در مورد لوط (ع) چنین میفرماید: (وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِيءًا بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالَ هَذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ).^(۳۸) و هنگامی که رسولان ما (فرشتگان عذاب) به سراغ لوط آمدند، از آمدنشان ناراحت شد؛ و قلبش پریشان گشت؛ و گفت: امروز روز سختی است! (زیرا آنها را نشناخت؛ و ترسید قوم تبهکار مزاحم آنها شوند). فخر الدین رازی در تفسیر این آیه میگوید: (و لم يعرف لوط أنهم ملائكة الله).^(۳۹) لوط (ع) آنها را نشناخت که فرشتگان الهی است. در این آیات مبارکه اصطلاح «رسلنا» برای فرشتگان استعمال شده که آنها خبر خوش را به ابراهیم (ع) دادند و خبر نازل شدن عذاب بر قوم لوط را به

لوط^(ع) رساند، تا صبح زودتر از آنجا بیرون شود زیرا بر قومش عذاب الهی نازل می شود.

در آیه دیگری نیز اصطلاح رسول برای فرشتگان استعمال شده که به مریم(ع) بشارت و خبر خوش بر متولد شدن عیسی مسیح(ع) را رساند، در این مورد قرآن کریم چنین میفرماید: (إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا).^(۴۰) من تنها فرستاده‌ای از جانب پروردگارت هستم تا به تو پسری پاکیزه ببخشم. در این آیه مبارکه مراد از رسول همان فرشته‌ی است که به نزد مریم مادر عیسی مسیح(ع) نازل شده بود و خبر مادر شدن را برایش داد.

۳- فرشتگانی که روح را قبض میکنند

مورد دیگری که اصطلاح رسول برای فرشتگان بکار رفته و قرآن کریم نیز به آن اشاره نموده فرشتگانی هستند که مأمور بر گرفتن جان مردم‌اند، و ارواح آنها را قبض میکنند، در این مورد الله متعالی چنین میفرماید: (وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمْ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَهُمْ لَا يُفِرُّونَ).^(۴۱) او بر بندگان خود تسلط کامل دارد؛ و مراقبانی بر شما می‌گمارد؛ تا زمانی که یکی از شما را مرگ فرا رسد؛ (در این موقع) فرستادگان ما جان او را می‌گیرند؛ و آنها (در نگاهداری حساب عمر و اعمال بندگان)، کوتاهی نمی‌کنند.

در این آیه مبارکه اصطلاح «رسلنا» که جمع رسول است برای فرشتگان الهی استعمال شده که آنها مأمور بر گرفتن روح و جان مردم هستند و به همان معنای لغوی رسول بکار رفته است یعنی فرشتگان که از طرف خداوند(ج) برای انجام دادن کار فرستاده و مأمور می‌شوند.

پنجم - اصطلاح نبی در قرآن کریم.

اصطلاح و واژه نبی در قرآن کریم به صورت مفرد و جمع بیشتر از ۷۰ بار استعمال شده و نسبتش فقط برای انسانهای شده که از جانب خداوند(ج) برای رهنمایی و هدایت بشر به این مقام و وظیفه انتخاب شده بودند. اصطلاح نبی به همان معنای لغوی و اصطلاحی که برای نبی تعریف

تبیان

شده از طرف دانشمندان اسلامی و لغت شناسان زبان عربی استعمال شده. البته با یک تفاوت که مفرد(نبی) بیشتر استعمال شده نسبت به جمعش.

خداوند(ج) در باره نبی میفرماید: (وَكَمْ أَرْسَلْنَا مِنْ نَبِيِّ فِي الْأَوَّلِينَ).^(۴۲) چه بسیار پیامبرانی که (برای هدایت) در میان اقوام پیشین فرستادیم. امام قرطبی در تفسیر این ایه میگوید: (کم هنا خبرية والمراد بها التكثير).^(۴۳) کم در اینجا خبری است و مرادش کثرت است. یعنی خداوند(ج) بشتترین انبیاء را برای هدایت فرستاده است. یک نکته مهم که قرآن کریم به آن در مورد انبیاء اشاره کرده، قتل انبیاء الهی است که توسط مخالفین و کفار به شهادت رسیده اند و در این جرم بزرگ بیشترین سهم را بنی اسرائیل دارد، زیرا وقتی که آیات قرآنی را نگاه کنیم در این عمل زشت بنی اسرائیل پیشتاز اند و در آیات به آنها قتل انبیاء را نسبت داده.

خداوند(ج) در این مورد میفرماید: (لَقَدْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَارْسَلْنَا إِلَيْهِمْ رَسُولًا كُلَّمَا جَاءَهُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنْفُسُهُمْ فَرِيقًا كَذَّبُوا وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ).^(۴۴) ما از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم؛ و رسولانی به سوی آنها فرستادیم؛ (ولی) هر زمان پیامبری حکمی بر خلاف هوسها و دلخواه آنها می آورد، عده ای را تکذیب می کردند؛ و عده ای را می کشتند. و در آیه دیگر نیز قتل انبیاء را به بنی اسرائیل نسبت داده از این دلایل چنین معلوم می شود که آنها بطور مداوم مشغول به شهادت رساندن انبیاء بودند. خداوند(ج) در آیه دیگر میفرماید: (وَيَقْتُلُونَ النَّبِيَّ بِغَيْرِ الْحَقِّ).^(۴۵) و پیامبران را به ناحق می کشتند.

قاسمی میگوید: (وقتل الأنبياء في بني إسرائيل كان ظاهراً).^(۴۶) کشتن انبیاء در بنی اسرائیل آشکار بوده. یعنی آنها در کشتن پیامبران الهی هیچ ترس و بیمی نداشتند به راحتی در روز روشن چندین پیامبر الهی را در یک روز به قتل رسانده اند.

ابو عبیده (رض) از پیامبر اسلام سوال کرد که چه کسان مستحق سختترین عذاب است؟: پیامبر در جوابش میفرماید: (رَجُلٌ قَتَلَ نَبِيًّا أَوْ قَتَلَ رَجُلًا أَمْرُهُ بِمَعْرُوفٍ أَوْ نَهَاةٍ عَنْ مُنْكَرٍ يَا أَبَا عَبِيدَةَ قَتَلَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ ثَلَاثَةَ وَأَرْبَعِينَ نَبِيًّا فِي سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ، فَقَامَ مِنْهُ رَجُلٌ وَاثْنَا عَشَرَ رَجُلًا مِنْ عِبَادِ بَنِي إِسْرَائِيلَ، فَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ، وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ فَقَتَلُوا جَمِيعًا).^(۴۷) شخص که پیامبر را به قتل برساند و یا کسی که امر به معروف و نهی از منکر میکند، ای ابو عبیده بنی اسرائیل در یک ساعت چهل و سه پیامبر را به قتل رساند، صد تا مردان و دوازده عابد از بنی اسرائیل برخاستند، امر به معروف و نهی از منکر میکردند که همه را نیز به قتل رساندند.

نتیجه

اصطلاح و واژه رسول در قرآن کریم در هر دو معنای لغوی و اصطلاحی استعمال شده است و نسبت این اصطلاح به انسان و فرشتگان هر دو به کثرت صورت گرفته که همان معنای فرستاده ی خدا می باشد فقط در یک مورد اصطلاح رسول به فرستاده ی عزیز مصر نیز استعمال شده که در آنجا تنها معنای لغوی صدق میکند نه اصطلاحی و اما اصطلاح نبی فقط برای انسان نسبت داده شده در قرآن کریم و نسبتش به کسان ی شده که از جانب خداوند (ج) برای پیام رسانی (نبوت) انتخاب و برگزیده شده است و استعمال و نسبت این اصطلاح به فرشتگان که گاه اوقات در موارد خاص پیام رسانی میکند صورت نگرفته بلکی در همه حالات به آنها اصطلاح رسول به کار رفته نه اصطلاح نبی.

مآخذ

- ۱- (ابراهیم: ۴).
- ۲- (الحج: ۵۲).
- ۳- (الاعراف: ۱۵۷).

تبيان

- ٤- أصفهاني، الحسين بن محمد بن المفضل المعروف بالراغب أبو القاسم، المفردات في غريب القرآن، ناشر : دار العلم الدار الشامية، مكان الطبع: دمشق بيروت، تحقيق: صفوان عدنان داودي، سنة الطبع : ١٤١٢هـ، ج ١، ص ٣٥٣. قريشي، سيد علي اكبر، قاموس قرآن، چ دار الكتب الإسلامية، تهران ١٣٧١ ش، ج ٣، ص ٩١.
- ٥- جرجاني، سيد شريف، التعريفات، تهران، ناصر خسرو، چاپ چهارم، ١٤١٢ق ص ٤٩.
- ٦- فراهيدي، أبو عبد الرحمن الخليل بن أحمد كتاب العين، ناشر: دار ومكتبة الهلال، تحقيق: د.مهدي المخزومي ود.إبراهيم السامرائي، ٧ ص ٢٤١.
- ٧- زيدي، محمد بن محمد بن عبد الرزاق الحسيني ، أبو الفيض ، الملقب بمرتضى، تاج العروس من جواهر القاموس، تحقيق: مجموعة من المحققين، ناشر : دار الهداية، ج ٢٩، ص ٧٤.
- ٨- طباطبائي، سيد محمد حسين، ترجمه تفسير الميزان، سيد محمد باقر موسوي همداني، انتشارات جامعه مدرسين، قم، ١٣٧٤ ش، ج ١٤، ص ٣٩١.
- ٩- همان، ج ١٤، ص ٣٩١.
- ١٠- نگرى، قاضى عبدالنبي احمد، جامع العلوم فى اصطلاحات الفنون، بيروت، مؤسسه الأعلمی، چاپ دوم، ١٣٩٥ ق، ج ٢، ص ١٣٥.
- ١١- نخبة من العلماء، كتاب أصول الإيمان في ضوء الكتاب والسنة، ناشر: وزارة الشؤون الإسلامية والأوقاف والدعوة والإرشاد، المملكة العربية السعودية الطبعة : الأولى، تاريخ النشر: ١٤٢١هـ، ج ١، ص ٢٠١.
- ١٢- ابن منظور، لسان العرب، چ دار الفكر، بيروت، بي تا، ١٤١٤ هـ ق، ج ١، ص ٤٠٥.

- ١٣- الجوهرى، إسماعيل بن حماد، الصحاح تاج اللغة وصحاح العربية، تحقيق: أحمد عبد الغفور عطار، ناشر: دار العلم للملايين - بيروت الطبعة: الرابعة ١٤٠٧هـ، ج٦، ص ٢٥٠٠.
- ١٤- كتاب العين، ٣ ص ٣٨٢.
- ١٥- نخبة من العلماء، كتاب أصول الإيمان في ضوء الكتاب والسنة، ناشر: وزارة الشؤون الإسلامية والأوقاف والدعوة والإرشاد، المملكة العربية السعودية الطبعة: الأولى، تاريخ النشر: ١٤٢١هـ، ج ١، ص ٢٠١.
- ١٦- عسكرى، حسين بن عبدالله، معجم الفروق اللغوية، قم، مؤسسه نشر اسلامى، چاپ سوم، ١٣٨٤ش، ص ٥٣١.
- ١٧- ماوردى، على بن محمد، اعلام النبوه، بيروت، دار الكتاب العربى، ١٩٨٧م ص ٥١.
- ١٨- (الاعراف: ١٥٧).
- ١٩- (الاحزاب: ٤٥).
- ٢٠- (مريم: ٥١).
- ٢١- (مريم: ٥٤).
- ٢٢- مصطفىوى، حسن، التحقيق فى كلمات القرآن، تهران، بنگاه ترجمه و نشر كتاب، ١٣٦٠ش، ج ٣، ص ١١٦.
- ٢٣- بغدادى، عبدالقاهر، اصول الدين، بيروت، دارالكتب العلميه، ١٤٠١ق، ص ١٥٤.
- ٢٤- عسكرى، حسين بن عبدالله، معجم الفروق اللغوية، ص ٥٣١.
- ٢٥- التعريفات، ص ١٠٥.
- ٢٦- (الحج: ٥١).

تبيان

www.win2farsi.com - ٢٧

٢٨- (آل عمران: ١٤٤).

٢٩- الطبري، محمد بن جرير بن يزيد بن كثير بن غالب الأملي، أبو جعفر،
جامع البيان في تأويل القرآن، تحقيق: أحمد محمد شاكر، ناشر: مؤسسة
الرسالة، الطبعة: الأولى، ١٤٢٠هـ، ج٧، ص٢٥١.

٣٠- النيسابوري، أبو الحسين مسلم بن الحجاج بن مسلم القشيري،
الجامع الصحيح المسمى صحيح مسلم، الناشر: دار الجيل بيروت، دار الأفاق
الجديدة بيروت، ج٢، ص٦٤.

٣١- (الاعراف: ٦٢).

٣٢- (الاعراف: ٦٨).

٣٣- (المائدة: ٦٧).

٣٤- (يوسف: ٥٠).

٣٥- (التكوير: ١٩).

٣٦- ١. ابن كثير، أبو الفداء إسماعيل بن عمر بن كثير القرشي الدمشقي،
تفسير القرآن العظيم، المحقق: سامي بن محمد سلامة، ناشر: دار طيبة
للنشر والتوزيع، الطبعة: الثانية ١٤٢٠هـ ج٨، ص٣٣٨.

٣٧- (هود: ٦٩).

٣٨- (هود: ٧٧).

٣٩- الرازي، محمد بن عمر المعروف بفخر الدين، مفاتيح الغيب، دار
النشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت، بي تا، ج١٨، ص٣٧٨.

٤٠- (مريم: ١٩).

٤١- (الانعام: ٦١).

٤٢- (الزخرف: ٦).

٤٣- القرطبي، أبو عبد الله محمد بن أحمد بن أبي بكر بن فرح الأنصاري
الخرزجي شمس الدين الجامع لأحكام القرآن، تحقيق: سمير البخاري،
الناشر: دار عالم الكتب، الرياض، المملكة العربية السعودية الطبعة:
١٤٢٣هـ، ج١٦، ص٦٣.

٤٤- (المائدة: ٧٠).

٤٥- (البقره: ٦١).

٤٦- القاسمي محمد جمال الدين، محاسن التأويل، المكتبة الشاملة، بي
تا و بي جا.

٤٧- البزار أبو بكر أحمد بن عمرو بن عبد الخالق، مسند البزار، المحقق:
محفوظ الرحمن زين الله، الناشر: مكتبة العلوم والحكم المدينة المنورة،
الطبعة: الأولى، ١٩٨٨م، ج٤، ص١٠٩.

ارشاد نبوی

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ -صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ « أَكْمَلُ الْمُؤْمِنِينَ
إِيمَانًا أَحْسَنُهُمْ خُلُقًا وَخَيْرُكُمْ خَيْرُكُمْ لِنِسَائِهِمْ خُلُقًا ». (الترمذي)

ژباړه: ابو هريره رضي الله عنه وايي: رسول الله صلى الله عليه وسلم وويل: د
ايمان له پلوه کامل مؤمن هغه دی چې غوره اخلاق ولري او په تاسو کې
ترټولو غوره هغه څوک دی چې له خپلو مېرمنو سره ښه چلند کوي.

Published: Academy of Science of Afghanistan

Editor in Chief: Research Fellow khwaja Zaker (Sediqi)

Assistant: Research Fellow Abdul Raouf (Hajrat)

Editorial Board:

Professor Abdul Mabod (zareri)

Professor Fazel Rahim (Mahmood)

Research Fellow Waisdin (Noori)

Research Mohammad Yaqub (Abdulrahimzi)

Composed & Designed By:

Mohammad Saber (Saboryar)

Annual Subscription:

Kabul: 320 AF

Province: 480 AF

Foreign Countries :20 \$

Price of each issue in Kabul: 80 AF

- For Professors, Teachers and Members of Academy of Science of Afghanistan :70 AF
- For the disciples and students of schools: 40 AF
- For other Departments and Offices: 80 AF